فصل سوم:

چکیده ی انقلاب چین و چشم‌انداز آن. تجارب آن برای ملل شرق و برای کل کمینترن

بلشویزم، منشویزم و جناح چپ سوسیال- دموکراسی آلمان و بین الملل، مشخصاً بر اساس تحلیل تجارب، خطاها و روندهای انقلاب ۱۹۰۵ تبلور یافتند. بررسی تجارب انقلاب چین نیز به همین ترتیب در حال حاضر برای پرولتاریای جهان حائز اهمیت مشابهی است.

چنین تحلیلی گذشته از این که سرآغاز نیافته است، حتی تحریم هم شده است. نشریات رسمی با شتاب در حال دست چین کردن آن واقعیاتی هستند که با قطع نامه های کمیته ی اجرائی بین الملل کمونیست جور در می آید، قطع نامه هائی که پوچی شان‌کاملاً محرز شده است. برنامه ی پیشنهادی هر زمان که لازم شود حادترین جنبه های مسأله ی چین را ماست مالی می کند و بر خطوط اساسی سیاست مهلکی که کمیته‌ی اجرائی بین الملل کمونیست در چین دنبال کرد مُهر صحه می زند. تحلیل از فرآشدهای بزرگ‌تاریخی جای خود را به دفاعی ادیبانه از طرح های ورشکسته داده است.

www.hks-iran.com

۱- درباره ی ماهیت بورژوازی کشورهای مستعمره

برنامه ی پیشنهادی اعلام می دارد که "توافق های موقتی (با بورژوازی ملی کشورهای مستعمره) فقط در صورتی جایز است که بورژوازی مانعی بر سر راه سازمان های کارگری و دهقانی ایجاد نکند و (بورژوازی ملی) به مبارزه ای واقعی علیه امپریالیزم مبادرت ورزد."

این فرمول، با وجود این که عمداً به صورت مسأله ای فرعی نمایان می شود، به هر رو برای کشورهای شرق یکی از احکام مرکزی برنامه ی پیشنهادی است. پیشنهاده اصلی طبیعتاً به مسأله ی "رهایی (کارگران و دهقانان) از نفوذ بورژوازی ملی" می پردازد. لیکن ما از دیدگاه سیاسی و به علاوه بر اساس تجربه داوری می کنیم و نه از دید دستور زبان، لذا می گوییم: پیشنهاده اصلی در این جا صرفاً مسأله ای فرعی است، در صورتی که پیشنهاده فرعی حاوی اساسی ترین مطلب است. فرمول مزبور، در کلیت، طناب دار کلاسیک منشویزم برای پرولتاریای شرق است.

"توافق های موقتی" در این جا به چه معناست؟ در سیاست، هم چون در طبیعت، همه چیز "موقتی" است. شاید در این جا بحث بر سر توافق های *گاه و بی‌گاه* صرفاً عملی است! بدیهی است که نمی توان چنین توافق های عملی و محدود غیرقابل انعطافی را که هر بار در خدمت هدف مشخصی می باشند، از پیش انکار کرد. برای نمونه، مواردی نظیر توافق با جوانان دانشجوی کومین تانگ، جهت تشکل تظاهرات ضدامپریالیستی، یا کمک گرفتن از بازرگانان چینی برای اعتصاب کنندگان یک شرکت خارجی صاحب امتیاز، مطرح است. پیش آمدن چنین مواردی در آینده، حتی در چین هم، به هیچ وجه از دایره امکان خارج نیست. ولی اگر منظور چنین است پس چرا شرایط

www.hks-iran.com

سیاسی *کلی* ((چنین توافق هایی)) در این جا تعیین می شوند، یعنی، "... در صورتی که بورژوازی مانعی بر سر راه سازمان های کارگران و دهقانان ایجاد نکند، و به مبارزه ای واقعی (!) علیه امپریالیزم مبادرت ورزد"؟ تنها "شرط" هرگونه توافق با بورژوازی، هرگونه توافق جداگانه، عملی، و منطبق با هر مورد مطروحه، جلوگیری از ادغام مستقیم، غیرمستقیم تشکیلات و پرچم ها، حتی برای یک روز یا یک ساعت است. باید تفاوت بین سرخ و آبی [1] نشان داده شود، و برای یک لحظه هم باور نداشت که بورژوازی برای هدایت یک مبارزه ی *واقعی* علیه امپریالیزم و یا *بی قید و بند گذاشتن* کارگران و دهقانان تمایل یا توان دارد.

برای توافق های مناسب و عملی شرطی که در بالا آمده و کاملاً بی فایده است. به وارونه، شرط فوق در واقع زیانبخش بوده و مغایر مشی کلی مبارزه ی ما علیه سرمایه داری است، مبارزه ای که حتی در طی دوران کوتاه یک "توافق" هم از حرکت نمی ایستد. چنان که از دیر باز هم گفته اند، حتی با شیطان هم می توان به توافق های صرفاً عملی، آن زمان که به سود ما باشد، رسید هر آینه این توافقات متضمن هیچ گونه قید و بندی نبوده و ما را پای بند هیچ تعهد سیاسی نکند. اما در این حالت ابلهانه خواهد بود که از شیطان بخواهیم *کلی* به مسیحیت روی آورد و چنگال خود را نه بر علیه کارگران و دهقانان بلکه برای فرایض دینی به کار گیرد. با طرح چنین شرایطی، ما در واقع در نقش مدافع شیطان عمل می کنیم و از او تمنا داریم که ما را به پدر خواندگیش بپذیرد.

[1] - آبی یکی از رنگ های پرچم کومین تانگ بود.

www.hks-iran.com

شرایط پوچ ارائه شده در برنامه ی پیشنهادی، که از پیش به بورژوازی رسالت انقلابی می دهد (علی رغم خصلت دیپلماتیک و فرعی تزهایش) روشن می کند که دراین جا بحث دقیقاً بر سر اتحاد سیاسی درازمدت است و نه توافق هایی که در فرصت های ویژه به دلایل عملی منعقد می شوند و کاملاً محدود به اهداف عملی می باشند. اما در چنین صورت، این که بورژوازی به مبارزه ای "واقعی" دست زند و آزادی کارگران را "سلب" نکند، به چه معنا است؟ آیا ما این شرایط را به بورژوازی پیشنهاد داده، و از او تعهد علنی مطالبه می کنیم؟ در این صورت هر تعهدی که بخواهید به شما می دهد! حتی نمایندگان خود را به مسکو می فرستد، عضو بین الملل دهقانی می شود، به عنوان حزب جانب دار به کمینترن می پیوندد[۲] در بین الملل سرخ اتحادیه کارگران رخنه می کند و خلاصه، هرگونه قول و قراری را متعهد می شود تا به تواند (به کمک ما) کارگران و دهقانان را کارآتر، آسان تر و کامل تر تحمیق کند و خاک در چشم شان بپاشد- تا این که مانند مورد شانگهای[۳] سرانجام اولین فرصت مناسب پیش آید.

---

[۲] - کومین تانگ در اوایل ۱۹۲٦، به عنوان حزب جانب دار به کمینترن پذیرفته شد و عضویت آن توسط دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی و تنها با یک رأی مخالف که از آن تروتسکی بود، به تصویب رسید. هوهان- مین، رهبر کومین تانگ راست در پلنوم ششم ک. ا. ب. ک. در فوریه ۱۹۲٦ به عنوان سفیر دوستی و برادری از طرف کومین تانگ شرکت کرد، شائولی- تسه، دست نشانده ی چیانگ کای چگ، سفیر برادری کومین تانگ به پلنوم هفتم ک. ا. ب. ک. در نوامبر ۱۹۲٦ بود (*صورت جلسات*، چاپ آلمانی، ص ٤۰۳). در سال ۱۹۲۵، هوهان- مین به عنوان نماینده دهقانان چینی به هیئت رئیسه بین الملل دهقانی پذیرفته شد. وی در آن زمان به اتهام ارتباط داشتن در قتل لیائوچانک کای رهبر چپ گرای کومین تانگ، از کانتون تبعید شده بود.

[۳] - چیانگ کای چک اولین ضربه برای کسب قدرت را در ۲۰ مارس ۱۹۲٦ وارد آورد. او در این تاریخ با یک کودتای ناگهانی در کانتون کنترل کامل سیاسی و نظامی جنبش ملی گرا را در دست گرفت. این جنبش به نقد ابعاد بسیار وسیع توده ای به خود گرفته بود. (اعتصاب کانتون- هنگ کنگ، جنبش دهقانی کوانگ تونگ و غیره). اخبار این کودتا از بخش های

www.hks-iran.com

کمینترن مخفی ماند، و حتی مطبوعات کمینترن آن را انکار کرد. گزارش خارجی این واقعه توسط I.P.C. ارگان رسمی کمینترن به عنوان "یک گزارش دروغ" مورد تقبیح قرار گرفت (چاپ انگلیسی، ۸ آوریل، ۱۹۲٦، ص ٤۱۵). ویوتینسکی، یکی از کارگزاران کمینترن در چین، گزارشات کودتای کانتون را "اختراع امپریالیست ها" خواند (I.P.C.، ٦ مه ۱۹۲٦، ص ٦۰۰). تنها یک سال بعد، مطبوعات کمینترن به طور ناگهانی رسماً از کودتای ۲۰ مارس ۱۹۲٦ خبر دادند، طی این اعلامیه مسیر اصلی چیانگ کای چک در جنبش ملی فاش گردید. در این زمان برودین و حزب کمونیست چین شرایط تحمیلی چیانگ را به عنوان بهایی که باید برای هم کاری آتی وی به پردازند، قبول کردند. ماه مه ۱۹۲٦، در پلنوم کمیته ی اجرائی کومین تانگ، حزب کمونیست متعهد شد که از عقاید ضد مبارزه ی طبقاتی سون- یات- سن انتقاد نکند و شرکت اعضای خود را در دفاتر و کمیته های اصلی کومین تانگ به یک سوم تقلیل دهد (به یادداشت ۸۵ مراجعه کنید). چیانگ کای چک به عنوان رئیس کمیته‌ی اجرائی مرکزی و رئیس کمیته ی دائمی کومین تانگ، که از قدرت بسیاری برخوردار بود، انتخاب شد. وی هم چنین به عنوان فرمانده ی کل قوای ارتش های ملیون نیز برگزیده شد و در ماه ژوئیه با پشتیبانی کامل مستشاران روسی و تبلیغات وسیعی که عمدتاًتوسط کمونیست ها انجام شد، لشکرکشی به شمال را آغاز کرد (به یادداشت ٦٤ رجوع کنید). وی اعتصابات را در کانتون غیرقانونی اعلام کرد و در کیانگسی در فوریه ۱۹۲۷ شروع به سرکوب اتحادیه های کارگری و دهقانی نمود. به کارگران شانگهای که شهر را خودشان در قیام پیروزمندانه ۲۲- ۲۱ مارس تسخیر کرده بودند یاد داده شد که چیانگ را به مثابه یک رهبر انقلابی به پذیرند. شایعات مربوطه به کودتای قریب الوقوع در شانگهای را کمونیست ها به عنوان "تحریکات" در شانگهای و در خارج تقبیح کردند. "کومین تانگ، برخلاف آن چه که امپریالیست ها می گویند، از تجزیه بسیار دور است و برعکس تنها صفوفش را چون پولاد محکم کرده است" (I.P.C. ، چاپ فرانسوی، ۲۳ مارس، ۱۹۲۷، ص ٤٤۳). "انشعاب در کومین تانگ و خصومت بین پرولتاریای شانگهای و سربازان انقلابی در این لحظه مطلقاً مطرح نیست... همان گونه که چیانگ کای چک.... خودش ادعا می کند... تصمیم های حزب را می پذیرد. یک انقلابی مثل چیانگ کایچک، برخلاف آن چه که امپریالیست ها می خواهند به قبولانند، به طرف چانگ تسولین (نظامی گرای شمالی) نمی رود که علیه جنبش آزادی بخش جنگ کند... تنها خطر برای پرولتاریای شانگهای در تحریکات امپریالیستی نهفته است" (همان جا، ۳۰ مارس، ۱۹۲۷ ص ٤۵۹). چیانگ به طور پیگیرانه و تقریباً آشکار کودتای خود را طی سه هفته تدارک دید، در حالی که کمونیست ها انتظار ماندند و با دستوراتی از قبیل "چیانگ را تحریک نکنید"، و "در موقعیت کاملاً ضروری سلاح هایتان را در زیر خاک مخفی کنید"، کاملاً فلج شدند (ماندالیان، عامل وقت کمینترن در شانگهای، در I.P.C.، چاپ فرانسوی، ۲۳ جولای ۱۹۲۷، ص ۱۰۲۸). نتیجه این بود که وقتی چیانگ در ۱۲ آوریل حمله کرد تنها تعدادی از کارگران، برخلاف دستورات حزب، در مقابل انهدام جسمانی اتحادیه های کارگری و جنبش توده ای مقاومت کردند. در آوریل و مه، استالین، بوخارین و کمینترن از این خط مشی دفاع کردند. بوخارین در تزهای آوریل خود فی البداهه می پرسد، "آیا بهتر نبود که سلاح ها را مخفی می کردند، جنگ را نمی پذیرفتند و در نتیجه نمی گذاشتند که افراد خلع سلاح شوند" (*مسایل انقلاب چین*، ص ۵٦، پاریس، ۱۹۲۷). پلنوم هشتم ک . بل. ک. در ماه مه اعلام کرد که هر طرحی مبنی بر مخالفت با چیانگ در شانگهای "عبث می بود". کارگران "کاملاً نابود می شدند..." (I.P.C. ، چاپ فرانسوی،ژوئن ۱۹۲۷، ص ۸۸۵). "از *کودتای*

www.hks-iran.com

اما شاید دراین جا صحبت از تحمیل تعهدات سیاسی بر بورژوازی در میان نباشد؛ تکرار می کنیم که در این صورت بورژوازی بی درنگ آن را می پذیرد تا در انظار توده های کارگر ما را به ضامن خود تبدیل کند؟ شاید دراین جا مسأله بر سر ارزیابی "عینی" و "علمی" از بورژوازی ملی مشخصی است؛ یا پیش بینی استادانه ای درباره ی توان بورژوازی، از دیدگاه جامعه شناسی، برای دامن زدن به مبارزه و بی قید و بند گذاشتن کارگران و دهقانان؟ با کمال تأسف باید گفت همان طور که آخرین تجارب گواهی می دهند یک چنین پیش بینی ای طبیعتاً کارشناسان را تحمیق می کند، و شاید زیاد باعث تأسف نمی بود، اگر چنان چه این جریان صرفاً به آنان محدود می شد...

در این مورد هیچ جای شکی نمی تواند وجود داشته باشد: در متن برنامه دقیقاً مسأله اتحادهای سیاسی درازمدت مورد بحث است. وارد کردن مسأله توافق های عملی گاه به گاه در یک برنامه کاملاً زائد است. برای این منظور قطع نامه تاکتیک های عملی موجود *"در مورد وظایف جاری ما"* رفع حاجت می کند. آن چه این جا مورد بحث است توجیه کردن و مُهر تصدیق برنامه ای زدن به جهت گیری دیروز کمینترن در رابطه با کومین تانگ است که انقلاب دوم چین[٤] را به شکست محکوم نمود، و در آینده هم می تواند موجب شکست انقلاب های دیگر شود.

چانگ کایچک نمی شد جلوگیری کرد..." (*همان جا*، ۲۵ ژوئن، ۱۹۲۷، ص ۹۳۲). تنها پس از چند ماه کشف شد که عمل حزب کمونیست در شانگهای یک "خیانت فرصت طلبانه" بوده است. در همین حال، گل های سرسبد پرولتاریای چین توسط جلادان چیانگ در خیابان های شانگهای قصابی شدند و باقی، روحیه شان را از دست دادند و شکست خوردند.

[٤]- اولین انقلاب چین در ۱۹۱۱ اتفاق افتاد، و منجر به سقوط سلسله منچو شد که از سال ١٦٤٤ بر سر قدرت بود. قدرت امپراطوران چینگ عملاً از بین رفت و تار و مار شد، لیکن بورژوازی چین که از نظر سیاسی و اقتصادی توسط امپریالیست ها مصادره شده بود قادر نبود که جمهوری دموکراتیکی بر ویرانه های آن بر پا سازد. قدرت به دست فرماندهان نظامی

www.hks-iran.com

به استناد نظریه ی بوخارین، نویسنده واقعی برنامه، در این طرح کلیه ی محاسبات دقیقاً براساس ارزیابی کلی از بورژوازی مستعمرات قرار گرفته است؛ توانائی این بورژوازی برای مبارزه و پایمال نکردن آزادی می باید نه با قول و قسم هایش بلکه با روش منطقی "جامعه شناسی" به اثبات برسد، یعنی با هزار و یک جور شیوه های مکتب گرایانه که به اهداف فرصت طلبانه اختصاص داده شده اند.

برای روشن ساختن بیشتر مطلب باید بار دیگر ارزیابی بوخارین از بورژوازی مستعمرات را در نظر بگیریم. پس از ذکر "محتوای ضدامپریالیستی" انقلابات مستعمرات، و آوردن نقل و قولی از لنین (بدون هیچ مناسبتی)، بوخارین اعلام می کند:

"در طی دورانی که نه ماه یا بلکه سال ها به طول انجامید بورژوازی لیبرال چین عملاً نقشی انقلابی ایفا نمود و سپس از پای افتاد. این فرآشد کلاً با

منطقه ای افتاد که جنگ های پر از تلفات آن ها، ویرانی و بدبختی را در روستاها دامن زده و تعمیق نمود. رقابت هایشان اغلب به صورت برخورد قدرت های امپریالیستی رقیب بازتاب می یافت. با وجود ضعف و فروپاشی، پس از سال ۱۹۱۳ دو بار برای باز گردانیدن پادشاهی تلاش شد که هر دو با شکست رو به رو گردید. جنگ به میزان وسیعی رشد نیروهای مولده را تسریع کرد و نیروهای سرمایه داری نوپای چینی دوباره سربلند کردند (چنان چه اگر رشد صنعتی چین در سال ۱۹۱۳ به طور تخمینی ۱۰۰ گرفته شود، در سال ۱۹۲٦ رقم ۲۲٦/۱ به عنوان میانگین تمام رشته های اصلی فعالیت صنعتی بود. در بعضی از زمینه های اصلی مثل کالاهای پارچه ای و تنباکو ۵۰۰% در عرض ۱۳ سال افزایش دارد). با رشد صنعت، اثرات جنگ جهانی و انقلاب اکتبر به سرعت جریانات سیاسی ملی گرا شکل یافتند. خیلی زود در سال ۱۹۱۵ روشن فکران جدید چینی تحت رهبری چن دوسیو دوره ای را در جهت گسستن از سنت گرائی قدیم در سیاست، اخلاق، ادبیات، فلسفه و هنر آغاز کردند. رشد محسوس صنعت، پرولتاریای مدرن چین را به صحنه آورد و فوراً آن را در قلب مبارزه ی سیاسی قرار داد. کوشش ژاپن برای گرفتن شانتانگ پس از جنگ منجر به قیام دانشجویان در ٤ مه ۱۹۱۹ شد. به دنبال آن اعتصابات در گرفت. اتحادیه های کارگری به وجود آمدند. اعتصاب موفق مکانیک ها در ۱۹۲۰ جنبش کارگری نوینی را به حرکت در آورد. در همان سال حزب کمونیست چین، بنیان گذارده شد. این وقایع طلیعه دوران انقلاب دوم چین بود که در اواخر سال ۱۹۲۷ به وضع مصیبت باری سرکوب شد.

www.hks-iran.com

تعطیلات سیاسی ۲۴ ساعته بورژوازی لیبرال روسیه در انقلاب ۱۹۰۵ تفاوت داشت."

این مطلب از سر تا پا نادرست است.

لنین به راستی نشان داد که باید قاطعانه بین ملت های بورژوائی ستم گر و ستم گشیده تفاوت قائل شویم. نتایج ناشی از این تفاوت حائز اهمیت فوق العاده ای ست. مثلاً، برخورد ما را به جنگ ما بین یک کشور امپریالیستی و یک کشور مستعمره در نظر بگیرید. از نظر یک صلح گرا، چنین جنگی نظیر سایر جنگ های دیگر است. حال آن که از دید یک کمونیست، جنگ ملت تحت استعمار علیه ملت امپریالیست، یک جنگ انقلابی بورژوائی است. لنین، از این رو، جنبش رهائی بخش ملی، قیام مستعمراتی و جنگ ملت ستمدیده را تا سطح یک انقلاب بورژوا- دموکراتیک، و مشخصاً، تا سطح انقلاب ۱۹۰۵ روسیه *ارتقاء می دهد*. لیکن وی برخلاف موضعی که بوخارین هم اکنون پس از گردش ۱۸۰ درجه اش اتخاذ نموده، جنگ رهائی بخش ملی را به هیچ وجه *بالاتر* از انقلاب بورژوا- دموکراتیک قرار نداد. لنین بر اختلاف بین ملت بورژوائی ستم گر و ملت بورژوائی ستمدیده تأکید می گذاشت. لیکن وی هیچ کجا مطرح نکرد، و هرگز نمی توانست مطرح کند، که گویا بورژوازی یک کشور مستعمره یا شبه مستعمره در دوران مبارزه رهائی بخش ملی می باید از بورژوازی یک کشور غیرمستعمره در دوران انقلاب دموکراتیک مترقی تر و انقلابی تر باشد. این مطلب به هیچ وجه از نظریه استنتاج نمی شود و مصداقی هم در تاریخ ندارد. مثلاً، هر چند لیبرالیزم رقت انگیز و چپ نمای روسیه، شامل دموکرات های خرده بورژوا، سوسیال- رولوسیونرها و منشویک ها، ناهمگون بود، با وجود این آسان نمی توان

www.hks-iran.com

گفت که لیبرالیزم چین و بورژوا دمکراسی آن به سطحی بالاتر از اولین نمونه مورد روسی خود رسید یا از آن ها انقلابی تر بود.

کسانی که می گویند واقعیت ستم استعماری، بورژوازی ملی را لاجرم با خصلت انقلابی مزین می کند، در واقع اشتباه اساسی منشویک ها، که معتقد بودند که ستم فئودالیزم و استبداد ناگزیر ماهیتی انقلابی به بورژوازی روسیه می بخشد، را برای بار دوم و به وارونه مرتکب می شوند.

مسأله ماهیت و خط مشی بورژوازی توسط کل ساختار درونی طبقاتی ملتی که به مبارزه انقلابی برخاسته، مرحله ی تاریخی ای که این مبارزه در آن انکشاف یافته، درجه ی وابستهگی اقتصادی، سیاسی و نظامی بورژوازی ملی به امپریالیزم جهانی به طور کلی یا بخش خاصی از آن و بلخره از همه مهم تر با میزان فعالیت طبقاتی پرولتاریای بومی و پیوندهایش با جنبش انقلابی بین المللی تعیین می شود.

جنبش دموکراتیک یا رهائی بخش ملی می تواند به بورژوازی فرصت مناسبی به منظور ژرفا بخشیدن و توسعه ی امکاناتش برای استثمار را بدهد. مداخله ی مستقل پرولتاریا در صحنه ی انقلاب این خطر را دربر دارد که بورژوازی به کلی از امکاناتش برای استثمار کردن محروم شود.

باید حقایقی را دقیق تر بررسی کنیم.

الهام دهندگان کنونی کمینترن بارها تکرار نموده اند که چیانگ کایچک به جنگ "برعلیه امپریالیزم" برخاست، در حالی که کرنسکی دست در دست امپریالیست ها رژه می رفت بنابر این: گر چه علیه کرنسکی می بایست مبارزه ای قاطع صورت می گرفت لیکن از چیانگ کایچک لازم بود پشتیبانی شود.

www.hks-iran.com

وجود پیوندهایی بین کرنسکیزم و امپریالیزم انکارناپذیر بود. حتی از آن هم می توان عقب تر رفت و خاطرنشان کرد که بورژوازی روسیه نیکلای دوم را با کمک امپریالیزم انگلیس و فرانسه "بی تاج و تخت" نمود. در واقع نه فقط میلیوکف -کرنسکی از جنگی که للویدجورج- پوآنکاره مسبب آن بودند پشتیبانی کردند، بلکه للوید جورج- پوآنکاره هم به نوبه از انقلاب میلیوکف- کرنسکی، ابتدا علیه تزار و سپس علیه کارگران و دهقانان حمایت کردند. این واقعیت کاملاً انکار ناپذیر است.

اما شرایط چین از این نظر به چه صورت بود؟ انقلاب "فوریه" چین در سال ۱۹۱۱ رخ داد. این انقلاب اگر چه با شرکت مستقیم امپریالیست ها صورت پذیرفت، لیکن رویدادی بزرگ و گامی به پیش بود. سون یات سن در خاطرات خود توضیح می دهد که چگونه تشکیلاتش در کلیه امور بر دول امپریالیستی -ژاپن، فرانسه یا آمریکا- متکی بود. همان گونه که کرنسکی در ۱۹۱۷ به شرکت در جنگ امپریالیستی ادامه داد، بورژوازی چین هم، که بی اندازه "ملی" و "انقلابی" است، به امید آن که متفقین به استقلال چین کمک خواهند کرد، از مداخله ی ویلسن در جنگ پشتیبانی نمود. در سال ۱۹۱۸ سون یات سن برنامه های خود را در زمینه ی انکشاف اقتصادی و استقلال سیاسی چین به دولت های متفق عرضه کرد[۵]. این ادعا که بورژوازی

---

[۵]- در سال ۱۹۱۹ سون- یات- سن، برنامه ی مفصلی برای هم کاری بین المللی "صمیمانه" بین قدرت های بزرگ، برای توسعه ی چین اعلام کرد و آن را به عنوان "راه حل عملی برای جنگ بین المللی، جنگ تجاری و جنگ طبقاتی" خواند. وی شرح مختصری از شرکت سودمند مشترک دوستانه و نزدیک در بهره گیری اقتصادی چین برای همه ی قدرت های عمده در نظر گرفت و حتی اعتقاد داشت که سرمایه ی خارجی کمک خواهد کرد که اقتصادی غیرسرمایه داری برای چین ساخته شود و این که دیگر هیچ نشانی از جنگ چه از نوع بین المللی، تجاری و یا طبقاتی اش نخواهد بود. طرح سون با سردی قدرت ها رو به رو شد.

www.hks-iran.com

چین، در مبارزه علیه سلسله مانچو، خصوصیات انقلابی برتری از بورژوازی روس در مبارزه علیه تزاریسم نشان داد، یا این که بین موضع چیانگ کایچک و کرنسکی در رابطه با امپریالیزم یک تفاوت اساسی وجود دارد، کاملاً بی اساس است.

اما با وجود این همه، به زعم ک..اب. ک، چیانگ کایچک به جنگ علیه امپریالیزم برخاست. شرایط را به این شکل جلوه دادن یعنی چهره ای ناهنجار بر واقعیت نهادن. چیانگ کایچک علیه برخی از نظامی گرایان، علیه عمال یکی از قدرت های امپریالیستی به جنگ برخاست. لیکن این هرگز به معنای جنگ علیه امپریالیزم نیست. حتی تانگ پینگ شان هم این مطلب را دریافت. وی در گزارش خود به پلنوم ک..اب. ک. (در اواخر ۱۹۲۶) سیاست جناح مرکزی کومین تانگ تحت رهبری چیانگ کایچک را چنین توصیف می کند:

((این جناح)) در عرصه ی سیاست بین المللی موضعی به تمام معنی منفعل اتخاذ می کند... تنها علیه امپریالیزم بریتانیا تمایل به مبارزه دارد؛ در حالی که با امپریالیست ژاپن، حاضر است تحت شرایط مناسب به توافق برسد."(*صورت جلسه ی پلنوم هفتم*، ک..اب. ک.، جلد اول، صفحه ی ٤٠٦).

کومین تانگ در رابطه با امپریالیزم از همان ابتدا موضعی کاملاً فرصت طلبانه داشت، و نه موضعی انقلابی. تلاشش در از بین بردن و منزوی کردن عمال برخی از قدرت های امپریالیستی به این خاطر بود که بتواند شرایط مساعدتری برای سازش با همان قدرت و یا معامله با سایر قدرت های

این طرح در سال ۱۹۲۲ تحت عنوان *توسعه ی بین المللی چین*، انتشار یافت. هم چنین به (*خاطرات یک انقلابی چینی*، نوشته سون- یات- سن چاپ لندن، ۱۹۲۷) مراجعه کنید.

www.hks-iran.com

امپریالیستی را برای بورژوازی چین فراهم آورد. همین و بس. اما لُب کلام در این جاست که کل فرمول بندی مسأله سراپا نادرست است.

آن چه می باید در مورد یک بورژوازی ملی مشخص ارزیابی شود طرز برخوردش با امپریالیزم "در کل" نیست، بلکه موضع اش در رابطه با تکالیف بلافصل تاریخی - انقلابی ملت خویش است. بورژوازی روسیه، بورژوازی یک دولت ستم گر امپریالیستی بود؛ در حالی که بورژوازی چین، بورژوازی یک کشور مستعمره ستمدیده بود. در روسیه ی کهن سرنگونی تزاریزم فئودالی وظیفه ای مترقی بود. در چین هم سرنگونی یوغ امپریالیستی وظیفه ی تاریخی مترقی ای ست. اما عملکرد بورژوازی چین در رابطه با امپریالیزم، پرولتاریا و دهقانان از برخورد بورژوازی روسیه به تزاریزم و طبقات انقلابی روسیه نه تنها انقلابی تر نبود، بلکه در واقع پست تر و ارتجاعی تر به شمار می رفت. تنها نحوه ی مطرح کردن مسأله به این صورت است.

بورژوازی چین به اندازه ی کافی واقع بین است و با سرشت امپریالیزم جهانی آشنایی نزدیک دارد و می داند که مبارزه واقعاً قاطع علیه امپریالیزم محتاج آن چنان برخاست انقلابی توده ای است که قبل از هر چیز موقعیت خود بورژوازی را در معرض خطر قرار خواهد داد. اگر وظیفه ی مبارزه علیه سلسله مانچو در مقایسه با سرنگونی تزاریزم ابعاد کوچک تری دربر داشت، در عوض حالا مبارزه علیه امپریالیزم ابعاد بسیار وسیع تری را داراست؛ و همان طوری که ما کارگران روسیه را از همان ابتدا آموزش می دادیم که توهمی به آمادگی لیبرالیزم و یا توانایی دموکراسی خرده بورژوائی برای سرنگونی تزاریزم و نابودی فئودالیزم نداشته باشند، حالا نیز می باید با تمام

www.hks-iran.com

قوا کارگران چین را از ابتدا با چنین روحیه ی عدم اعتمادی آکنده سازیم. نظریه ی کاملاً اشتباه و جدیدی که استالین- بوخارین در مورد سرشت "ذاتاً" انقلابی بورژوازی مستعمرات اشاعه داده اند، اساساً، برگردان منشویزم به زبان سیاسی چین است. تنها کاربردش در خدمت آن است که شرایط تحت ستم چین را به یک منبع داخلی برای بهره گیری سیاسی بورژوازی تبدیل کند و با وزنه ای دیگر تناسب قوا را علیه پرولتاریای چین، که تحت ستم سه جانبه است، و به نفع بورژوازی تغییر دهد.

اما، استالین و بوخارین، نویسندگان برنامه ی پیشنهادی، به ما می گویند که لشکرکشی چیانگ کایچک به شمال جنبش نیرومندی را میان توده های کارگر و دهقانان به حرکت درآورد [٦]. این مطلب انکارناپذیر است. ولی مگر جریان

---

[٦]- چیانگ کای چک پس از آن که تمرکز کنترل سیاسی و نظامی کانتون را پس از کودتای ۲۰ مارس در دست خود گرفت، در جولای ۱۹۲٦ برای تسخیر چین مرکزی و شمالی میدان را در دست گرفت. این کار با کمک سلاح های روسی، مستشاران نظامی روسی و تبلیغات وسیعی که به شیوه و ابتکار کمونیست ها بود، انجام گرفت. لیکن از نظر برنامه به شعارهای کومین تانگ، یعنی ۲۵% کاهش در اجاره زمین و بهبود شرایط کار محدود می شد. لشکرکشی به طرف شمال مقارن با قیام جنبش توده ای وسیع در ایالات کیانگسی، هونان و هوپه گشت که در بهار ۱۹۲۷، ۱۰/۰۰۰/۰۰۰ دهقان و نزدیک ۱۰/۰۰۰/۰۰۰ نفر کارگر در هانکو، شانگهای و سایر مراکز شهری را در طرف خود داشت. ارتش های ملی گرا پیروزی های آسانی با کمک این جنبش به دست آورد که مقاومت شمال را از سر راه ملی گرایان برداشت. در سپتامبر ۱۹۲٦، دره ی یانگ تسه در دست ملی گرایان بود، در دسامبر دولت ملی گرایان از کانتون به هانکو منتقل شد که با شهرهای ووچانگ و هانیانگ در بستر رودهای یانگ تسه وهان شهر وهان را تشکیل می دادند. چیانگ کایچک، از کیانگسی آهسته تر به سوی شانگهای حرکت کرد. در کانتون اعتصاب ممنوع اعلام شد و جنبش توده ای در معرض خطر قرار گرفت. اعتصاب کانتون- هنگ کنگ بدون قید و شرط در اکتبر ۱۹۲٦ به پایان رسید. چیانگ اتحادیه های کارگری را بست و اتحادیه های دهقانی را نیز به هنگام لشکرکشی به شمال تعطیل نمود. این امر پیش رفت وی را تا بدان جا تهدید کرد که در مرحله ای سرکوب ها را متوقف ساخت و کمونیست ها را فرا خواند تا در پیشروی به او کمک کنند. کمونیست ها بدون هیچ پرسشی پذیرفتند. در فوریه ۱۹۲۷ سربازانش در نزدیکی شانگهای بودند. در ۱۸ فوریه کارگران شانگهای که در انتظار ورود ملی گرایان بودند به اعتصاب عمومی، و قیام دست زدند. چیانگ به سربازانش دستور توقف داد و به لی پائوچانگ حکمران نظامی شانگهای اجازه داد که قیام را سرکوب کرده و قصابی عظیمی به راه اندازد. ولی بعدها در ارتش چیانگ درجه

www.hks-iran.com

گوچکف و شولگین که استعفای نیکلای دوم را با خود به پتروگراد آوردند، واجد نقشی انقلابی نبود؟ مگر جز این است که این واقعه لگدمال شده ترین، وامانده ترین و خجول ترین قشر توده ها را به میدان مبارزه کشانید؟ مگر جریان کرنسکی که به ریاست شورای وزیران و فرمانده ی کل قوا رسید و تا واپسین روز از ناردونیک ها[۷] بود، توده های سرباز را به حرکت در نیآورد؟ مگر آن ها را به میتینگ ها نکشانید؟ مگر روستائیان را علیه مالکان برنیانگیخت؟ حتی می توان مسأله را کلی تر درنظر گرفت. مگر نه این که عملکرد سرمایه داری سراپا موجب بیداری توده ها شد؟ و آن ها را، چنان چه در *بیانیه ی کمونیست* آمده، از جهالت روستا نجات داد؟ و مگر نه این که گردان های پرولتری را به مبارزه واداشت؟ اما آیا ارزیابی تاریخی ما از نقش عینی سرمایه داری به طور کلی و یا برخی از اقدامات مشخص آن جای موضع عملی طبقاتی- انقلابی ما در رابطه با سرمایه داری و یا اقدامات بورژوازی را می گیرد؟ سیاست های فرصت طلبانه همیشه براساس یک چنین "عینی گرایی" دنباله روانه، محافظه کارانه و غیر دیالکتیکی قرار دارند. به وارونه، مارکسیزم همواره آموزش داده که هر چه پیشگامان پرولتاریا از

گرفت و بدین ترتیب پاداش خود را دریافت داشت. در مارس، چیانگ در نانچانگ، کیوکیانگ، آنکنیک و ووهو کشتار به راه انداخت. در ۲۱ مارس در همین زمان، کارگران شانگهای قیام کردند و این بار به پیروزی رسیدند و با نیروهای خود شمالی ها را از شهر بیرون راندند و روز بعد شهر را به ملی گرایان تقدیم کردند. چیانگ در ۲۶ مارس به شهر وارد شد و سه هفته بعد پس از عقد قراردادی با بانک داران چینی و خارجی شانگهای، کارگران را چنان سرکوب نمود که نمونه اش را نمی توان یافت.

[۷] - ترودوویکی (گروه "زحمت کشان") دومین گروه بزرگ در دومای امپراطوری روسیه بود. آن ها عمدتاً نماینده خرده بورژوازی رادیکال و به ویژه دهقانان میانه حال بودند. ابتدا ترودوویکی با دموکرات های مشروطه خواه ("کادت ها") هم کاری می کردند، لیکن بعدها در اختلافاتی که پیش آمد غالباً در دوما با جناح سوسیال دموکرات هم کاری داشتند. ساختار بی در و پیکر سازمانی، ترکیب نامشخص اجتماعی، برنامه و مواضع گیج و مغشوش از ویژه گی های آن ها بود. تجلی رهبری این گروه کرنسکی بود.

www.hks-iran.com

بورژوازی مستقل تر باشند، و هر چه کمتر مایل باشند که انگشتان خود را بین دندان های بورژوازی قرار دهند، به عبارت روشن تر، هر چه کمتر در مورد روحیه انقلابی بورژوازی، آمادگی وی برای شرکت در "جبهه ی واحد" و مبارزه علیه امپریالیزم مبالغه کنند، برآیند انقلابی این یا آن عمل بورژوازی هم ـکه وی بنا به موقعیت خود به اتخاذ آن وادار می شودـ به همان نسبت کامل تر، قاطعانه تر، مسلم تر و راسخ تر خواهد بود.

ارزیابی استالینیستی و بوخارینیستی از بورژوازی مستعمرات در برابر یک انتقاد نظری، تاریخی و یا سیاسی تاب ایستادگی ندارد. لیکن، چنان که مشاهده کردیم، برنامه ی پیشنهادی سعی در این دارد که به همین ارزیابی چهره ای مشروع ببخشد.

****

اشتباهی که افشاء و محکوم نشود همواره یا منجر به اشتباه دیگری می شود و یا زمینه را برای آن فراهم می کند.

تا دیروز بورژوازی چین در صف جبهه ی واحد انقلابی جای داشت، در حالی که امروز گفته می شود که "وی به طور قطعی به جبهه ضدانقلاب رفته است". افشای بی اساس بودن کامل این نقل و انتقال ها و نام گذاری ها که بدون هیچ گونه تحلیل جدی مارکسیستی و به شیوه ای کاملاً اداری صورت پذیرفته است، کار دشواری نیست.

کاملاً واضح است که پیوستن بورژوازی به اردوی انقلاب در واقع تحت فشار منافع طبقاتی خویش است و نه بر سیل تصادف و یا از روی سبک مغزی. هراسان از توده ها بورژوازی مآلاً یا به انقلاب پشت می کند و یا آشکارا تنفر باطنی خود را از انقلاب برملا می سازد. و لیکن بورژوازی تنها

www.hks-iran.com

زمانی می تواند *"به گونه ای قطعی* به اردوی ضدانقلاب" به پیوندد یعنی خود را از لزوم مجدد "حمایت" از انقلاب و یا دست کم از لاس زدن با آن ها رها سازد، که آرمان های اساسی طبقاتی اش یا با شیوه ای انقلابی و یا به گونه ای دیگر (مثلاً با شیوه ی بیسمارک) تحقق یافته باشد. باید تاریخ دوران ۱۸۷۱- ۱۸٤۸ را به یاد آوریم. باید یادآور شویم که بورژوازی روسیه فقط زمانی توانست چنان بی پرده از انقلاب ۱۹۰۵ رو برگرداند که در فرآشد انقلاب دومای دولتی به وی داده شد، یعنی به ابزاری دست یافت که با آن می توانست بوروکراسی را مستقیماً تحت فشار گذاشت، و با آن وارد معامله شود. با وجود این، زمانی که جنگ ۱۷-۱۹۱٤ ناتوانی رژیم نوساخته را در حفظ منافع اساسی بورژوازی نشان داد، بورژوازی بار دیگر به سمت انقلاب چرخید، و چرخشش هم سریع تر از ۱۹۰۵ بود.

آیا می توان ادعا کرد که انقلاب ۲۷- ۱۹۲۵ چین لااقل بخشی از منافع اساسی سرمایه داری چین را به منزل رساند؟ خیر. چین امروزه درست به همان اندازه از وحدت ملی واقعی و استقلال گمرکی به دور است که قبل از ۱۹۲۵ بود[۸]. ولی، ایجاد بازار داخلی واحد و حمایت از آن در برابر کالاهای

---

[۸]- *معاهده ۱۸٤۲ نانکن با بریتانیای کبیر*، که بر روی عرشه یک ناو جنگی انگلیسی و در خاتمه اولین جنگ بین انگلیس و چین منعقد شده بود، تعرفه ی گمرکی چین را به ۵% محدود می کرد. عبارت "مطلوب ترین ملت"، در قراردادهای بعدی، باعث شد که دیگر قدرت ها در روابط تجاری شان با چین نیز همین نرخ تعرفه را به کار برند. این قراردادها هم چنین کل ارزشی را که بر طبق آن درآمدها محاسبه می شد ((به میزان معینی)) محدود می کرد. در این ارزش تنها دوبار، در سال های ۱۹۰۲ و ۱۹۱۸ تجدیدنظر شد. لیکن نرخ ۵% تغییری نکرد. چین تقاضای تجدیدنظر در تعرفه را به کنفرانس ورسای تقدیم کرد که به آن اعتنائی نشد. تحت فشار جنبش های اوج گیرنده ملی گرایانه در چین، کنفرانس واشنگتن در فوریه ۱۹۲۲ قراردادی به امضاء ۹ قدرت بزرگ رسانید تا به منظور بررسی مجدد تعرفه چینی ها کنفرانسی بر پا دارند. این کنفرانس تا دسامبر ۱۹۲۵ بر پا نشد تا این که در آن زمان جنبش توده ای این امکان را به وجود آورد که توده های چینی بتوانند آن چه را که این قدرت ها در دادنش تعلل می ورزیدند، خود به دست آورند. کنفرانس برای آن فرا خوانده شد که استقلال

www.hks-iran.com

ارزان تر خارجی مسأله مرگ و زندگی بورژوازی چین است و فقط در قیاس با مسأله حفظ اساس سیادت طبقاتی بورژوازی بر دهقانان و کارگران تحت الشعاع قرار می گیرد. اما حفظ شرایط استعماری موجود در چین از نظر بورژوازی ژاپن و بریتانیا حائز اهمیت کمتری از استقلال اقتصادی برای بورژوازی چین نیست. به این دلیل است که حتی در آینده هم زیگزاگ های متمایل به چپ در سیاست بورژوازی چین تعدادشان کم نخواهد بود. در آینده تعداد مواردی که تازه کاران "جبهه ی واحد ملی" دچار وسوسه خواهند شد، کم نخواهد بود. اظهار این که اتحاد کمونیست ها با بورژوازی از سال ۱۹۲٤ تا اواخر سال ۱۹۲۷ جایز بود، ولی هم اکنون از آن جا که بورژوازی به طور قطعی به اردوی ضدانقلاب پیوسته بی فایده است، فقط به معنای خلع سلاح کردن مجدد کمونیست های چین در برابر تغییرات عینی شرایط و زیگزاگ های حتمی متمایل به چپ بورژوازی چین در آینده است. جنگی که هم اکنون به رهبری چیانگ کایچک علیه شمال در جریان است شیوه ی ((برخورد)) مکانیکی نویسندگان برنامه ی پیشنهادی را به نقد کاملاً باطل کرده است.

****

تعرفه را قبل از آن که بورژوازی چین آن را از توده ها بگیرد تصویب کند. قرار شد تا اول ژانویه ۱۹۲۹ کنفرانس استقلال تعرفه را دوباره تثبیت کند. قرار شد که تا اول ژانویه ۱۹۳۱ به تعویق افتاد در واقع بهائی بود که امپریالیست ها به چیانگ کایچک برای سرکوب جنبش ملی-انقلابی در سال ۱۹۲۷ پرداختند. نظارت خارجی و کنترل شدید درآمدها توسط خارجیان که برای پرداخت وام های خارجیان اختصاص یافته بود هم چنان باقی ماند. فشار امپریالیست ها، به خصوص امپریالیزم ژاپن این اجبار را به وجود آورد که تعرفه ها به نفع کالاهای خارجی و چون فاجعه ای برای صنایع بومی چینی، به خصوص در تجارت پنبه تنظیم شود. این مسأله، به استقلال تعرفه بیشتر چهره ی صوری داد تا واقعی.

www.hks-iran.com

اما بدون تردید، اشتباه اساسی بیان رسمی مسأله روشن تر، قانع کننده تر و انکارناپذیرتر جلوه خواهد نمود، اگر آن چه را که هنوز در اذهانمان زنده است و واجد اهمیت به سزایی می باشد یادآور شویم، یعنی این که روسیه تزاری ترکیبی بود از ملل ستم گر و ستم کش، یعنی ((ترکیبی)) از روس های کبیر و "اجنبیون"، که بسیاری از آنان تحت شرایط استعماری یا شبه- استعماری به سر می بردند. لنین نه تنها خواستار آن بود که توجه هر چه بیشتری به مسأله ی ملی ملیت های روسیه تزاری مبذول شود، بلکه (در مخالفت با بوخارین و سایرین) اعلام می کرد که پشتیبانی از مبارزه ملیت های تحت ستم، برای حق تعیین سرنوشت خود حتی تا جدائی، وظیفه ی ابتدائی پرولتاریای ملت غالب است. اما آیا حزب بلشویک از این جا نتیجه می گرفت که بورژوازی ملیت های تحت ستم تزاریزم (لهستانی ها، اکراینی ها، تاتارها، یهودی ها، ارامنه و غیره) انقلابی تر از بورژوازی روسیه بودند؟ تجربه تاریخی بر این حقیقت گواهی می دهد که بورژوازی لهستان -با وجود آن که هم تحت یوغ استبداد به سر می برد و هم تحت ستم ملی- ارتجاعی تر از بورژوازی روسیه بود، چنان که در دومای دولتی نه به سمت کادت ها بلکه به سمت اکتبریست ها گرایش داشت. این مطلب در مورد بورژوازی تاتار هم صادق است. این که یهودیان مطلقاً از هرگونه حقی محروم بودند، مانع آن نشد که بورژوازی یهود بزدل تر، ارتجاعی تر و پست تر از بورژوازی روسیه نباشد. یا شاید بورژوازی استونی، لیتوانی، گرجستان و یا ارمنستان از بورژوازی روسی کبیر انقلابی تر بودند؟ چگونه می توان این درس های تاریخی را از یاد برد؟

www.hks-iran.com

یا شاید امروز، پس از سیر وقایع، باید اعتراف کنیم که زمانی که بلشویزم -برخلاف بوند، داشناک ها، پ. پ. اس ها[۹]، گرجی ها و سایر منشویک ها- کارگران تمام ملیت های ستمدیده و همه خلق های استعمار زده روسیه ی تزاری را در همان ابتدای انقلاب بورژوا- دموکراتیک بر آن فرا خواند که خود را مستقل کرده، تشکیلات مستقل طبقاتی خود را بسازند، بی رحمانه تمام پیوندهای تشکیلاتی خود را نه تنها با بورژوازی لیبرال بلکه با احزاب خرده بورژوائی انقلابی بگسلند، تا در فرآشد مبارزه علیه این احزاب کارگران را جلب کرده و از طریق مبارزه ی کارگران علیه این احزاب در اقشار دهقانی نفوذ کنند. آیا بلشویک ها در اشتباه بودند؟ شاید در این جا دچار یک اشتباه "تروتسکیستی" بودیم؟ شاید در رابطه با این ملل ستمدیده و اغلب بسیار واپس مانده از مرحله ی تکامل مترادف با کومین تانگ غافل مانده بودیم؟

چقدر آسان می توانیم تئوری به بافیم و بگوئیم پ. پ. اس.، داشناک و بوند، در واقع اشکال "ویژه" ائتلاف طبقات علیه استبداد و ستم ملی بودند[۱۰]. چگونه می توانیم درس های تاریخ را از یاد برد؟

---

[۹] - پ. پ. اس. (حزب سوسیالیست لهستان)، داشناگ- تسوتیون و بوند به ترتیب سازمان های خرده بورژوای ملی گرای لهستانی، ارمنی و یهودی بودند که رنگی سوسیالیستی داشتند و در امپراطوری قدیمی تزار فعالیت داشتند. برای مدت کوتاهی بوند بخشی از حزب سوسیال دموکرات روسیه بود لیکن از آن گسست و موجودیت مستقلی یافت، این مسأله در مورد لهستان و لیتوانی هم صادق بود. بوند اغلب با منشویک ها هم کاری می کرد، لیکن در واقع هرگز با بلشویک ها نبود. سازمان های لهستانی و ارمنی مذکور نیز هرگز بخشی از حزب ((سوسیال دموکرات)) روسی و یا یکی از قسمت های آن نبودند.

[۱۰] - "کومین تانگ سازمانی از نوع ویژه است. چیزی بین یک حزب سیاسی و سازمانی چون شوراها که در آن ها گروه های مختلف طبقاتی وارد می شوند... کومین تانگ شامل بورژوازی لیبرال (که این طبقه در روسیه در حزب کادت سازمان یافته بودند و در مراحل اولیه انقلاب به ضد انقلاب تبدیل شدند)، خرده بورژوازی و طبقه ی کارگر است. از نقطه نظر سازمانی، کومین تانگ به معنای واقعی کلمه یک حزب نیست" (اچ- بوخارین، *مسایل انقلاب*

www.hks-iran.com

برای مارکسیست ها، حتی قبل از وقایع سه سال اخیر چین هم روشن بود -و اکنون برای هر آدم کوری هم می باید روشن باشد- که امپریالیزم خارجی، در نقش عاملی مستقیم در حیات داخلی چین، میلیوکف ها و کرنسکی های چینی را در تحلیل نهایی حتی پست تر از نمونه های روسی اشان می سازد. بی جهت نیست که حزب بلشویک در همان بیانیه نخستین خود اظهار داشت که هر چه بیشتر به شرق برویم، بورژوازی پست تر و فرومایه تر شده و وزنه ی وظایفی که بر دوش پرولتاریاست سنگین تر می شود. این "قانون" تاریخی در چین هم تماماً صادق است.

"سیاست مداران بی ارزش جبهه ی انحلال طلب می گویند که انقلاب ما انقلابی بورژوایی است، لذا کارگران باید از بورژوازی پشتیبانی کنند. ما، مارکسیست ها، می گوییم که انقلاب ما انقلابی بورژوایی است لذا کارگران باید توده های مردم را از حیله های سیاست مداران بورژوازی آگاه سازند و به آن ها یاد دهند که چشم اطمینان به قول و قرارهای بورژوازی نبندند و تنها بر نیروی *خود*، تشکیلات *خود*، اتحاد *خود* و سلاح *خود* تکیه کنند." (لنین، *کلیات*، جلد ۱٤، قسمت ۱، ص۱۱)

تز لنینی فوق برای تمام مشرق زمین حیاتی است و می باید به هر قیمت که شده در برنامه کمینترن گنجانیده شود.

چین، پاریس، ۱۹۲۷، ص ۵۰). در پلنوم هشتم، استالین کومین تانگ را "پارلمانی انقلابی" نامید. مارتینف در مقاله مشهور خود مورخ ۱۰ آوریل ۱۹۲۷ در *پراودا*، کومین تانگ را "بلوک چهار طبقه" خواند.

www.hks-iran.com

۲- مراحل انقلاب چین

مرحله ی نخستین کومین تانگ، دوران تسلط بورژوازی ملی تحت لفافه ی توجیه گرایانه "بلوک چهار طبقه" به شمار می رفت. مرحله ی دوم، به دنبال کودتای چیانگ کایچک، تجربه متشابه و "مستقل" تسلط کرنسکیزم چینی به شکل حکومت ونگ چینگ وی "چپ" در هانکوف بود[۱۱]. اگر نارودنیک های

---

[۱۱]- حکومت وُهان مرکب از گروهی از رهبران چپ کومین تانگ بود که تحت رهبری وانگ چینگ- وی قرار داشت و از طرف تنگ شنگ چیه، یک نظامی هونانی پشتیبانی می شد، ولی اسماً مورد پشتیبانی فنگ یو- هسیانگ "ژانرال مسیحی" در شمال غربی قرار داشت. تنگ پینگ- شان و هوچائو- ین که هر دو کمونیست بودند مقام های وزارت کشاورزی و وزارت کار را در دست گرفتند. در آوریل ۱۹۲۷، استالین این حکومت را به مثابه "مرکز انقلابی" توصیف کرد که با هم کاری مؤثر کمونیست ها به انقلاب ارضی تحقق خواهد بخشید (تزهای استالین، I.P.C. ، ۲۸ آوریل، ۱۹۲۷). استالین نوشت: "کومین تانگ انقلابی در وُهان که مبارزه ای قاطعانه را علیه نظامی گرائی و امپریالیزم رهبری می کند، در واقعیت تبدیل به ارگان انقلابی دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان خواهد شد". در پلنوم هشتم در ۲۴ مه، استالین گفت: "انقلاب ارضی، پایه و محتوای انقلاب بورژوا- دموکراتیک در چین است. کومین تانگ در هانکو و حکومت هانکو مرکز جنبش انقلابی بورژوا- دموکراتیک هستند" (صورت جلسات، چاپ آلمانی، ص ۷۱). قطع نامه ی پلنوم هشتم اعلام می کرد که "حکومت هانکو به نحوی مؤثر مبارزه ی انقلابی را علیه امپریالیست ها، زمین داران فئودال و اکنون علیه بخش مهمی از بورژوازی به پیش می برد". این حکومت مصمم گشته که با عزمی راسخ به سوی توده ها باز گردد و "وظیفه ی حزب کمونیست تضمین چنین جهت گیری از طرف حکومت هانکو است". (I.P.C. ، چاپ فرانسوی، ۱۵ ژوئن ۱۹۲۷، ص ۸۸۴). خواست تروتسکی برای شعار شوراها رد شد. به این دلیل که "این شعار مبارزه ای است علیه کومین تانگ انقلابی". تروتسکی وُهان را به عنوان مرکز انقلابی نمی پذیرفت و مدعی بود که یک مرکز انقلابی باید به وجود آید: "سردمداران وُهان برای چنین مرکزی کافی نیستند... به شوراها نیاز داریم، شوراهای زحمت کشان"، "ما مستقیماً" به دهقانان چینی می گوئیم: رهبران کومین تانگ چپ، نظیر وانگ چینگ وی و شرکاء سرانجام به شما خیانت خواهند کرد. اگر به عوض این که شوراهای مستقل خودتان را تشکیل دهید از سران وُهان پیروی کنید... سیاست مدارانی چون وانگ چینگ وی تحت شرایط دشوار، ده بار با چیانگ کایچک علیه کارگران و دهقانان متحد خواهند شد". (سخن رانی در پلنوم هشتم. *مسائل انقلاب چین*، چاپ نیویورک، ۱۹۳۲، ص ۱۰۳). به منظور اجرای خط مشی کمینترن و خودداری از پدیدار آمدن شوراها "که برخورد با تیمساران را تسریع می کرد" (I.P.C. ، چاپ فرانسوی، ۲۹ ژوئن ۱۹۲۷، ص ۹۴۹)، حزب ((کمونیست)) چین میدان عمل را به لیبرال های کومین تانگ و تیمساران داد و سعی کرد که "زیاده روی" کارگران و دهقانان را کنترل کند. این عمل تنها ارتجاع را جری تر کرد، حتی به هنگام نشست پلنوم هشتم، تیمساران قدرت را در هونان تسخیر کرده بودند (۲۱

www.hks-iran.com

روسی[۱۲]، یا منشویک ها، اجازه ی شکلی از قدرت دوگانه آشکار را به "دیکتاتوری" کوتاه عمر خویش دادند، "دموکراسی انقلابی" چین حتی تا این اندازه هم پیش نرفت. و از آن جا که تاریخ کلاً تابع نظم تعیین شده ای نیست، باید به ناچار پذیرفت که "دیکتاتوری دموکراتیک" جز آن چه که کومین تانگ از ۱۹۲۵ اعمال کرده است، *وجود نداشته و نخواهد داشت*. این مطلب، چه وحدت نیم بند چین که کومین تانگ برقرار نموده پا بر جا به ماند و چه این کشور باز هم تجزیه شود، کماکان صادق خواهد بود. اما دقیقاً زمانی که دیالکتیک طبقاتی انقلاب، پس از آن که امکانات دیگر خود را کاملاً از دست داد، *دیکتاتوری پرولتاریا* را به طور قطعی و روشن در دستور روز قرار داد تا میلیون ها تن از ستم دیدگان و محروم شدگان را رهبری کند، ک. ا. ب. ک. شعار دیکتاتوری *دموکراتیک* (یعنی دیکتاتوری بورژوائی) کارگران و دهقانان را علم کرد. پاسخ به این فرمول قیام کانتون[۱۳] بود، که با همه ی

مه). فنگ- یو- هسیانگ در میان بهت و حیرت مسکو، با چیانگ کایچک به توافق رسید (۲۲ جولای) و حکومت وهان روابط اش را با کمونیست ها گسست (۱۵ جولای) و در ماه اوت با "مرکزضد- انقلاب" چیانگ در نانکن کاملاً از در مصالحه در آمد. تنها در ۱٤ جولای، وقتی که خیابان های هانکو با خون کارگران پوشیده شده بود، ک. ا. ب. ک. رسماً اعلام کرد "نقش انقلابی حکومت وُهان به پایان رسیده است" (قطع نامه ی ک. ا. ب. ک.، چاپ فرانسوی، ۲۷ جولای ۱۹۲۷، ص ۱۰٤۱).

[۱۲] - نارودنیکی ("خلق گرایان") جنبش سازمان یافته روشن فکران سده ی گذشته بود که شدیداً به مفاهیم آنارشیستی گرایش داشتند. آن ها قویاً ضدسلطنت بودند و سازمانی توطئه گر بودند. و اغلب برای نبرد به شیوه های تروریستی متوسل می شدند. تبلیغات اصلی آن ها در میان دهقانان بود و به گونه ای ناروشن و گیج، هدف شان ایجاد نظام کمونی در جامعه بود. حزب آن ها، *نارودنایا وولیا* (اراده ی خلق)، بالاخره توسط حکومت تزار، در سال های هشتاد و به کمک جاسوسان منهدم شد، و از بقایای آن دو گرایش بیرون آمد، یکی به مارکسیزم گرایش یافت و دیگری به آن چه که بعدها حزب سوسیال رولوسیونرها، یعنی حزب خرده بورژوائی دهقانی نام گرفت، پیوستند.

[۱۳] - قیام کانتون در ۱۱ دسامبر ۱۹۲۷ به وقوع پیوست. این قیام پنجاه ساعت به طول انجامید و به قیمت جان ۵/۷۰۰ کارگر تمام شد که در میان آن ها بهترین بازمانده های کادرهای کارگری انقلاب وجود داشتند. کمون کانتون (به یادداشت ۸٤ مراجعه کنید) عظیم ترین

www.hks-iran.com

زودرسی اش، و با همه ی ماجراجوئی های رهبریش، مرحله ی تازه ای، بهتر بگوییم، انقلاب قریب الوقوع *سوم* چین را گشود. باید وارد جزئیات این مطلب شویم.

رهبری ((کمینترن)) که می خواست خود را در مقابل خطاهای گذشته اش بیمه کرده باشد، مسیر شگفت انگیزی بر وقایع تحمیل کرد و سقط جنین ((قیام)) کانتون را به بار آورد. ولی حتی از سقط جنین هم می توان مطالب زیادی در مورد ارگانیزم مادر و فرآشد وضع حمل فرا گرفت. از دیدگاه نظری، اهمیت فوق العاده و در واقع تعیین کننده وقایع کانتون برای مسائل بنیادی انقلاب چین در این است که این وقایع یک پدیده نادر تاریخی و سیاسی و *عملاً یک تجربه ی آزمایشی بسیار بزرگ* را برای ما دربر دارد. این تجربه برایمان گران تمام شده است، ولی همین نکته ما را حتی بیشتر ملزم می کند تا درس های آن را فراگیریم.

فاجعه ی دوران ماجراجویانه ای بود که به دنبال سقوط جنبش در ماه اوت پدید آمد (یادداشت ۷۹). یه تینگ، فرمانده نظامی قیام، شرکت کنندگان در جنگ را ۲۰۰/۴نفر برآورد کرد که ۲۰۰/۱نفر آن ها دانشجویان دانشکده ی افسری و ۳/۰۰۰نفر کارگر بودند و اکثر آن ها از نظر سلاح بسیار فقیر بودند. (چن شائویو ((وانگ مین)): *داستان قیام کانتون*، در مجموعه ی *کمون کانتون*، ص ۱۴۲، شانگهای ۱۹۳۰). این نیروها برای حمله به ۵۰/۰۰۰ سرباز کومین تانگ که با سلاح های خوب مجهز بودند و در مرزهای کانتون قرار داشتند به جبهه ی فرستاده شدند، و در میان سربازان کومین تانگ "ما کاری انجام ندادیم... هیچ هسته ای در میان آن ها نساختیم" (لوزووسکی: *درس های کمون کانتون*، همان جا، ص ۵). "در لحظه ی قیام هیچ جنبش جدی انقلابی در میان دهقانان در نواحی نزدیک کانتون وجود نداشت..." "این نکته را هم هانیز نیومان که به "هدایت" قیام کمک کرده نوشت: "قیام کانتون مورد پشتیبانی عملی پرولتاریا و یا توده های دهقانی دیگر ایالات چین قرار نگرفت..." (۱. نوبیرگ ((هاینز نیومان)): *قیام مسلحانه*، ص ۱۲۴، پاریس، ۱۹۳۱). لومیناذه ونیومان که در آن زمان "توصیه های" لازم را به کمونیست ها می کردند، چنین نوشتند: "مسلماً ما در مورد درجه ی رشد قیام های دهقانی در آن زمان بسیار غلو کرده بودیم" (*سالگرد کمون کانتون، در کمون کانتون*، ص ۲۰۵). در خود شهر کانتون، حزب "قادر به سازمان دهی اعتصابات نبود... تنها هنگامی که غرش سلاح ها به نقد به صدا در آمده بود، توده های کارگر دانستند که قیامی در جریان است... آن ها این قیام را به مثابه امری تصادفی و ناگهانی به شمار آوردند" (لوزووسکی، *همان جا*، ص ۶).

www.hks-iran.com

بنا به گزارش *پراودا* (شماره ۳۱)، فریاد "مرگ بر کومین تانگ!" یکی از شعارهای مبارزاتی در قیام کانتون بود. پرچم ها و علائم کومین تانگ را از هم دریده و لگدکوب می کردند. ولی پس از "خیانت" چیانگ کایچک، و "خیانت" بعدی ونگ چینگ وی (خیانت نه به طبقه خود بلکه به... توهمات ما)، ک. ا. ب. ک.، رسماً قول داد که "ما پرچم کومین تانگ را تسلیم نخواهیم کرد!"[۱۴]. کارگران کانتون حزب کومین تانگ و *کلیه ی گرایش های آن را غیرقانونی اعلام کردند*. این بدان مفهوم است که برای حل تکالیف اساسی ملی نه تنها بورژوازی بزرگ، بلکه خرده بورژوازی هم عاجز از ایجاد نیروی سیاسی، حزب، و یا یک جناح است که به اتفاق آن حزب پرولتاریا بتواند تکالیف بورژوا- دموکراتیک انقلاب را حل کند. لُب کلام دقیقاً در این است که وظیفه ی *جلب دهقانان تهی دست کاملاً بر دوش پرولتاریا* و مستقیماً بر دوش حزب کمونیست قرار داشت؛ و راه حل واقعی تکالیف بورژوا- دموکراتیک مستلزم تمرکز تمام قدرت در دست پرولتاریا بود.

گزارش زیر درباره ی سیاست حکومت شوروی کوتاه عمر کانتون در *پراودا* آمده است:

"شورای کانتون، در جهت منافع کارگران، احکام زیر را برای ...استقرار کنترل کارگران بر صنعت از طریق کمیته های کارخانه...ملی کردن صنایع بزرگ، حمل و نقل و بانک ها صادر نمود."

---

[۱۴] - "اشتباه بزرگی خواهد بود که پرچم کومین تانگ را به باند چیانگ کایچک تسلیم کنیم" (نه. بوخارین: *مسائل انقلاب چین*، پاریس، ۱۹۲۷، ص ۶۰- ۵۹). "حزب کمونیست ((چین)) به هیچ وجه اجازه نمی دهد که پرچم کومین تانگ به دست ضد انقلابیون بیافتد". (۱. استتزکی، "دیالکتیک مبارزه در چین"، .I.P.C ، چاپ فرانسوی، ۷ مه ۱۹۲۷). "پرچم کومین تانگ که پرچم مبارزه ی رهایی بخش ملی است نمی بایستی به دست کسانی که به آن خیانت کردند، بیافتد" (*قطع نامه ی پلنوم هشتم*، ک. ا. ب. ک. .I.P.C ، چاپ فرانسوی، ۱۱ ژوئن ۱۹۲۷).

www.hks-iran.com

سپس اقداماتی نظیر: "غصب کلیه ی مساکن بورژوازی بزرگ به نفع زحمت کشان ..." ذکر شده اند.

بنابر این، زمام قدرت را در واقع کارگران کانتون در دست داشتند و حکومت را هم در واقع حزب کمونیست. برنامه حکومت جدید نه تنها شامل غصب کلیه ی املاک فئودالی موجود در کوانگ تونگ به طور کلی بود؛ نه تنها استقرار کنترل تولید به دست کارگران را شامل می شد؛ بلکه ملی کردن صنایع بزرگ، بانگ ها، حمل و نقل و حتی غصب مساکن و دارائی بورژوازی به نفع زحمت کشان را هم دربر داشت. این سؤال پیش می آید که: اگر این شیوه ها، شیوه های یک انقلاب بورژوائی است، پس انقلاب پرولتاریایی چین چگونه باید باشد؟

با وجود آن که رهبران ک ..ب. ک.، سخنی از دیکتاتوری پرولتاریا و اقدامات سوسیالیستی بر زبان نمی آوردند؛ و با وجود آن که سیرت کانتون خرده بورژوائی تر از شانگهای، هنکوف و سایر مراکز صنعتی کشور است، معهذا واژگونی انقلابی *علیه کومین تانگ* به گونه ای خود به خودی به دیکتاتوری پرولتاریا منجر شد که به خاطر تمامی شرایط موجود، در همان قدم های نخستین خود را به اتخاذ اقداماتی ریشه ای تر از آن چه انقلاب اکتبر در ابتدا در پیش گرفت، ناچار دید. و این واقعیت، با وجود ظاهر متضادش، برآیند کاملاً منطقی روابط اجتماعی چین و حاصل تمامی انکشاف انقلاب می باشد.

مالکیت ارضی بزرگ و متوسط (مثل املاک موجود در چین) با سرمایه شهری و نیز با سرمایه خارجی از نزدیک پیوند خورده اند. در چین، هیچ یک از اقشار اربابان فئودال با بورژوازی تضاد ندارد. کولاک رباخوار، که عامل

www.hks-iran.com

سرمایه ی مالی شهری است، معمول ترین و منفورترین استثمارگر روستایی محسوب می شود. در نتیجه، ماهیت انقلاب ارضی همان قدر ضد فئودالی است که ضد بورژوائی است. مرحله ای نظیر اولین مرحله انقلاب اکتبر که در آن کولاک ها هم پای دهقانان فقیر و میانه، و اغلب در پیشاپیش آنان، علیه زمین داران بزرگ رژه می رفتند، در چین عملاً وجود نخواهد داشت. انقلاب ارضی چین چه در زمان آغازش و چه متعاقب آن، به مثابه قیامی خواهد بود هم علیه اربابان فئودال و بوروکراسی و هم علیه کولاک ها و رباخواران. اگر در کشور ما، کمیته های دهقانان فقیر تنها در مرحله دوم انقلاب اکتبر، یعنی در اواسط ۱۹۱۸، وارد صحنه شدند، در چین، آن ها برعکس، به محض احیای جنبش دهقانی به این یا آن شکل، وارد میدان خواهند شد. کوبیدن دهقانان ثروتمند اولین اقدام انقلاب چین خواهد بود و نه دومین اقدام آن.

به هر رو، مضمون مبارزه ی تاریخی کنونی در چین تنها به انقلاب ارضی کاهش نمی یابد. ریشه ای ترین انقلاب ارضی، یعنی تقسیم کلیه اراضی (که البته تا به آخر مورد پشتیبانی حزب کمونیست خواهد بود)، به خودی خود راه گریز از بن بست اقتصادی نیست. نیاز چین به وحدت ملی و حاکمیت اقتصادی، یعنی، به استقلال گمرکی، یا صحیح تر بگوئیم، به انحصار تجارت خارجی نیز به همان اندازه مبرم و حیاتی است. و این به مفهوم *رهایی از چنگ امپریالیزم جهانی* است -امپریالیزمی که کشور چین هنوز برایش، نه تنها مهم ترین منبع آتی بهره برداری محسوب می شود، بلکه به مثابه ی دریچه ی اطمینانی در مقابل انفجارات داخلی سرمایه داری امروز اروپا و سرمایه داری فردای آمریکا، و در واقع مهم ترین منبع حیات آتی به شمار می آید. این است آن چه که، به ویژه در حال حاضر که ژرفی روند مبارزه را همه ی مبارزین سنجیده

www.hks-iran.com

و احساس نموده اند، گستره عظیم و شدت غول آسای مبارزات رویاروی توده های چین را از پیش تعیین می کند.

نقش بزرگ سرمایه ی خارجی در صنایع چین و شیوه ی اتکای مستقیم آن به سرنیزه های "لی"[۱۵] خود برای دفاع از غارت گری، اجرای برنامه ی کنترل کارگری را حتی از کشور ما هم تحقق ناپذیرتر می کند. مسیر فرآشد مبارزه به احتمال زیاد سلب مستقیم مالکیت از شرکت های سرمایه دار خارجی و سپس سرمایه داران چینی را در فردای قیام پیروزمند لازم الاجرا می کند.

آن عوامل عینی اجتماعی -تاریخی که از پیش برآیند "اکتبر" انقلاب روسیه را تعیین کرد، در چین با فشارحتی بیشتری در مقابل ما قد علم نموده است. قطب های بورژوایی و پرولتاریایی کشور چین، به گونه ی حتی آشتی ناپذیرتری در مقایسه با شرایط آن زمان روسیه، رویاروی یکدیگر قرار

---

[۱۵]- کل سرمایه گذاری خارجی در چین، در سال ۱۹۳۱، بالغ بر ۳/۳۰۰میلیون دلار آمریکائی تخمین زده می شد. ۷۸/۱% این مبلغ در واحدهای تجاری و بازرگانی سرمایه گذاری شده بود و ۲۱/۹% به عنوان وام به دولت چین پرداخت گردیده بود. سرمایه ی خارجی تقریباً نیمی از صنایع پنبه چین را در کنترل خود داشت، یک سوم راه آهن چین مستقیماً در کنترل خود دارد و بیش از ۲۰۰ میلیون دلار به بخش های دیگر راه آهن به عنوان وام پرداخته بود. ۸۱/۳% تجارت خارجی و دریائی چین سهم سرمایه ی خارجی بود. آمار بازرگانی از سال ۱۹۰۲ تا کنون رقم ۳/۰۰۰میلیون دلار عدم توازن به زیان چین را نشان می دهد. تهی شدن عظیم معادن نقره، که در هیچ کجا ثبت نشده است، در سده ی نوزدهم در اثر جنگ های تریاک بسیار مشهود است (برای دسترسی به آمار مراجعه شود به این منابع، س. اف. رمر: *سرمایه گذاری خارجی در چین*، چاپ نیویورک، ۱۹۳۳، ص ۵۸؛ اچ. دی. فونگ: *صنعت و تجارت پنبه در چین*، چاپ پکن، ۱۹۳۲؛ اچ. دی. فونگ: *صنعتی شدن چین*، چاپ شانگهای، ۱۹۳۱؛ *کتاب سال چین*). توجه به این نکته بسیار جالب است که در آستانه ی جنگ بزرگ، میزان کل سرمایه گذاری خارجی در روسیه برابر با ۳/۸۸۲میلیون دلار بود. نیروهای امپریالیستی برای حفاظت از این سرمایه مجموعاً ۸۸۰/ ۱۱ سرباز و تفنگ دار دریائی آمریکائی، انگلیسی، ژاپنی، فرانسوی و ایتالیایی را در پادگان های نظامی و بنادر مهم چین مستقر کرده بودند. هم چنین ناوهای نیروبر، ناوهای هواپیمابر، رزمناو، زیردریائی نیز شامل این ها بودند. هم چنین تعداد بسیاری از نیروهای پلیس در دفاتر شرکت های خارجی صاحب امتیاز مستقر بودند. تمامی این نیروها در طی سال های ۲۷- ۱۹۲۶ افزایش یافتند.

www.hks-iran.com

گرفته اند. زیرا از سوئی ((منافع)) بورژوازی چین مستقیماً با ((منافع)) امپریالیزم خارجی و دستگاه نظامی و تسلیحاتی آن گره خورده است- و این در مورد روسیه کمتر بود. و از سوی دیگر، پرولتاریای چین از همان ابتدا با کمینترن و دولت شوروی رابطه ی نزدیک برقرار کرده است. از نظر کمی دهقانان چینی توده ی حتی وسیع تری از دهقانان روسی را تشکیل می دهند[۱۶]. اما آنان در لای منگنه ی تضادهای جهانی -که حل شان سرنوشت آنان را به نحوی از انحاء تعیین می کند- له شده، حتی کمتر از دهقانان روسی قادر به ایفای نقش *رهبری کننده اند*. امروزه دیگر این یک پیش بینی نظری نیست، بلکه واقعیتی است که در تمامی جوانب اش شناخته شده است.

---

[۱۶]- به علت فقدان آمار جمعیت در چین، برآوردها و مطالعات جزئی تنها منابع در دسترس می باشند. در سال ۱۹۳۱، کل کارگران صنعتی در ۲۹ شهر و ۹ ایالت برابر با ۳۱۸ و ۱/۲۰٤ را تخمین زده می شد. برآورد دیگری که کارگران صنایع حمل و نقل، بارانداز ها، ساختمانی و معادن را هم شامل می شد، این رقم را به ۲/۷۵۰/۰۰۰ افزایش می دهد. در سال ۱۹۲۷، صنعت گران کوچک، کارگران کارهای متفرقه، بابران، شاغلین در مغازه ها، کارآموزان حرف روی هم رفته برای تمام چین رقم ۱۱/۹٦۰/۰۰۰ را به دست می دهد که کل پرولتاریا و نیمه پرولتاریا را به ۱۵ میلیون نفر می رساند. این رقم را می توان با جمعیت شاغل در کارخانه جات در روسیه ۱۹۰۵ که قریب به ۱۰ میلیون نفر بود مقایسه نمود. معتبرترین برآوردها و مطالعات در مورد تقسیم طبقاتی در روستائیان، که تقریباً سه چهارم کل جمعیت را تشکیل می دادند، توسط چن هان سنگ، اقتصاددان معروف در امور کشاورزی، به عمل آمده است. نتیجه ی مطالعات نامبرده گویای آن است که در کوانگ تونگ، منطقه ای که می تواند نمونه ی خوبی از سیمای جنوب چین باشد، دهقانان تهی دست که ۷٤% کل جمعیت را تشکیل می دادند مالک ۱۹% زمین بودند. در وُسی، در مرکز چین، دهقانان تهی دست ٦۸/۹% جمعیت را شامل می شدند که مالک ۱٤% اراضی بودند. در پائوتینگ در شمال چین، دهقانان تهی دست ٦۵/۲% جمعیت بودند که ۲۵/۹% زمین را در اختیار داشتند. آمار پروفسور چن حاکی از آن است که ٦۵% جمعیت روستائی چین تشنه زمین بودند. (برای آمارها و برآوردها به این منابع مراجعه شود، چن های سنگ: *مسأله ی ارضی در چین*، چاپ شانگهای، ۱۹۳۳؛ اچ. دی. فونگ، *صنعتی شدن چین*، شانگهای ۱۹۳۱؛ *فنگ فوان، کارگر چینی*، شانگهای ۱۹۳۱؛ لوچان هوآ، *مسأله ی کارگر در چین*، شانگهای، ۱۹۳۳؛ *مجموعه مطلب کنفرانس اتحادیه کارگری پان پاسفیک، هانکو، ۱۹۲۷*).

www.hks-iran.com

این شرایط اصلی و در عین حال انکارناپذیر اجتماعی و سیاسی انقلاب سوم چین نه تنها نشان می دهند که فرمول دیکتاتوری دموکراتیک دیگر *الزاماً عمرش به سر آمده است*، بلکه همچنین ثابت می کند که با وجود واپس ماندگی شدید چین، یا صحیح تر بگوئیم، درست به دلیل واپس ماندگی شدید آن در مقایسه با روسیه، انقلاب سوم چین یک مرحله ی دموکراتیک نخواهد داشت، حتی مرحله ای به مدت مرحله ی شش ماهه ی انقلاب اکتبر[۱۷] (نوامبر ۱۹۱۷ تا جولای ۱۹۱۸)؛ و از همان آغاز به اجرای قاطع ترین دگرگونی ها و الغای مالکیت بورژوائی در شهر و روستا ناچار خواهد شد.

البته، این چشم انداز با برداشت های ملانقطی و مکتبی درباره ی روابط بین اقتصاد و سیاست ناسازگار است. لیکن مسبب این ناسازگاری که موجب تشویش شدید تعصباتی شده که به تازگی ریشه دوانیده اند، و انقلاب اکتبر قبلاً بر آنان ضربه ی قابل ملاحظه ای وارد آورده بود، *قانون انکشاف ناموزون* است و نه "تروتسکیزم". قانون مزبور، در این مورد مشخص، به ویژه صادق است.

---

[۱۷] - تمایز بین دوره های به اصطلاح دموکراتیک و سوسیالیستی در ((روند)) انقلاب روسیه بدین گونه توسط لنین توصیف شده است: "*در ابتدا جنبشی* بود در رابطه با کل دهقانان، علیه سلطنت، علیه زمین داران بزرگ، علیه قرون وسطی گرائی، و تا حدودی انقلاب یک انقلاب بورژوائی، بورژوا- دموکراتیک باقی ماند. سپس جنبشی شد در رابطه با دهقانان تهی دست، نیمه پرولتاریا، تمامی استثمار شوندگان، علیه سرمایه داری از جمله ثروتمندان روستاها، علیه لاشخوران و سوداگران روستا، و تا حدودی انقلاب یک انقلاب سوسیالیستی بود، هرگونه کوششی که در جهت حائل شدن مصنوعی دیوار چینی بین این دو مرحله به عمل آید و آن دو را به جز در مورد عامل درجه آمادگی پرولتاریا و اتحادش با دهقانان تهی دست، از هم جدا کند، به معنا به بی راه کشاندن، مبتذل نمودن مارکسیزم و لیبرالیزم را جایگزین آن کردن، است. این عمل به این معناست که با استناد دانشورانه کاذب به خصلت مترقی بودن بورژوازی در مقایسه با نظامات قرون وسطی، به گونه ای قاچاقی ناقل یک دفاع ارتجاعی از بورژوازی و علیه پرولتاریای سوسیالیستی شویم". (لنین، *انقلاب پرولتاریائی و کائوتسکی مرتد*، لندن، ۱۹۲۰، ص ۹۲).

www.hks-iran.com

اعتقاد به این که چنان چه اگر در انقلاب ۲۷- ۱۹۲۵ یک خط مشی بلشویکی دنبال می شد، حزب کمونیست چین *مسلماً* به قدرت می رسید، اعتقاد ملانقطی احمقانه ای بیش نمی باشد. اما این ادعا که حالت مزبور به کلی از دائره ی امکان خارج بود، نیز ادعای کوته بینانه نکوهیده ای است. سطح جنبش توده ای کارگران و دهقانان پس از فروپاشی طبقات حاکم کاملاً برای تحقق یک چنین امکانی بسنده بود[۱۸]. بورژوازی ملی، دقیقاً از آن جا که در برابر توده های انقلابی ناتوان بود، چیانگ کایچک و ونگ چینگ وی را به عنوان نماینده به مسکو فرستاد، و از طریق هو- هن- مین اجازه ی ورود به کمینترن را خواست؛ آگاه از ضعف خود، در صدد بیمه کردن خود برآمد. اگر کارگران و دهقانان را ما خود به دنبال بورژوازی نکشانده بودیم، هیچ یک از آنان خود از پی بورژوازی نمی رفت. اگر کمینترن به گونه ای از سیاست صحیحی پیروی کرده بود، برآیند مبارزه ی حزب کمونیست برای توده ها، از پیش معین می بود- پرولتاریای چین از کمونیست ها حمایت می کرد، و جنگ دهقانی هم پشتیبان پرولتاریای انقلابی می شد.

چنان چه ما، در آغاز لشکرکشی به شمال، تشکیل شوراها در "مناطق آزاد شده" شروع کرده بودیم (و توده ها با همه ی نیرو و توان خود به غریزه

---

[۱۸]- در سال ۱۹۲۳ تعداد کارگران سازمان یافته در چین بالغ بر ۲۳۰/۰۰۰ نفر بود. این رقم در ۱۹۲۵ به ۷۵۰ هزار نفر و در ۱۹۲٦ به ۲٦٤هزار نفر و در ۱۹۲۷ به ۲/۸۰۰/۰۰۰ نفر افزایش یافت (*کارگران پان پاسفیک*، شماره ۲ هانکو، ۱۵ جولای ۱۹۲۷). در پی کشتار ۳۰ مه ۱۹۲۵ دانشجویان توسط پلیس انگلیسی در شانگهای، بیش از ۸۰۰ هزار کارگر در موج اعتصابات متعاقب آن شرکت کردند. اعتصاب عمومی شانگهای و هنگ کنگ را به کلی فلج کرد، اعتصاب در شهر اخیر بیش از شش ماه به طول انجامید. جنبش دهقانی که تنها از سال ۱۹۲۲ شکل جدید سازمان دهی را به خود گرفته بود، در مارس ۱۹۲۷ بیش از ۹/۷۲۰/۰۰۰ نفر را شامل می شد. دهقانان ایالات کوانگ تونگ، هونان، کیانگسی و هوپه به گونه ای مستقل شروع به تصرف زمین ها نمودند و این عمل را تا سطح وسیعی به انجام رسانیدند، خصوصاً در ایالت هونان در بهار ۱۹۲۷.

www.hks-iran.com

چشم بـه راه آن بودند)،آن گـاه مـی توانستیم زمینـه ی لازم و تحـرک اولیـه ی انقلابی را تضمین کرده، شورش های دهقانی را حول خود بسیج کنیم، ارتش خـود را سـازمان دهـیم، و ارتـش دشـمن را از هـم بپاشـانیم؛ و علـی رغـم تـازه کـاری اش، حـزب کمونیسـت مـی توانسـت در سـایه‌ی راهنمـائی مناسـب کمینتـرن در ایـن سـال هـای حسـاس کـارآزموده شـود و قـدرت را دسـت کـم در بخش قابل ملاحظـه ای از چین، اگر نـه یـک بـاره در تمـام آن، تسـخیر کنـد. و گذشـته از همـه ی ایـن هـا، مـا مـی توانسـتیم از وجـود یـک حـزب برخـوردار شویم.

اما دقیقاً در سطح رهبری بود که جریان کـاملاً مهیبی رخ داد- یـک فاجعـه ی واقعی تاریخی. زمام داران دولت شوروی، حزب بلشویک و کمینترن، ابتدا در خـدمت حمایـت از چیانـگ کایچـک برعیلـه سیاست مستقل حزب کمونیست، و سپس در خـدمت حمایـت از ونـگ چینـگ وی عنـوان رهبـر انقـلاب ارضـی قـرار گرفتند. ک..اب. ک.، با زیر پا گذاشتن شـالوده ی واقعی مشی لنینیستی و بـا خرد کردن ستون فقرات حزب کمونیست جوان چین پیروزی کرنسـکیزم را بـر بلشـویزم، پیـروزی میلیوکـف هـای چینـی را بـر کرنسـکیزم، و پیـروزی امپریالیست های بریتانیا و ژاپن را بر میلیوکف های چینی از پیش مسلم کرد.

آن چه در طول سال های ۲۷- ۱۹۲۵ در چین رخ داد، فقط و فقط این چنین معنائی دارد.

۳- دیکتاتوری دموکراتیک یا دیکتاتوری پرولتاریا

لـیکن، پلنـوم آخـر ک. ا. ب. ک. تجـارب انقـلاب چـین و از جملـه تجربـه ی قیـام کـانتون را چگونـه ارزیـابی کـرد؟ خطـوط چـه چشـم انـداز جدیـدی را بـرای

www.hks-iran.com

آینده ارائه داد؟ قطع نامه ی پلنوم فوریه (۱۹۲۷)، که اساس بخش های مربوط به این موضوع در برنامه ی پیشنهادی است، در مورد انقلاب چین می گوید:

"اشتباه است که انقلاب چین به صورت انقلاب مداوم مشخص شود. ((موضع نماینده ک. ا. ب. ک.)). گرایش به جهیدن((؟)) از فراسوی مرحله ی بورژوا- دموکراتیک انقلاب، و در عین حال((؟)) ارزیابی انقلاب به صورت انقلاب مداوم اشتباهی است شبیه آن چه تروتسکی در ۱۹۰۵ مرتکب شد((؟))."

کارنامه ی ایدئولوژیک کمینترن از زمانی که لنین از رهبری آن کناره گرفت، یعنی از ۱۹۲۳، عمدتاً شامل مبارزه علیه "تروتسکیزم" و به ویژه علیه "انقلاب مداوم" است. پس چگونه ممکن است که نه تنها کمیته ی مرکزی حزب کمونیست چین، بلکه هم چنین نماینده ی رسمی کمینترن، یعنی رهبری ای که با دستورالعمل ویژه به چین اعزام شده بود، درست همان "اشتباهی" را مرتکب شد که در حال حاضر به خاطرش صدها نفر زندانی و به سیبری تبعید می شوند؟ هم اکنون دو سال و نیم است که مجادله ی حول و حوش مسأله چین فتور کرده است. زمانی که اپوزیسیون اعلام نمود کمیته ی مرکزی سابق حزب کمونیست چین (چن تو سیو)، تحت فشار رهنمودهای غلط کمینترن، خط مشی فرصت طلبانه ای پیش گرفته، این ارزیابی را "افترا" خواندند. رهبری حزب کمونیست چین غیرقابل نکوهش اعلام شد. تانگ پینگ شان شهیر در تأیید کلی پلنوم هفتم ک. ا. ب. ک.، اظهار نمود:

www.hks-iran.com

"در همان آغاز تجلی تروتسکیزم، حزب کمونیست چین و گروه جوانان کمونیست به اتفاق آراء قطع نامه ای علیه آن صادر کردند." *(صورت جلسه*، ص ۲۰۵).

لیکن، علی رغم این "دست آوردها"، منطق تأسف انگیز فرآشد رخدادها، که اولین فاجعه و سپس از آن هم مخوفتر دومین فاجعه انقلاب را به دنبال آورد، ظاهر گردید. بر ((پیشانی)) رهبری حزب کمونیست چین که تا آن زمان بی عیب و نقص بود، یک باره انگ منشویک زده شد، در ظرف ۲٤ ساعت از کار برکنار شد و مقارن با آن اعلام‌شد که رهبری جدید خط مشی کمینترن را تمام و کمال بازتاب می کند [۱۹]. ولی هنوز فرصت آزمودن جدی و جدیدی پیش نیآمده بود که کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست چین متهم به گناه لغزش به سمت موضع به اصطلاح "انقلاب مداوم" شد (همان گونه که قبلاً دیدیم، در عمل و نه در حرف). نماینده ی کمینترن هم دچار همین کژروی گشت. این

---

[۱۹] - در اواسط جولای ۱۹۲۷، چن دوسیو از ریاست کمیته ی مرکزی ((حزب کمونیست چین)) استعفا داد، این زمانی بود که "کومین تانگ چپ"- کمینترن در همین زمان دستور داده بود که حزب کمونیست در آن باقی بماند در وُهان شروع به اعدام کمونیست ها و کارگران کرده بود. تحت چنین شرایطی چن سرانجام خواهان خارج شدن ((حزب کمونیست چین)) از کومین تانگ شد. او چنین نوشت: "بین الملل ((کمونیست)) از سوئی طالب آن است که ما خط مشی خود را پیاده کنیم، و از سوئی دیگر به ما اجازه نمی دهد که از کومین تانگ خارج شویم. از این رو، هیچ راه خروجی از این بن بست وجود ندارد و امکان ادامه ی کار برای من موجود نیست" (*نامه ای خطاب به رفقای حزب کمونیست*). در کنفرانس ۷ اوت رهبری جدیدی انتخاب شد که چهره های اصلی آن عبارت بودند از: چیوچیوپی، لی لی سان، چوئن لای، و چنگ کائوتائو، در مورد این رهبری، که به دستور کمینترن، به یک سلسله شورش های ماجراجویانه دست زد (به یادداشت ۸۰ مراجعه شود) چنین اعلام شد که "از این پس این رهبری ((مشی)) صحیح و بلشویکی انقلابی را تضمین خواهد کرد" (*نامه به رفقای کنگره ی ۷ اوت*). در ۹ اوت در مسکو، نشست مشترک کمیته ی مرکزی و کمیسیون کنترل مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی اظهار داشت: "با خشنودی باید اعلام کرد که انحراف راست گرایانه در حزب برادر چین از بین رفته و خط مشی رهبری تصحیح شده است" (I.P.C، ۱۸ اوت، ۱۹۲۷، ص ۱۷۰٤) این رهبری "صحیح" و "بلشویکی" حزب را به کمون کانتون کشاند (به یادداشت های ۷۱ و ۸۰ مراجعه شود).

www.hks-iran.com

واقعیت تکان دهنده و حقیقتاً باور نکردنی را تنها شکاف فزآینده ما بین دستورالعمل های ک..اب. ک.، و دینامیزم واقعی انقلاب می تواند توضیح بدهد.

در این جا ما پیرامون افسانه ی "انقلاب مداوم" ۱۹۰۵ که در ۱۹۲٤ برای ایجاد پریشانی و سردرگمی اشاعه شد، تأمل نخواهیم کرد. ما بحث خود را به بررسی این که چگونه این افسانه در حول و حوش انقلاب چین ظاهر شد، محدود می کنیم.

پاراگراف اول قطع نامه ی فوریه، که نقل قول بالا از آن آورده شده، دلایل زیر را در نفی "انقلاب مداوم" ارائه می دهد:

"مرحله ی کنونی انقلاب چین، مرحله ی انقلاب بورژوا- دموکراتیک است، که نه از دیدگاه اقتصادی (انقلاب ارضی و الغای روابط فئودالی) تکمیل شده، نه از دیدگاه مبارزه ی ملی علیه امپریالیزم (وحدت چین و برقراری استقلال ملی) و نه از دیدگاه ماهیت طبقاتی دولت (دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان)..."

طرح دلایل فوق سلسله پیوسته ای است از اشتباهات و تناقضات.

ک..اب. ک.، این طور فرا می داد که انقلاب چین می باید شرایط انکشاف چین در جهت سوسیالیزم را فراهم آورد. این هدف تنها زمانی تحقق خواهد یافت که انقلاب با حل تکالیف بورژوا- دموکراتیک باز نایستد. بلکه، با گذار از یک مرحله به مرحله ی بعدی، به گسترش خود ادامه دهد، یعنی، به طور لاینقطع *(یا مداوماً)* به انکشاف خود ادامه داده و بدین ترتیب چین را در جهت تکامل سوسیالیستی هدایت کند. این دقیقاً مفهومی است که مارکس از واژه ی "انقلاب مداوم" داشت. پس چگونه می توان، از یک طرف، صحبت از فرآشد

www.hks-iran.com

انکشاف غیرسرمایه داری چین کرد و از طرفی دیگر، خصلت مداوم انقلاب را به کلی انکار نمود؟

لیکن، قطع نامه ی ک. ا. ب. ک.، تأکید می کند که انقلاب نه از نقطه نظر انقلاب ارضی پایان یافته است و نه از نقطه نظر مبارزه ی ملی علیه امپریالیزم و لذا از این جا ماهیت بورژوا- دموکراتیک "مرحله ی کنونی انقلاب چین" را استنتاج می کند. در واقعیت امر مرحله ی کنونی، مرحله ی ضدانقلاب است. بدون شک ک..اب. ک.، قصد اظهار آن را دارد که موج جدید برخاست انقلاب چین، یا *انقلاب سوم چین*، ماهیتی بورژوا- دموکراتیک خواهد داشت، زیرا انقلاب دوم ۲۷- ۱۹۲۵ چین نه مسأله ی ارضی و نه مسأله ی ملی، هیچ کدام را حل نکرد.ه هر رو، حتی با این ترمیم هم، پایه ی استدلال فوق چیزی جز عدم فهم تجارب و درس های انقلاب چین و انقلاب روسیه نمی تواند باشد.

انقلاب فوریه ۱۹۱۷ در روسیه کلیه ی مسائل داخل و بین المللی را که موجب انقلاب شده بودند -نظام ار باب رعیتی در روستاها، بوروکراسی کهن، جنگ، و فروپاشی اقتصادی- حل نشده باقی گذاشت.

با تکیه به این مطلب، اس. آرها و منشویک ها، و حتی بخش قابل ملاحظه ای از رهبری حزب خودمان می خواستند به لنین ثابت کنند "که مرحله ی کنونی انقلاب، مرحله ی بورژوا- دموکراتیک انقلاب است". قطع نامه‌ی ک . ا. ب. ک.،در این مورد، که لُب کلام ملاحظاتش به شمار می رود، صرفاً دست به رونویسی از ایراداتی می زند که فرصت طلبان علیه مبارزه ی لنین در ۱۹۱۷ برای دیکتاتوری پرولتاریا علم می نمودند.

www.hks-iran.com

افزون بر این، به نظر می رسد که انقلاب بورژوا- دموکراتیک نه تنها از دیدگاه اقتصادی و ملی، بلکه هم چنین از دیدگاه "ماهیت طبقاتی دولت (دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان)" نیز سرانجام نیافت. مفهوم آن تنها این می تواند باشد که پرولتاریای چین تا زمانی که یک حکومت دموکراتیک "واقعی" زمام امور را در چین به دست نداشته باشد، اجازه ی مبارزه برای تسخیر قدرت را ندارد. از کجا این حکومت دموکراتیک پیدا خواهد شد؟ متأسفانه هیچ راه و نشانه ای برایش ارائه نمی شود.

رد شعار شوراها بر این اساس که گویا تشکیل شوراها تنها در دوران گذار به انقلاب پرولتاریایی جایز می باشد ("نظریه"ی استالین)[۲۰]، مسأله را هم چنان گیج تر می کند. اما زمانی که انقلاب شوراها در کانتون سربر کشید و مبارزین درگیرش نتیجه گرفتند که این دقیقاً مرحله ی گذار به انقلاب پرولتاریایی است، آن ها متهم به "تروتسکیزم" شدند. آیا قرار است حزب با

---

[۲۰]- استالین در سخن رانی اش در پلنوم هشتم کمینترن (مه ۱۹۲۷) چنین گفت: "آیا می توان ادعا کرد که تشابهی بین موقعیت روسیه در فاصله ی مارس تا جولای ۱۹۱۷ و موقعیت کنونی چین وجود دارد؟ خیر، چنین سخنی را نمی توان گفت. این را نمی توان گفت چرا که نه فقط روسیه آن زمان مواجه با انقلاب پرولتاریائی بود، حال آن که در برابر چین انقلاب بورژوا- دموکراتیک قرار دارد، بلکه هم چنین دولت موقت در روسیه آن زمان دولتی ضدانقلابی بود، در صورتی که دولت کنونی در هانکو، به معنای بورژوا- دموکراتیک، یک دولت انقلابی است... تاریخ شوراهای کارگری نشان داده است که چنین شوراهائی تنها زمانی می توانند به حیات خود ادامه داده و انکشاف یابند که زمینه های مساعد برای گذار از انقلاب بورژوا- دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی فراهم باشد، یعنی، زمینه های مساعد برای گذار از قدرت دولتی بورژوائی به دیکتاتوری پرولتاریائی موجود باشد. آیا شوراهای کارگری در لنینگراد و مسکو در سال ۱۹۰۵ و هم چنین شوراهای کارگری در آلمان سال ۱۹۱۸ تنها به این علت که زمینه های مساعد در آن زمان وجود نداشت، سقوط نکردند. این امکان وجود دارد که چنان چه در سال ۱۹۰۵ یک سازمان انقلابی همه فراگیر از نوع کومین تانگ چپ کنونی در چین، وجود می داشت، هیچ نوعی از تشکلات شورائی در روسیه به وجود نمی آمد" (*هشتمین پلنوم هیئت اجرائی بین الملل کمونیست*، هامبورگ- برلن، ۱۹۲۸، ص ٦٦). این سخن رانی استالین در هیچ یک از مجموعه آثارش که تحت عنوان *مسائل لنینیزم* گردآوری شده اند، به چاپ نرسیده است.

www.hks-iran.com

این شیوه ها آموزش ببینند؟ آیا راه مساعدت حزب برای حل تکالیف بزرگ چنین است؟

قطع نامه ی ک. ا. ب. ک، به منظور حفظ موضع بی حاصل خود (و بدون هیچ گونه ارتباطی با کل سیر منطقی اش)، با شتاب فراوان به آخرین استدلال خود -که از امپریالیزم گرفته- متوسل می شود آن گرایش به جهیدن از فراسوی مرحله ی بورژوا- دموکراتیک را ظاهر می سازد.

"... بسیار((!)) زیان آور است، زیرا که این طرز بیان مسأله مهم ترین ویژگی ملی انقلاب چین را، که انقلابی نیمه مستعمراتی است، نادیده می گیرد((؟))"

تنها معنی این کلمات نامفهوم این می تواند باشد که یوغ امپریالیستی با نوعی دیکتاتوری غیرپرولتاریایی سرنگون خواهد گشت. ولی این بدان معنی است که ((واژه)) "مهم ترین ویژگی ملی" در لحظه ی آخر غم شده تا "دموکراسی" بورژوازی ملی و یا خرده بورژوازی چین با رسالتی انقلابی آرایش شود. استدلال فوق نمی تواند مفهوم دیگری داشته باشد. از آن جا که این یگانه "مفهوم" ممکن را به کفایت در بخش "درباره ی ماهیت بورژوازی مستعمرات" بررسی نموده ایم. نیازی به طرح مجدد آن نیست.

چین هنوز هم کماکان با مبارزه ای وسیع، شدید، خونین و طولانی برای اهدافی ابتدایی از قبیل درهم نوردیدن آسیائی ترین شکل برده داری، رهایی ملی، و وحدت کشور رویاروی است. اما همان طور که سیر وقایع نشان داده، این دقیقاً همان چیزی است که در آتیه، هرگونه رهبری یا شبه- رهبری خرده بورژوائی را در انقلاب غیرممکن می سازد. امروزه رهایی و وحدت چین

www.hks-iran.com

همان قدر یک وظیفه ی بین المللی است که حیات دولت شوروی. انجام این وظیفه تنها با مبارزه ی جان بازانه ی توده های لگدکوب شده، گرسنه و آزرده، تحت رهبری پیشگام پرولتری میسر است. مبارزه ای نه فقط علیه امپریالیزم جهانی، بلکه هم چنین علیه عمال سیاسی و اقتصادیش در چین، علیه بورژوازی، از جمله بورژوازی "ملی" و همه نوکرانش. و این دقیقاً راهی است که به دیکتاتوری پرولتاریا منتهی می شود.

از اوایل آوریل ۱۹۱۷، لنین به مخالفین خود، که او را متهم به اتخاذ موضع انقلاب مداوم می کردند، توضیح می داد که دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان در دوران قدرت دوگانه تا اندازه ای تحقق یافته بود. بعدها او توضیح داد که در دوران اولیه ی قدرت شوراها، از نوامبر ۱۹۱۷ تا جولای ۱۹۱۸، زمانی که دهقانان، هم راه با کارگران، انقلاب ارضی را به انجام رسانیدند -در حالی که طبقه ی کارگر هنوز اقدام به مصادره ی صنایع و کارخانه جات نکرده بود و از تجربه ی کنترل ((صنایع)) به دست کارگران می گذشت- دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان گسترش بیشتری یافت. تا جایی که "ماهیت طبقاتی دولت" منظور بود، "دیکتاتوری" دموکراتیک اس. آر- منشویک هر خدمتی که می توانست انجام داد- سقوط زودرس قدرت دوگانه. در مورد زایمان ((مسأله)) ارضی هم، انقلاب نوزاد کاملاً سالم و تنومندی را تولد داد، اما این دیکتاتوری پرولتاریایی بود که نقش قابله را بازی کرد. به عبارت دیگر، آن چه که با فرمول نظری دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان درهم ترکیب شده بود، در جریان مبارزه زنده ی طبقاتی از هم گسست. کالبد بی جان شبه- قدرت موقتاً به کرنسکی- تسرتلی واگذار شد، در حالی که هسته ی واقعی انقلاب ارضی- دموکراتیک سهم طبقه ی کارگر پیروزمند گردید. رهبران ک. ا. ب.

www.hks-iran.com

ک.، از درک این تجزیه ی دیالکتیکی دیکتاتوری دموکراتیک عاجز ماندند. آن ها با محکوم کردن مکانیک وار هرگونه "جهش از فراسوی مرحله ی بورژوا- دموکراتیک" و با سعی در هدایت روند تاریخ بر طبق بخش نامه ها، خود را در بن بستی سیاسی انداختند." *اگر فهم ما از مرحله ی بورژوا- دموکراتیک، تحقق پذیری انقلاب ارضی توسط یک "دیکتاتوری دموکراتیک" باشد، آن وقت باید بگوییم این خود انقلاب اکتبر بود که از فراز مرحله ی بورژوا- دموکراتیک جهش کرد"* . آیا نمی باید به این خاطر ((انقلاب اکتبر)) محکوم شود؟

پس چرا سیر جریان اجتناب ناپذیر تاریخی وقایع که در روسیه عالی ترین جلوه گاه بلشویزم بود، در چین می باید "تروتسکیزم" شناخته شود؟ بی تردید این مدیون آن منطقی است که برای چین نظریه ی مارتینف را صحیح اعلام می کند، نظریه ای که بلشویزم در روسیه دو دهه علیه آن مبارزه کرد.

اما آیا در این جا اصولاً جایز است که با روسیه تشابهی برقرار کنیم؟ جواب ما این است که شعار دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان صرفاً و کلاً با آن روش قیاسی ای که توسط رهبران ک. ا. ب. ک.، به پیش کشیده شد، قیاسی است صوری و ادیبانه و نه ماتریالیستی و تاریخی مقایسه چین با روسیه، هرگاه به گونه ی درستی با آن برخورد شود، کاملاً جایز است، و لنین از این گونه مقایسات استفاده سرشار می کرد. افزون این که، او *قبل از* ((وقوع)) حوادث چنین می کرد، و نه بعد از آن؛ همان طوری که او اشتباهات آتی مقلدین را پیش بینی نمود. لنین، صدها بار، ناگزیر به دفاع از انقلاب پرولتاریایی اکتبر شد، انقلابی که جسارت آن را داشت که قدرت را، علی رغم *این واقعیت* که تکالیف بورژوا- دموکراتیک هنوز حل نگشته بودند، تسخیر

www.hks-iran.com

کند. دقیقاً *به دلیل آن و دقیقاً به خاطر انجام آن*- این بود پاسخ لنین. او، در حالی که فضل فروشانی را مخاطب خود قرار می داد که در استدلالاتشان در مخالفت با تسخیر قدرت به نارسی اقتصادی روسیه برای سوسیالیزم- که برای او هم واقعیت غیرقابل انکار مسلمی بود *(کلیات*، جلد ۱۸، بخش دوم ، ص۱۱۹)- اشاره می کردند، در ۱۶ ژانویه ۱۹۲۳ نوشت:

"حتی برای لحظه ای هم به فکر آن ها خطور نمی کند که روسیه، از آن جا که در مرز بین کشورهای متمدن و کشورهایی که برای اولین بار توسط این جنگ به طور قطعی به گرداب تمدن کشیده شدند -تمام کشورهای شرقی و کشورهای غیر اروپایی- واقع گشته، می توانست و می بایست ویژگی هایی نمایان سازد، که البته در سیر خطوط کلی انکشاف جهانی قرار می گیرند، ولی انقلاب روسیه را از تمامی انقلابات پیشین کشورهای اروپایی متفاوت می سازند و در ارزیابی انقلابات کشورهای شرق ویژگی های جزئی معینی را هم راه دارند." *(همان جا*، ص ۱۱۸).

برای لنین "ویژگی"ای که روسیه را به کشورهای شرق نزدیک تر می کند، دقیقاً این بود که پرولتاریای جوان روسیه می باید در همان آغاز جنبش به سوی سوسیالیزم، بربریت فئودالی و هرگونه زباله ی دیگری را از سر راه خود بروبد.

در نتیجه، اگر قیاس لنینی چین و روسیه را نقطه ی شروع بحث خود قرار دهیم، می باید بگوییم که: از نقطه نظر *"ماهیت سیاسی حکومت"* ، همه ی آن چه که از دیکتاتوری دموکراتیک در چین می توانست عاید شود، ابتدا در کانتون سون یات سن، آن گاه در راه کانتون به شانگهای، که به *کودتای* شانگهای منتهی شد، و سپس در وهان، جایی که به نظر می آمد که کومین

www.hks-iran.com

تانگ چپ در قالب خالص خود باشد، یعنی، به زعم رهبری ک..اب. ک.، به مثابه ی سازمان دهنده ی انقلاب ارضی، ولی در واقعیت به مثابه جلاد آن، به بوته ی آزمایش قرار گرفته است. ولی *محتوای* انقلاب بورژوا- دموکراتیک، مرحله ی نخستین دیکتاتوری آتی پرولتاریا و دهقانان تهی دست چینی را دربر می گیرد. هم اکنون، پس از این که نه تنها نقش بورژوازی چین، بلکه هم چنین نقش "دموکراسی" چین به بوته ی آزمایش کامل گذاشته شده است، پس از این که کاملاً مسلم شده که "دموکراسی" نقش جلادگریش را با شدت حتی بیشتری از پیش انجام خواهد داد، در چنین شرایطی، پیش کشیدن شعار دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان صرفاً در خدمت ایجاد ابزاری برای سرپوش نهادن بر انواع کومین تانگیزم و تدارک دیدن حلقه داری برای پرولتاریا است.

بگذارید برای تکمیل کلام، سخن موجز لنین را درباره ی آن عده از بلشویک هایی که در مقابله با تجربه اس. آر. -منشویک برسر طرح شعار دیکتاتوری "واقعی" دموکراتیک پافشاری می کردند، یادآور شویم:

"هر کس که امروزه تنها از دیکتاتوری دموکراتیک- انقلابی پرولتاریا و دهقانان سخن گوید از واقعیات زندگی به دور افتاده، و تحت شرایط موجود، در عمل، علیه مبارزه ی *طبقاتی* پرولتاریا جانب خرده بورژوازی رفته است، و او را می باید به موزه ی عتیقه های "بلشویکی" پیش از انقلاب انتقال داد (یا به زبانی دیگر، به موزه ی "بلشویک های قدیمی"). *"کلیات"*، جلد ۱٤، قسمت اول، ص ۲۹)

این کلمات چنان در گوش طنین می افکند که گویی هم امروز بیان شده اند.

www.hks-iran.com

البته صحبت از این نیست که حزب کمونیست چین را بر آن بخوانیم که بی درنگ برای تسخیر قدرت قیام کند. آهنگ حرکت یک سره در گروی شرایط است. پیآمدهای شکست را نمی توان به صرف اصلاح تاکتیک خنثی کرد. هم اکنون موج انقلاب در حال فروکش است. سخن پراکنی های به زحمت اخفاگرانه ی قطع نامه ک. ا. ب. ک.، پیرامون تهاجمات قریب الوقوع انقلابی در چین، به آن هنگام که کشت و کشتاری بی حساب و بحران بازرگانی و صنعتی مزمنی چین را فرا گرفته، چیزی نیست جز سبک مغزی جنایت گارانه و بس. بحران اقتصادی پرولتاریا را، پس از تحمل سه شکست فاحش، به حرکت در نمی آورد، بلکه به وارونه فرو می نشاندش. پرولتاریا به نقد از پای درآمده. کشت و کشتارها حزب را که از لحاظ سیاسی ناتوان شده، ویران می کند[۲۱]. چین در آستانه ی یک دوران تجدید حیات است، و در نتیجه در آستانه ی دورانی که باید طی آن حزب پایه های نظری خود را ژرفا بخشد، منتقدانه خود را تربیت کند، پیوندهای راسخ تشکیلاتی در کلیه ی زمینه های جنبش طبقه ی کارگر ایجاد کرده و آن ها را تحکیم بخشد، هسته های

---

[۲۱] - حزب کمونیست چین، به موجب گزارش سازمانی چن دوسیو به کنگره ی پنجم حزب، در آوریل ۱۹۲۷ تعداد ۵۷/۹۶۷ نفر عضو داشت که ۵۳/۸% کارگر، ۱۸/۶% دهقان و باقی مانده، سربازان، دانشجویان، روشن فکران و غیره بودند (به پ – میف، *انقلاب چین*، ص ۱۱۷، چاپ مسکو، ۱۹۳۲ مراجعه شود). هیچ آمار قابل اطمینان و یا معتبری از تعداد کل اعضاء تا سال ۱۹۲۷ منتشر نشده است، لیکن در مورد ترکیب اجتماعی نکات زیر انتشار یافته است: "حزب حتی یک سلول سالم در بین کارگران صنعتی ندارد" (بولتن کمیته ی مرکزی، ۲۸ نوامبر، ۱۹۲۸). "در زمان کنگره ی ششم ((۲۶ جولای ۱۹۲۸)) نسبت کارگران در حزب برابر با ۱۰% بود... هم اکنون این رقم به ۳% کاهش یافته است" (*چوئن لای، مسائل تشکیلاتی در حزب در زمان حاضر*، ۱۵ مه، ۱۹۲۹). "... نسبت کارگران صنعتی به کل اعضای حزب ۲/۵% است" (فراخوان کمیته ی مرکزی، *پرچم سرخ*، ۲۶ مارس، ۱۹۳۰، شانگهای)." ... هم اکنون این رقم کمتر از ۲% است (کوچیمف، دبیر *(بخش خاوردور) کمینترن در مباحثات هیأت رئیسه بین الملل کمونیست در رابطه با خط مشی لی لی سان*، دسامبر ۱۹۳۰، منتشر شده در بلشویک، ۱۰مه ۱۹۳۱).

www.hks-iran.com

روستایی تشکیل دهد، ابتدا مبارزات جزئی دفاعی و سپس مبارزات جزئی تهاجمی کارگران و دهقانان تهی دست را متحد و هدایت کند.

چه چیز موجب برخاست موج جنبش توده ای خواهد شد؟ چه اوضاع و احوالی نیروی خیزش انقلابی را به پیشگام پرولتاریایی که در رأس میلیون ها توده قرار دارد، می دهد؟ این ها را نمی توان پیش بینی نمود. آینده نشان خواهد داد که آیا روند داخلی به تنهایی بسنده خواهد بود و یا ضربه ای اضافی از خارج لازم است تا آن را هم راهی کند.

شواهد و قراین کافی برای این ادعا در دست است که خرد شدن انقلاب چین، که مستقیماً به خاطر رهبری نادرست رخ داد، به بورژوازی چین و به بورژوازی خارجی فرصت می دهد تا بحران اقتصادی مخوفی را که امروز گریبان گیر کشور شده، کمابیش برطرف سازد. طبیعتاً، این به قیمت ستون فقرات کارگران و دهقانان تمام خواهد شد. این مرحله ی "تثبیت" بار دیگر کارگران را به هم پیوند داده و متحد می کند، اعتماد بنفس طبقاتی شان را احیاء می کند، تا بعدها آن ها را در کشمکش های حتی شدیدتری با دشمن، لیکن این بار در مرحله ی تاریخی بالاتری، قرار دهد. چشم انداز یک انقلاب ارضی تنها وقتی به گونه ای جدی مطرح خواهد بود که موج برخاستی جنبش کارگری در تهاجم باشد.

از دایره ی امکان خارج نیست که مرحله ی اول انقلاب سوم آتی ((چین)) مراحل سپری شده گذشته را در پیکری کوتاه و مسخ شده احیاء کند، مثلاً صورت مضحک نوینی از "جبهه ی واحد ملی" پیش آورد. ولی این نخستین مرحله تنها به حزب کمونیست مجال آن را می دهد که تزهای "آوریل" خود

www.hks-iran.com

را، یعنی برنامه و تاکتیک های تسخیر قدرت را، در برابر توده ها نهاده و آن را اعلام کند.

اما برنامه ی پیشنهادی در این مورد چه می گوید؟

"گذار به دیکتاتوری پرولتاریا دراین جا ((در چین)) تنها پس از گذشت یک سری مراحل مقدماتی ((؟))، و تنها در نتیجه یک مرحله ی کامل فرآرویی ((؟؟)) از انقلاب بورژوا- دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی میسر است."

به کلامی دیگر، هیچ یک از "مراحلی " که قبلاً سپری شده اند، نباید به حساب آیند. برنامه ی پیشنهادی هنوز آن چه تا کنون پشت سر نهاده شده را در پیشاپیش می بیند. این به درستی همان ((روشی)) است که فرمول بندی دنباله روانه نام دارد و در را چارطاق برای تجارب نوینی، هم تای تجربه کومین تانگ، باز می گذارد. پس اخفای اشتباهات گذشته، راه را به ناچار برای اشتباهات جدید هموار می سازد.

نسخه ی "دیکتاتوری دمکراتیک" دیگر بی حاصل است. هر آینه ما با این برنامه قدم در موج جدید برخاستی که با آهنگ سریع تری از موج قبلی انکشاف می یابد گذاریم، جای تردیدی نخواهد بود که انقلاب سوم چین هم، همانند انقلاب دوم، به نابودی خواهد انجامید[۲۲].

---

[۲۲] - پس از قیام کانتون، به مدت دو سال روحیه ی پوچیستی کماکان بر حزب کمونیست چین، که تحت رهبری لی لی سان بود، حکم فرما بود. این نکته دوره ی جدائی حزب از پرولتاریا را تکمیل کرد (به یادداشت ۷۷ مراجعه شود). این دوره خود را با جنبش های گروه های شورشی دهقانان و سربازان سابق کومین تانگ در ایالات کیانکسی، هوپه و هونان نشان زد. از میان این نیروها، ارتش های سرخ دهقانی ایجاد شد که (در سال های ۳٤- ۱۹۳۰) کوشیدند تا انقلاب ارضی را در نواحی روستائی منفرد چین مرکزی و جدا از شهرها و جنبش های کارگری شهری به انجام رسانند. پرولتاریا در حالت افسردگی و تضعیف روحیه باقی ماند و این نتیجه ی شکست ۱۹۲۷، کشتار کومین تانگ که پس از آن انجام گرفت و خط مشی "اتحادیه های سرخ" و "دوره ی سوم" استالینیزم بود. سازمان های کارگری موجود، کاملا تحت کنترل کومین تانگ باقی ماندند. اکثر کارگران بدون هیچ گونه تشکلی، حتی از

www.hks-iran.com

٤- ماجراجویی به مثابه برآیند فرصت طلبی

پاراگراف دوم همان قطع نامه فوریه پلنوم ک..اب. ک.، می نویسد:

"نخستین موج جنبش وسیع انقلابی کارگران و دهقانان که عمدتاً زیر شعارها و تا اندازه ی قابل ملاحظه ای تحت رهبری *حزب کمونیست* انجام گرفت، پایان یافته است. این موج در چندین مرکز جنبش انقلابی *با شکست های سنگینی* برای کارگران و دهقانان و با قلع و قمع فیزیکی کمونیست ها و به طور کلی کادرهای انقلابی جنبش کارگری و دهقانی خاتمه یافته است." (تأکید از ماست)

زمانی که "موج ((انقلابی)) در ستیغ برخاستنش بود، ک..اب. ک.، اظهار می داشت که کل جنبش یک سره تحت رهبری و زیر پرچم آبی کومین تانگ، که حتی جای شوراها را گرفته، قرار دارد. دقیقاً بر این اساس بود که حزب کمونیست به انقیاد کومین تانگ درآمد. اما درست به این خاطر است که جنبش انقلابی با "شکست های سنگینی" خاتمه یافت. حالا که به این شکست ها اعتراف می شود، کوشش به عمل می آید تا نقش کومین تانگ از

نوع بسیار ابتدائی آن، رها شدند. در روستاها، نیروی مسلح برتر کومین تانگ، با کمک امپریالیست ها که از ((ضربات)) جنبش کارگری مصون مانده بودند، بالاخره نیروهای دهقانی چین مرکزی را شکست دادند. تمام نواحی به اصطلاح شورائی را در نوامبر ۱۹۳٤ دوباره اشغال کردند و سرخ ها را مجبور ساختند که به نواحی دوردست غرب و شمال غربی فرار کنند، مناطقی که آن ها هنوز در جستجوی استقرار پایگاه جدید برای عملیات خود هستند (برای تحلیل رویدادهای سال های ۱۹۳٤- ۱۹۲۸ مراجعه شود به: هارولد. ار. ایساکز، "چشم انداز های انقلابی چین، یک بررسی مارکسیستی"، *ماجراهای اقیانوس آرام*، سپتامبر ۱۹۳۵). در پی این شکست، استالینیست ها ی چینی به سرعت به الگوبرداری، اما در سطحی پائین تر، از خط مشی فرصت طلبانه سال های ۲۷- ۱۹۲۵ پرداختند، هم کاری مجدد با کومین تانگ و شرکت در یک "حکومت متحد برای دفاع از خود" را پیشنهاد دادند. افسانه "چین شوروی" به دست فراموشی سپرده شد و نیروهای دهقانی انقلابی ارتش های سرخ هم هدیه ای برای قربانی کردن در راه "جبهه واحد ضد امپریالیستی" گردید (برای جزئیات بیشتر این "مشی نوین" به نشریه *بین الملل کمونیست*، شماره ی ویژه ی چین، فوریه ۱۹۳٦، مراجعه کنید).

www.hks-iran.com

گذشته حذف گردد، گویی که هرگز وجود نداشته، و گویی که ک. ا. ب. ک. پرچم آبی را از آن خود اعلام نکرده بود.

در گذشته، چه در شانگهای و چه در وُهان شکستی رخ نداده است؛ صرفاً گذار انقلاب را به "مرحله ی بالاتری" شاهد بوده ایم- این است آن چه که به ما می آموزند[۲۳]. حالا به ناگهان جمع کل این گذارها، "سنگین ترین شکست ها برای کارگران و دهقانان" اعلام می شود. به هر رو، به منظور این که تا حدودی بر این ورشکستگی سیاسی غیرمترقبه در رابطه با آینده نگری ها و ارزیابی ها سرپوش گذارده شود، پاراگراف جمع بندی قطع نامه اعلام می کند که:

"ک. ا. ب. ک.، تمام بخش های بین الملل کمونیست را مؤظف می دارد که علیه افتراهای سوسیال- دموکراتیک و تروتسکیستی، بر این مضمون که انقلاب چین انحلال یافته((؟))، مبارزه کنند."

---

[۲۳]- پس از کودتای چیانگ کای چک در شانگهای: "علی رغم شکست جزئی، انقلاب به مرحله ی بالاتری ارتقاء یافته است" (*قطع نامه ی پلنوم هشتم ک.ا.ب.ک.* مه ۱۹۲۷، I.P.C چاپ فرانسوی، ژوئن ۱۹۲۷، ص ۸٦۷). به دنبال "بی اعتبار شدن" "کومین تانگ چپ" در وهان: "انقلاب به بالاترین مرحله ی تکامل خود پیش می رود. به مرحله ی مبارزه مستقیم برای دیکتاتوری طبقه ی کارگر و دهقان" (*در باره ی اوضاع بین المللی*، قطع نامه نشست مشترک کمیته ی مرکزی و کمیسیون کنترل مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، ۹ اوت ۱۹۲۷، I.P.C ، ۱۸ اوت ۱۹۲۷، ص ۱۰۷۵). پس از شکست های نانچانگ و قیام های یه- هو: "انقلاب چین نه تنها در حال فروکش کردن نیست، بلکه به مرحله ی نوین و بالاتری وارد شده است... نه تنها توان جنبش انقلابی توده های زحمت کش چین رو به تحلیل نرفته است، بلکه دقیقاً اکنون در حال جلوه گر ساختن خویش در یک پیش رفت مبارزه ی انقلابی است" (قطع نامه ی پلنوم نوامبر، حزب کمونیست چین، چیوچیوپی: *انقلاب چین و حزب کمونیست*، شانگهای، ۱۹۲۸، ص ۱۳٦). پس از قیام کانتون: "اوضاع کلی هنوز یک اوضاع انقلابی است... چشم انداز تثبیت سرمایه داری چینی پس از شکست قیام کانتون نه تنها بهبود نیافته است، بلکه رو به زوال است" (*قطع نامه ی دفتر سیاسی حزب کمونیست چین*، ۳ ژانویه ۱۹۲۸، طرح شده از جانب چیوچیوپی، *همان جا*، ص ۲٤۷).

www.hks-iran.com

در پاراگراف اول قطع نامه گفته می شود که "تروتسکیزم" ((یعنی)) *انقلاب مداوم* چین است، یعنی، انقلابی که امروزه دقیقاً در حال فرا روئیدن از مرحله ی بورژوایی به مرحله ی سوسیالیستی است؛ از پاراگراف آخر چنین می آموزیم که به زعم "تروتسکیست ها"، "انقلاب چین نابود گشته است". چگونه یک انقلاب "انحلال یافته" می تواند انقلابی مداوم باشد؟این جا بوخارین را با همه ی شکوه و جلالش می بینیم.

تنها عدم حس مسئولیت کامل و بی پروا چنین تناقضاتی را جایز می شمارد، که تمام تفکر انقلابی را از بن فاسد می سازد.

اگر منظورمان از "انحلال یافتن" انقلاب این باشد که تهاجم کارگران و دهقانان به عقب رانده شده و به خون کشانیده شده است، که توده ها در موقعیت عقب نشینی و زوال اند، که قبل از شروع یک موج دیگر تهاجمی می باید، افزون بر شروط بسیار دیگری، یک فرآشد مولکولی در میان توده ها در کار باشد که به یک دوران مشخصی نیاز دارد که مدتش از پیش تعیین نشدنی است؛ اگر چنین منظوری از "انحلال یافتن" داریم، در این صورت، "شکست های سنگینی" که ک..اب. ک.، سرانجام ناچار به اعتراف شان گشته، با آن به هیچ وجه فرقی ندارد. یا شاید منظورمان از "انحلال یافتن"، معنی لفظی آن است، یعنی به معنی نابودی واقعی انقلاب چین، از میان رفتن حتی امکان و ضرورت تولد دوباره اش در سطحی جدید! صحبت از چنین چشم اندازی، به نحوی جدی و به طوری که نخواهیم ایجاد گیجی کنیم، تنها در دو مورد امکان دارد- اول این که چین محکوم به تجزیه و از هم پاشی کامل است، فرضی که به هیچ وجه پایه ای برایش موجود نیست، یا این که بورژوازی چین توانائیش را در حل مسائل اصلی حیات چین به شیوه ی

www.hks-iran.com

غیرانقلابی خودش به اثبات رسانیده است. آیا این بدیل دومی نیست که نظریه پردازان "بلوک چهار طبقه" که حزب کمونیست را مستقیماً به زیر یوغ بورژوازی کشاندند، در تلاش آنند که به ما نسبت دهند؟

تاریخ خود را تکرار می کند. نابینایانی که ابعاد شکست ۱۹۲۳ را نفهمیدند، به مدت یک سال و نیم ما را متهم به "انحلال طلبی" در مورد انقلاب آلمان کردند. ولی آنان حتی از این درس که برای بین الملل بسیار گران تمام شد پند نگرفتند. و اکنون آن ها از برچسب های قدیمی استفاده می کنند، این بار چین جای آلمان را گرفته است. البته، امروز لزوم یافتن "انحلال طلبان" برای آنان حتی حادتر از چهار سال پیش است. چرا که این بار به روشنی محرز است که اگر قرار باشد کسی انقلاب چین را به "انحلال" کشانده باشد، این خود نویسندگاه راه "کومین تانگ" می باشند.

قدرت مارکسیزم در توانائیش در پیش گویی کردن است. از این لحاظ، اپوزیسیون می تواند به تأیید کامل پیش گویی هایش اشاره کند. ابتدا در مورد کومین تانگ به طور کلی، سپس در مورد کومین تانگ "چپ" و حکومت وُهان، و بلخره در مورد "ذخیره" انقلاب سوم، یعنی قیام کانتون. چه تأیید بیشتری می تواند برای صحت نظریه ی یک شخص وجود داشته باشد؟

همان مشی فرصت طلبانه ای، که با سیاست تسلیم گرایی به بورژوازی، سنگین ترین شکست ها را برای انقلاب در دو مرحله ی نخستین اش به بار آورد، در مرحله ی سوم به سیاست حملات ماجراجویانه به بورژوازی "فرا روئید"[۲۴]، و بدین ترتیب شکست نهایی را به بار آورد.

---

[۲۴] - به دنبال سقوط رژیم وهان (به یادداشت شماره ۵۷ مراجعه شود) کمینترن گردش به چپ شدیدی کرد: "کمونیست ها فوراً می باید تبلیغ ایده ی شوراها را آغاز کنند، تا چنان چه مبارزه برای جلب کومین تانگ به شکست انجامید، به توانند توده ها را برای آفرینش شوراها فرا

www.hks-iran.com

اگر رهبری در به فراموشی سپردن شکست هایی که خود موجبات آن ها را فراهم آورده بود، شتاب به خرج نمی داد می بایست اول از همه برای حزب کمونیست چین تشریح می نمود که پیروزی با یک ضربه قابل حصول نیست، و بر سر راهی که به قیام مسلحانه منجر می شود هنوز یک دوران مبارزه شدید، پی در پی و سهمگین برای جلب سیاسی کارگران و دهقانان باقی مانده است.

در ۲۷ سپتامبر ۱۹۲۷ خطاب به هیئت رئیسه ک..اب. ک.، چنین گفتیم:

خوانند..." (*پراودا*، ۲۵ جولای ۱۹۲۷). در کنفرانس شتاب زده ای که "طبق دستورات تلگرافی کمینترن و نمایندگان جدیدش" بر پا شد، رهبری جدید کمونیستی تعیین گردید (چیوچیوپی، *انقلاب چین و حزب کمونیست*، شانگهای، ۱۹۲۸، ص ۱۲۲). به حزب دستور داده شد که "قیام های کارگران و دهقانان را زیر پرچم کومین تانگ چپ انقلابی سازمان دهند" (*قطع نامه ی ۷ اوت کنفرانس حزب کمونیست چین*). در اول اوت قیام نظامی نافرجامی در نانچانگ به وقوع پیوست. سربازان تحت فرمان دهی یه تینگ و هولونگ ناچار به فرار شدند. آنان به سوی سوآتو در کوانگ تونگ حرکت کردند و در آن جا پراکنده شدند. در همان زمان قیام های موسوم به "برداشت های پائیزی" در نواحی روستائی پراکنده به وقوع پیوست. کلیه ی این قیام ها به گونه ای رقت انگیز در هم کوبیده شدند. در ۱۹ سپتامبر دفتر سیاسی ((حزب کمونیست)) چین بالاخره تصمیم گرفت که "قیام ها تحت هیچ شرایطی نمی بایست زیر پرچم کومین تانگ انجام گیرند" (چیوچیوپی، *همان جا*، ص ۱۳٤). در ۳۰ سپتامبر، *پراودا* اعلام کرد که "شعار تبلیغاتی "شوراها!" باید اکنون شعار عملی گردد" (I.P.C ، چاپ فرانسوی، ۱۸ اکتبر ۱۹۲۷ ص ۱٤۳۷). پلنوم نوامبر حزب کمونیست چین بالاخره "ورشکستگی کومین تانگ چپ را پذیرفت" و تصدیق کرد که پرچم آبی کومین تانگ" به پرچم ترور سفید تبدیل شده است". در نتیجه پلنوم تصمیم گرفت که "برای کلیه ی قیام ها شعار: "تمام قدرت به کنفرانس نمایندگان کارگران، دهقانان، سربازان و توده های تهی دست (شوراها) باید شعار مرکزی گردد"، و مدعی شد که صرف نظر از شکست های نانچانگ و قیام های برداشت پائیزی، "امروزه موقعیت سر راست انقلابی در سراسر چین وجود دارد" (چیوچیوپی، *همان جا*، ص ۱۳٦). این امر به فاجعه ی کمون کانتون منجر گردید. پلنوم نهم ک..اب. ک. در فوریه ۱۹۲۸، در عین این که رسماً پوچیزم را تقبیح می کرد، فرا رسیدن فوری موج جدید انقلابی را پیش بینی کرد و "وظیفه ی عملی سازمان دهی و انجام قیام مسلحانه ی توده ها را" در مقابل حزب ((کمونیست)) چین قرارداد (*قطع نامه ی پلنوم* نهم، ک..اب. ک. چاپ فرانسوی، ص ٤۹). با چنین جهت گیری ای بود که حزب ((کمونیست)) چین نابود گردید و به مصیبت های جدید "دوران سوم" استالینیزم وارد شد. این فراشد در چین، تحت رهبری لی لی سان، شکل پوچیزم را به خود گرفت. لی لی سان تا اواخر سال ۱۹۳۰ حزب را رهبری کرد.

www.hks-iran.com

"جراید اخیر گزارش می دهند که ارتش انقلابی سوآتو را اشغال کرده است. هم اکنون چندین هفته است که ارتش های هولونگ و یه تینگ در حال پیش رویی اند. *پراودا* این ارتش ها را ارتش های انقلابی می خواند... اما من از شما می پرسم: این ارتش انقلابی که سوآتو را تسخیر کرده، چه چشم اندازی را در مقابل انقلاب چین می گذارد؟ شعارهای جنبش چیست؟ برنامه اش چیست؟ اشکال سازمان دهی اش چگونه باید باشد؟ برسر شعار شوراهای چین که *پراودا* در یکی از روزهای جولای به گونه ای غیرمترقبه آن را مطرح کرد، چه آمده است؟" [۲۵].

بدون این که ابتدا حزب کمونیست در مقابل کل کومین تانگ قرار داده شود، بدون آغالش گری حزب در میان توده ها برای ایجاد شوراها و حکومت شوراها، بدون بسیج مستقل توده ها زیر شعارهای انقلاب ارضی و رهایی ملی، بدون ایجاد، گسترش و تقویت شوراهای محلی نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان، قیام هولونگ و یه تینگ، حتی صرف نظر از مشی

---

[۲۵] - قیام اول اوت ۱۹۲۷ نانچانگ، تحت رهبری یه تینگ و هولونگ و زیر پرچم کومین تانگ انجام گرفت. "کمیته ی انقلابی" مرکب از سونگ چینگ لینگ اوژن و تنگ ین تاهو بود. شخص اخیر در همین ایام در راه سفر تبعید به اروپا بود. این کمیته هم چنین سایر چهره های کومین تانگ چپ که از "رهبری" اش در وقایع نانچانگ بی اطلاع بودند را شامل می شد. برنامه یه هو مصادره زمین های بیشتر از دویست مو (حدود ۱٤ هکتار) را نوید می داد که به معنای حفظ ((مالکیت)) زمین های اکثر زمین داران کیانگسی بود. هنگامی که آن ها با پرچم های کومین تانگ از میان ایالات رژه می رفتند، سربازان یه هو در مقابل توده ها "چون ارتشیان چیانگ کایچک سوم" ظاهر شدند (چیوچیوپیه: *انقلاب چین و حزب کمونیست*، شانگهای ۱۹۲۸، ص ۱۲٤). چیو شکست قیام را به "قدرت برتر دشمن" نسبت داد و "اشتباهات رهبری" را به طریق زیر بر آن افزود: "(۱) فقدان یک سیاست روشن انقلابی؛ (۲) عدم قاطعیت در مورد انقلاب ارضی؛ (۳) فقدان ارتباط با توده های دهقانی و مسلح نکردن دهقانان؛ (٤) عدم خرد کردن تشکلات سیاسی کهن و عدم ایجاد سازمان های جدید؛ (٥) اشتباهاتی در برآوردهای نظامی" (*همان جا*). ارتش که در سپتامبر به سوآتو در کوانگ تونگ حمله برد شکست خورد و در تپه ها متفرق گردید. بخشی از آن ها هسته های ارتش دهقانی آتی در کیانگسی شدند.

www.hks-iran.com

فرصت طلبانه شان، چیزی نیست مگر یک ماجراجویی منفرد، از نوع شبه کمونیست ماخنو [۲۶]؛ و جز سقوط، در برابر انزوای خود، چیز دیگری نمی توانست باشد، و سقوط هم کرده است.

قیام کانتون تکرار در مقیاسی وسیع تر و ژرف تر ماجراجویی هولونگ یه تینگ بود، فقط با نتایجی بی نهایت اسفناک تر.

قطع نامه ی فوریه ک. ا. ب. ک.، علیه تمایلات کودتاگرایانه ((پوچیستی)) در حزب کمونیست چین، یعنی، علیه گرایشات متمایل به قیام مسلحانه، جدال می کند. لیکن نمی گوید، که این گرایشات واکنشی است به کل مشی فرصت طلبانه ۲۷- ۱۹۲۵، و برآیند اجتناب ناپذیر دستورات صرفاً نظامی ای است که برای "تغییر مرحله"، بدون ارزیابی از کل آن چه انجام گرفته، بدون ارزیابی مجدد از اساس تاکتیک، و بدون یک چشم انداز روشن، از بالا صادر شده است. تبلیغ هولونگ و قیام کانتون پروراننده کودتاگرایی بودند- و در آن شرایط جز این هم نمی توانستند باشند.

پادزهر واقعی کودتاگرایی و نیز فرصت طلبی، تنها در درک این حقیقت است که رهبری برای قیام مسلحانه کارگران و دهقانان تهی دست، تسخیر قدرت، و استقرار یک دیکتاتوری انقلابی از این پس کاملاً بر دوش حزب کمونیست چین قرار دارد. اگر حزب کمونیست عمیقاً این حقیقت را کاملاً درک کند، هم کمتر به حملات بی مقدمه به شهرها و قیام مسلحانه، که فقط یک تله

---

[۲۶] - نستوماخنو، رهبر یک گروه کوچک جنگ مقاومت دهقانان اوکراین در خلال جنگ های داخلی پس از انقلاب روسیه بود. او علیه مرتجعین اوکراین و نیروهای اشغال گر آلمانی جنگید. تحت نفوذ آنارشیست ها و اغلب کولاک ها، وی پیشنهاد مبنی بر ادغام نیروهایش در ارتش متمرکز سرخ را قاطعانه رد نمود. زمانی که ارتش سرخ از نظر کمی و کیفی گسترش یافت، گروه های مقاومت ماخنو با آن برخورد نظامی و سیاسی پیدا کردند. نیروهای ماخنو سرانجام توسط ارتش شوروی پراکنده شدند. ((واژه)) ماخنوئیزم برای نشان دادن جنگ های مقاومت روستائی ماجراجویانه و منفرد به کار برده می شود.

www.hks-iran.com

است، گرایش خواهد داشت، و هم کمتر با تواضع به دنبال پرچم دشمن راه می افتد.

قطع نامه ی ک. ا. ب. ک.، به صرف این که در بحث بسیار تجریدیش در مورد غیر مجاز بودن جهش از فرآسوی مراحل ((انقلاب)) و مضرات کودتاگرایی، محتوای طبقاتی قیام کانتون و رژیم شوراهای کوتاه عمری که به وجود آمد، را یک سره نادیده می گیرد، خود را به عجز کامل محکوم می کند. ما اپوزیسیون برانیم که این قیام ماجراجویی رهبران بود، و کوششی جهت حفظ "حیثیت "شان. ولی بر ما روشن است که حتی یک ماجراجوئی هم مطابق قوانینی که توسط ساختار محیط اجتماعی تعیین می شوند، انکشاف می یابد. به این دلیل است که ما در قیام کانتون خصوصیات مرحله ی آتی انقلاب چین را جستجو می کنیم. این خصوصیات یک سره با تحلیل نظری ای که ما پیش از قیام کانتون ارائه دادیم، در تطابق اند. ولی ک..اب. ک.، که بر آن ست قیام کانتون حلقه ی طبیعی و درستی در زنجیر مبارزه بوده، حتی بیشتر از ما باید که تحلیل طبقاتی روشنی از قیام کانتون ارائه دهد. معهذا، با وجود آن که پلنوم ک..اب. ک.، بلافاصله پس از قیام کانتون تشکیل شد، حتی یک کلمه هم در این مورد در قطع نامه ی ((فوریه)) به چشم نمی خورد، آیا این قانع کننده ترین دلیل برای آن نیست که رهبری کنونی کمینترن، از آن جایی که مصرانه مشی نادرستی را دنبال می کند، مجبور شده خود را سرگرم اشتباهات موهوم سال ۱۹۰۵ و سال های دیگر کند، بدون آن که شهامت برخورد با قیام سال ۱۹۲۷ کانتون را داشته باشد؛ قیامی که اهمیتش، برنامه ی عمل انقلابات شرق را، که برنامه ی پیشنهادی آن را مطرح می کند، کاملاً دگرگون می سازد.

www.hks-iran.com

۵- شوراها و انقلاب

در قطع نامه ی فوریه ک. ا. ب. ک.، نماینده کمینترن، "رفیق ن[۲۷] و سایرین"، مسئول "فقدان یک شورای *انتخابی* به مثابه یک ارگان قیام در کانتون" شناخته شدند (تأکید در اصل است). در پس این اتهام در واقع اعتراف شگفت انگیزی قرار دارد.

در گزارش *پراودا* (شماره ۳۱)، که بر اساس اسناد دست اول نوشته شده، اعلام گشته که حکومت شوراها در کانتون مستقر گردیده است. اما حتی یک کلمه هم در مورد این که شورای کانتون یک ارگان انتخابی *نبود*، یعنی، که یک *شورا* نبود، نیآمده است- زیرا چگونه می توان شورائی داشت که((اعضایش)) انتخاب نشده باشند؟ این را از قطع نامه دریافتیم[۲۸]. بیائید لحظه ای درباره ی اهمیت این واقعیت بیاندیشیم. ک..اب. ک.، به ما می گوید که شوراها برای انجام قیام مسلحانه ضرورت دارند، اما تا قبل از آن لحظه ((قیام)) به هیچ وجه ضرورتی ندارند. ولی شگفتی در این جاست. زمانی که

۲۷- "رفیق ن" هاینس نویمان، کمونیست آلمانی بود که به لومیندازه در صف نمایندگان کمینترن در چین- پس از عزیمت برودین بی اعتبار شده پیوست. نویمان در طرح قیام کانتون مستقیماً دست داشت و هنگام وقوع قیام در کانتون حضور داشت. به تینگ، فرمانده نظامی قیام بعدها از روی طعنه به کمینترن گفت که هنگامی که نافرجامی ماجرا ظاهر گشت، نویمان "اولین فردی بود که گریخت".

۲۸- شورای نمایندگان کارگران، دهقانان و سربازان شهر کانتون که در ساعت شش صبح روز یازدهم دسامبر ۱۹۲۷ در کانتون قدرت را به دست گرفت، متشکل از ۱۵ نفر بود که در نشست مخفی سازماندهان قیام ۷ دسامبر انتخاب شده بودند. ۹ نفر از آن ها نماینده ی سه هزار کارگر تحت نفوذ کمونیست ها که در قیام شرکت کردند، بودند. سه نفر نمایندگان پادگان دانشجویان دانشکده ی افسری که مرکب از ۲۰۰/ بودند که آن ها هم در قیام شرکت جستند و ۳ نفر دیگر نیز نماینده ی دهقانان کوانگ تونگ بودند. ۲ تن از این ۳ نماینده اخیر به موقع نرسیدند. همان جلسه در صبح روز قیام تصمیم گرفت که "اعضای شورا" را به ۳۰۰ نفر گسترش دهد. شرح این وقایع توسط هوآنگ پینگ که یکی از شرکت کنندگان اصلی در کمون و "وزیر امور خارجه" حکومت کوتاه زمان بود، در کتاب (*کمون کانتون و تدارکات آن* در مجموعه ی *کمون کانتون*، شانگهای، ۱۹۳۰، ص ۹۰- ۸۹) آمده است.

www.hks-iran.com

تاریخ قیام تعیین می شود، شورایی در کار نیست. ایجاد یک شورای انتخابی کار آسانی نیست. لازم است که توده ها به تجربه دریابند که شورا چیست، یعنی شکل آن را بفهمند، و در گذشته به تشکیلات یک شورای انتخابی خو گرفته باشند. در چین حتی نشانه ای هم از این نبود، چرا که شعار شوراها درست در دورانی که می باید مسأله ی مرکزی کل جنبش شود، شعاری تروتسکیستی اعلام شد. به هر رو، زمانی که به منظور جهش از فراز شکست هایشان با دست پاچه گی تاریخی برای قیام تعیین کردند، هم زمان با آن شورایی هم می باید *منصوب* می گشت. اگر تا ذره ی آخر پرده از این اشتباه برداشته نشود، شعار شوراها می تواند به حلقه ی دار انقلاب تبدیل گردد.

لنین در زمان خود برای منشویک ها تشریح نمود که وظیفه ی اساسی تاریخی شوراها سازمان دهی، یا کمک به سازمان دهی، و تسخیر قدرت است، به طوری که در فردای پیروزی انقلاب آن ها خود ارگان های قدرت شوند. مقلدین- ونه پیروان او- از این ((گفته)) استنتاج می کنند که شوراها را می توان فقط هنگامی که زنگ ساعت ۱۲ انقلاب به صدا درآمده، تشکیل داد. تعمیم کلی ((گفته ی)) لنین به دستورالعمل بی اهمیتی بدل می شود که نه تنها در خدمت تکالیف انقلاب نبوده، بلکه سد راه آن است.

پیش از این که شوراهای بلشویکی قدرت را در اکتبر ۱۹۱۷ به دست گیرند، شوراهای اس. آر و منشویکی ۹ ماه بود که وجود داشتند. ۱۲ سال قبل از آن، نخستین شوراهای انقلابی در پترزبورگ، مسکو، و در چندین شهر دیگر موجود بودند. قبل از آن که شوراهای سال ۱۹۰۵ گسترش یابند و کارخانه ها و کارگاه ها را دربر گیرند، در مسکو، در طی اعتصاب،

www.hks-iran.com

یک شورای نمایندگان کارگران چاپ خانه ها ایجاد شد. چند ماه پیش از آن، در ماه مه ۱۹۰۵، یک اعتصاب توده ای در ایوانو- وزنسینسک ارگان رهبری کننده ای تشکیل داد که به نقد کلیه ی خصوصیات اصلی یک شورای نمایندگان کارگران را دارا بود. میان اولین تجربه تشکیل یک شورای نمایندگان کارگران و تجربه ی غول آسای تشکیل یک حکومت شوراها، بیش از ۱۲ سال سپری شد. البته، چنین دورانی به هیچ رو برای تمام کشورهای دیگر، از جمله چین، لازم نیست اما تصور این که کارگران چین بر اساس الگوسازی بی اهمیتی که جای تعمیم کلی لنین را گرفته، قادر به ایجاد شوراها می باشند، به معنای فضل فروشی لجوجانه و عاجزانه به جای فهم دیالکتیک عمل انقلابی است و بس. در شبِ قیام، هنگامی که شعار تسخیر فوری قدرت در دستور است، شوراها نمی باید ایجاد شوند -چرا که اگر به مرحله ی تسخیر قدرت رسیده ایم، و اگر توده ها *بدون وجود شوراها* برای قیام مسلحانه آمادگی دارند، این همه به این معناست که اشکال و شیوه های دیگر تشکیلاتی ای وجود داشته اند که اجرای کارهای مقدماتی را برای تضمین موفقیت قیام ممکن ساخته اند. آن وقت مسأله ی شوراها اهمیت فرعی پیدا می کند و به مسأله ی تکنیک های سازمان دهی یا صرفاً به مسأله ی نام گذار تبدیل می شود. وظیفه ی شوراها تنها صدور حکم فراخوان برای قیام و یا اجرای آن نیست، بلکه *هدایت توده هاست از میان مراحل لازمه به سوی قیام*. در آغاز، شوراها توده ها را زیر شعارهای جزئی جمع می کنند، و نه زیر شعار قیام مسلحانه، تنها بعدهاست که توده ها را، قدم به قدم، به سمت چنین شعاری کشیده می شوند، بدون آن که در این مسیر آن ها پراکنده گردند؛ و در عین حال از جدائی پیشگام از طبقه جلوگیری می شود. شوراها اکثراً و عمدتاً

www.hks-iran.com

در رابطه با مبارزات اعتصابی ای ظاهر می گردند که چشم انداز انکشاف انقلابی را دارند، ولی در آن لحظه معین به خواست های اقتصادی محدودند. توده ها می باید در حین عمل احساس و درک کنند که شوراها تشکیلات خود آن هاست، که شوراها نیروها را برای مبارزه، مقاومت، دفاع از خود؛ و تهاجم به نظم در می آورند. آن ها این را می توانند طی تجارب چندین هفته ای، چندین ماهه، و یا شاید چندین ساله، بی وقفه یا با وقفه، احساس کنند؛ و نه از عمل یک روز منفرد یا به طور کلی از هر عمل منفردی. به این دلیل است که فقط یک رهبری مقلد و بوروکراتیک می تواند توده های بیدار شونده و قیام کننده را، در شرایطی که کشور در حال گذار از یک دوره ی پرتلاطم انقلابی بوده و طبقه ی کارگر و دهقانان تهی دست چشم انداز تسخیر قدرت را در مقابل خود دارند، از ایجاد شوراها باز دارد؛ اگر چه این چشم انداز یک مرحله ی بعدی بوده و اگر چه این چشم انداز در آن مرحله ی مشخص خود تنها توسط اقلیت کوچکی قابل تصور است. تصور ما از شوراها همیشه این چنین بوده است. ما شوراها را آن شکل گسترده و انعطاف پذیر سازمان دهی به شمار می آوریم که در همان مرحله ی اول برخاست انقلابی در دسترس توده هایی است که به تازگی بیدار گشته اند و قادر به متحد ساختن تمامی طبقه ی کارگر هستند، صرف نظر از ابعاد بخشی که به نقد در آن مرحله ی مشخص به آن سطح تکاملی رسیده اند که وظیفه ی تسخیر قدرت را درک می کنند.

آیا واقعاً شواهد مستندی نیاز است؟ این، برای نمونه، آن چیزی است که لنین در دوره ی انقلاب اول در باره ی شوراها نوشت:

www.hks-iran.com

"حزب کارگران سوسیال- دموکرات روسیه ((نام حزب در آن زمان)) در *مواقع موج خیزش های کوچک یا بزرگ انقلابی* هرگز از استفاده از بعضی تشکلات غیر حزبی از نوع شوراهای نمایندگان کارگران به منظور تقویت نفوذ سوسیال- دموکرات ها بر طبقه ی کارگر و تحکیم جنبش کارگری سوسیال- دموکراتیک امتناع نورزیده است." *(کلیات*، جلد نهم، ص ۲۱۵).

می توان مدارک تاریخی و انتشاراتی بسیاری از این نوع را مثال آورد. ولی به نظر می آید که مسأله بدون آن ها به قدر کافی روشن است.

به وارونه، مقلدین شوراها را به اُنیفرم رژه تشکیلاتی ای بدل کرده اند که حزب صرفاً آن را در شب تسخیر قدرت بر تن پرولتاریا می کند. اما این درست در زمانی است که دیگر شوراها را نمی توان با ((صدور)) فرمانی، در ظرف ۲٤ ساعت و مستقیماً به منظور قیام مسلحانه ایجاد کرد. چنین تجاربی به ناچار خصلتی غیرواقعی به خود می گیرند و فقدان ضروری ترین شرایط لازم برای تسخیر قدرت زیر ماسک تشریفات خارجی یک نظام شورایی پنهان می شوند. این همان اتفاقی است که در کانتون، که شورایش تنها برای رعایت تشریفات منصوب گردیده بود، رخ داد. این نتیجه ای است که فرمول بندی مقلدانه مسأله به آن منتهی می شود.

****

در طی مجادلات بر سر وقایع چین، اپوزیسیون به تناقض به اصطلاح آشکار زیر متهم گردید:

در حالی که از ۱۹۲٦ اپوزیسیون شعار شوراها را برای چین مطرح می کرد، نمایندگانش در پائیز ۱۹۲۳ برعلیه شعار شوراها برای آلمان موضع می گرفتند. تفکر سیاسی مکتبی شاید درخشندگی خود را در هیچ کجای دیگر

www.hks-iran.com

به اندازه ای که در این اتهام آمده، نمایان نساخته باشد. آری، ما در مورد چین خواستار این بودیم که برای سازمان دهی شوراها، به عنوان تشکلات *مستقل کارگران و دهقانان، در وقت مناسب، هنگامی که موج انقلاب در حال برخاست است*، دست به کار شویم.

اهمیت عمده ی شوراها در این می بود *که کارگران و دهقانان را رویاروی بورژوازی کومین تانگ و عمالش در کومین تانگ چپ* قرار می داد. شعار شوراها در چین پیش از هر چیز به معنای بریدن از شعار مفتضح و انتحاری "بلوک چهار طبقه" و خارج شدن حزب کمونیست از کومین تانگ بود. مرکز ثقل، دست آخر، در مشی طبقاتی است و نه صرفاً در اشکال تشکیلاتی.

در پاییز سال ۱۹۲۳، در آلمان مسأله فقط بر سر یک شکل تشکیلاتی بود. در نتیجه ی انفعال شدید، واپس ماندگی، و دیرجنبی رهبری کمینترن و حزب کمونیست آلمان، فرصت مناسب برای فرا خواندن کارگران به ایجاد شوراها از دست رفت. کمیته های کارخانه، به خاطر فشاری که از پایین بر آن ها وارد می شد، نقشی را در جنبش کارگری آلمان در پائیز ۱۹۲۳ ایفاء کرده بودند که بدون شک می توانست توسط شوراها بسیار موفقیت آمیزتر انجام شود، چنان چه اگر حزب کمونیست مشی صحیح تر و شجاعانه تر می داشت. در این میان، اوضاع به اوج حدت خود رسیده بود. هدر دادن بیشتر وقت، مساوی می بود با از دست دادن شرایط انقلابی. بلخره برنامه ی قیام در دستور روز قرار گرفت، در حالی که وقت بسیار کمی باقی مانده بود. پیش کشیدن شعار شوراها تحت چنین شرایطی، بزرگ ترین حماقت فضل فروشانه ای می بود که می توان تصور کرد. شوراها به خودی خود طلسمی با قدرت جادوئی رستگاری، نیستند. در شرایطی نظیر آن چه که در حال انکشاف بود تشکیل

www.hks-iran.com

شتاب زده شوراها چیزی نمی بود مگر ایجاد نمونه ی ثانوی کمیته های کارخانه. می بایست که نقش انقلابی این کمیته ها ازآن ها سلب می شد و به شوراهای نوظهوری انتقال می یافت که هنوز از هیچ گونه اقتداری برخوردار نمی بودند؛ و این در چه موقع می بایست انجام می گرفت؟ در شرایطی که حتی یک روز هم مغتنم بود. و بدین ترتیب عمل انقلابی جای خود را به بازی کودکانه خطرناکی در زمینه ی تشکیلاتی می داد.

مسلم است که شکل تشکیلاتی یک شورا می تواند حائز اهمیت فوق العاده ای باشد، ولی فقط در صورتی که بازتاب کننده به موقع یک مشی صحیح سیاسی باشد؛ و به وارونه، می تواند به همان اندازه صاحب نقشی منفی گردد، هرگاه به یک تخیل، به یک بت، و یا به یک چیز توخالی ای مبدل شود. ایجاد شوراهای آلمان در آن واپسین لحظات در پائیز ۱۹۲۳، از نظر سیاسی ثمره ی تازه ای به بار نمی آوردند و تنها موجب اغتشاش تشکیلاتی می شدند. آن چه در کانتون روی داد، حتی از این هم بدتر بود. شورائی که شتابان به منظور رعایت تشریفات تشکیل گردید، تنها پوششی بود برای آن کودتای ماجراجویانه. به این دلیل است که، پس از پایان ماجرا، ما دریافتیم که شورای کانتون اژدهای باستانی چینی ای را می ماند که فقط روی کاغذ ترسیم شده بود. تآتر عروسکی با نخ های پوسیده و نقاشی اژدها بر روی کاغذ سیاست ما نیست. ما مخالف آن بودیم که شوراها در سپتامبر ۱۹۲۳ با ((فرستادن)) تلگرافی، در آلمان به وجود آیند. ما، در سال ۱۹۲۶ خواستار ایجاد شوراها در چین بودیم. ما در سال ۱۹۲۷ مخالف تشکیل شوراهای پوششی در کانتون بودیم. دراین جا هیچ تضادی موجود نیست، بلکه برعکس

www.hks-iran.com

وحدت ژرف ادراک دینامیزم جنبش انقلابی و اشکال تشکیلاتی اش در میان است.

مسأله ی نقش و اهمیت شوراها، که توسط کارکرد و نظریه های سال های اخیر مغشوش، مبهم و تحریف شده است، ابداً در برنامه ی پیشنهادی روشن نشده است.

٦- مسأله ماهیت انقلاب آتی چین

شعار دیکتاتوری پرولتاریا، که دهقانان تهی دست را به دنبال خود رهبری می کند، ضرورتاً با مسأله ی خصلت سوسیالیستی انقلاب آتی چین، یا انقلاب سوم، گره خورده است. نظر به این که نه تنها تاریخ، بلکه هم چنین راه های اشتباهی که افراد در مقابل ملزومات آن ((تاریخ)) قرار می دهند، خود را تکرار می کنند، به نقد این مخالفت به گوش می رسد که چین هنوز برای یک انقلاب سوسیالیستی آمادگی ندارد. ولی این چنین فرمول بندی مسأله تجریدی و بی روح است. چرا که مگر روسیه، به خودی خود، برای سوسیالیزم آمادگی داشت؟ بنا به عقیده ی لنین- خیر! برای دیکتاتوری پرولتاریا، به مثابه تنها شیوه ی حل تکالیف مبرم ملی بود که روسیه آمادگی داشت. ولی سرنوشت این دیکتاتوری به طور کلی و در تحلیل نهایی توسط فرآشد انکشاف جهانی تعیین می شود، که البته ((اتخاذ)) یک مشی صحیح دیکتاتوری پرولتاریا را نه تنها حذف نمی کند، بلکه آن را مستلزم هم می دارد: تحکیم و تکامل اتحاد کارگران و دهقانان، انطباق همه جانبه با شرایط ملی از یک سو؛ و با فرآشد انکشاف جهانی از سوی دیگر، این مطلب برای چین هم تماماً صادق است.

www.hks-iran.com

در همان مقاله موسوم به "درباره ی انقلاب ما" (۱۶ ژانویه، ۱۹۲۳)، که در آن لنین ثابت می کند که ویژگی روسیه در جهت انکشاف خاص کشورهای شرق به پیش می رود، او بحث‌سوسیال- دموکراسی اروپا را بر این "مضمون که ما ((روسیه)) برای سوسیالیزم آمادگی نداریم، که ما، هم چنان که بعضی از این آقایان "تحصیل کرده" می گویند، فاقد پیش شرط عینی اقتصادی لازم برای سوسیالیزم هستیم "،"بی نهایت عتیقه شده" قلمداد می کند. اما لنین این آقایان "تحصیل کرده" را به خاطر این که خودش به *وجود* پیش شرط اقتصادی لازم برای سوسیالیزم در روسیه معتقد است، به تمسخر نمی گیرد، بلکه تمسخرش از این روست که به عقیده ی وی تسخیر قدرت به هیچ وجه، چنان چه فضل فروشان و بی فرهنگان می اندیشند، از فقدان این پیش شرط لازم برای ساختمان *مستقل* سوسیالیزم استنتاج نمی شود. لنین، در این مقاله اش، برای صدمین بار، یا بهتر است بگوییم، برای هزارمین بار، به سفسطه پردازان و قهرمانان بین الملل دوم پاسخ می گوید: "این امر *مسلم* ((آماده نبودن روسیه برای سوسیالیزم))... نمی تواند در ارزیابی انقلاب ما نقش تعیین کننده ای داشته باشد" (*کلیات* لنین، جلد ۱۸، قسمت ۲۱). این مطلبی است که نویسندگان برنامه ی پیشنهادی نمی خواهند و نمی توانند بفهمند. عدم آمادگی اقتصادی و فرهنگی چین و نیز روسیه- البته چین بیشتر از روسیه- به خودی خود ((امری)) مسلم است. ولی از این جا به هیچ رو نتیجه نمی شود که پرولتاریا باید از تسخیر قدرت چشم پوشی کند، در شرایطی که تسخیر قدرت توسط کل زمینه ی تاریخی و اوضاع انقلابی کشور ضروری گشته است.

www.hks-iran.com

طرح سؤال به گونه ای مشخص، تاریخی، سیاسی و واقعی در این خلاصه نمی شود که آیا چین از دیدگاه اقتصادی برای ساختن سوسیالیزم "مناسب خود" آمادگی دارد یا خیر، بلکه سؤال این است که آیا چین از دیدگاه سیاسی برای دیکتاتوری پرولتاریا آمادگی دارد یا نه. این دو سؤال به هیچ وجه یکی نیستند. شاید اگر به خاطر قانون انکشاف ناموزون نمی بود، می توانستیم آن ها را یک سان بدانیم. این موردی است که این قانون را به گونه ای کامل در مورد رابطه ی دو جانبه اقتصاد و سیاست می توان به کار گرفت. آیا چین برای دیکتاتوری پرولتاریا آمادگی دارد؟ تنها تجربه ی مبارزه می تواند جواب قطعی آن را ممکن سازد. با همان برهان، تنها مبارزه می تواند معلوم کند که چه موقع و تحت چه شرایطی وحدت واقعی، رهایی و احیاء چین صورت خواهد گرفت. هر کسی که بگوید چین برای دیکتاتوری پرولتاریا آمادگی ندارد، بدین وسیله اعلام می دارد که انقلاب سوم چین برای سال های مدیدی که در پیش است به تأخیر افتاده است.

البته اگر بقایای فئودالیزم واقعاً در حیات اقتصادی چین *غالب* می بودند، چنان که قطع نامه های ک. ا. ب. ک.، اعلام می کند، آن وقت با اوضاع بسیار ناامید کننده ای رو به رو می بودیم، اما خوشبختانه، در کل، *بقایا* نمی توانند غالب باشند. در این مورد هم برنامه ی پیشنهادی هم چون در گذشته، اشتباهاتی را که مرتکب شده تصحیح نکرده، بلکه آن ها را با شیوه ای مبهم دوباره تأیید می کند. برنامه ی پیشنهادی صحبت از "غلبه ی روابط فئودالی سده های میانین، هم در اقتصاد و هم در روبنای سیاسی..." می کند. این از ریشه اشتباه است. غلبه به چه معناست؟ آیا مسأله بر سر تعداد افرادی است که در کارند؟ یا بر سر نقش غالب و رهبری کننده ی آن در اقتصاد کشور؟

www.hks-iran.com

رشد فوق العاده سریع صنایع داخلی براساس نقش همه جانبه ی سرمایه ی تجاری و بانکی؛ وابستگی کامل مهم ترین مناطق زراعی به بازار؛ نقش عظیم و روزافزون تجارت خارجی، انقیاد همه جانبه ی روستاهای چین به شهرها – همه ی این ها گواهی بر تسلط بدون قیدوشرط، و غلبه ی مستقیم مناسبات سرمایه داری در چین می کنند. روابط اجتماعی سرواژ و شبه سرواژ بدون شک دارای قدرت فراوانی می باشند. بخشی از آن از روزگاران فئودالیزم سرچشمه می گیرند؛ و بخشی دیگر صورت بندی جدیدی را تشکیل می دهند، یعنی، احیاء ((روابط)) گذشته براساس انکشاف مؤخر نیروهای تولیدی، جمعیت افزونه کشاورزی، فعالیت های سرمایه ی تجاری، ربائی و غیره.

به هر رو، روابط سرمایه داری است که غالب است و نه روابط "فئودالی" (یا به بیان صحیح تر، سرواژ و کلاً، روابط پیشا- سرمایه داری). فقط به شکرانه ی این نقش غالب روابط سرمایه داری است که می توان به طور جدی صحبت از چشم انداز سرکردگی پرولتاریا در انقلاب ملی کرد. در غیر این صورت، به هیچ طریق نمی توان به چنین نتیجه ای رسید.

"قدرت پرولتاریا در هر کشور سرمایه داری بی نهایت بیش از نسبت تعداد پرولتاریا به کل جمعیت است. این به خاطر آن است که پرولتاریا سکان اقتصادی مراکز حیاتی و نبض تمامی نظام اقتصادی سرمایه داری را در دست دارد، و هم چنین به این خاطر که پرولتاریا از دیدگاه اقتصادی و سیاسی منافع *واقعی* اکثریت عمده ی زحمت کشان در نظام سرمایه داری را بازتاب می کند.

"از این رو، پرولتاریا حتی اگر اقلیت جمعیت را تشکیل دهد (یا اگر پیشگام آگاه و واقعاً انقلابی پرولتاریا اقلیت جمعیت‌را شامل شود)، هم قادر به

www.hks-iran.com

سرنگون کردن بورژوازی است و هم در نتیجه قادر به جلب کردن متحدین بسیاری از میان توده های شبه- پرولتاریایی و خرده بورژوائی می گردد، متحدینی که هرگز از پیش سرکردگی پرولتاریا را نپذیرفته و شرایط و تکالیف این سرکردگی را درک نخواهند کرد، لیکن براساس تجربه ی بعدی شان به ضرورت، عدالت و حقانیت دیکتاتوری پرولتاریا متقاعد خواهند شد" (لنین، *کلیات*، "سال ۱۹۱۹"، جلد ۱٦، ص ٤٥٧).

نقش پرولتاریای چین در تولید به نقد بسیار زیاد است. در سال های آتی این نقش ناگزیر بیشتر می گردد. نقش سیاسی اش، هم چنان که وقایع نشان داده اند، می توانست غول آسا باشد. اما کل مشی رهبری در جهتی بود که امکان کسب نقش رهبری را از پرولتاریا می گرفت.

برنامه ی پیشنهادی اظهار می دارد که ساختن موفقیت آمیز سوسیالیزم در چین "تنها به شرط آن که مستقیماً توسط کشورهای تحت دیکتاتوری پرولتاریا حمایت گردد"، ممکن می گردد. پس این جا، در رابطه با چین، همان اصلی تأیید می شود که حزب همواره در مورد روسیه پذیرفته بود. اما اگر چین فاقد نیروهای داخلی کافی برای ساختن *مستقل* جامعه ی سوسیالیستی است، پس به زعم نظریه ی استالین- بوخارین، پرولتاریای چین در هیچ یک از مراحل انقلاب نمی باید قدرت را تسخیر کند. یا شاید وجود ا. ج. ش. س.، جواب این مسأله را وارونه می گرداند. یعنی چنین نتیجه می شود که تکنیک ما برای ساختن جامعه ی سوسیالیستی نه تنها در ا. ج. ش. س.، بلکه هم چنین در چین هم کفایت می کند، یعنی در دو کشوری که از لحاظ اقتصادی واپس مانده ترین کشورند و به اتفاق جمعیتی برابر با شش صد میلیون نفر دارند. یا شاید دیکتاتوری *اجتناب ناپذیر* پرولتاریا در چین غیرقابل قبول

www.hks-iran.com

است. زیرا که این دیکتاتوری در سلسله زنجیر انقلاب سوسیالیستی جهانی جای می گیرد، و از این رو نه تنها حلقه ای از این زنجیر، بلکه هم چنین نیروی محرکه آن نیز می گردد؟ ولی این دقیقاً فرمول بندی اساسی لنین از انقلاب اکتبر است، که "ویژگی" آن دقیقاً ناشی از خطوط انکشافی همانند انکشاف کشورهای شرق است. بدین ترتیب مشاهده می کنیم چگونه نظریه ی تجدیدنظرطلبانه ی سوسیالیزم در یک کشور، که در ۱۹۲۵ به منظور مبارزه علیه تروتسکیزم تکامل یافت، مطالب را هر بار که به مسأله ی مهم انقلابی ای برخورد می شود، تحریف و مغشوش می کند.

برنامه ی پیشنهادی حتی از این هم فراتر می رود. در مقابل چین و هندوستان،" روسیه ی قبل از ۱۹۱۷" و لهستان("و غیره"؟) را به عنوان کشورهایی قرار می دهد که دارای "*حداقل*صنایع لازم برای ساختمان موفقیت آمیز سوسیالیزم" هستند، یا (آن گونه که در جای دیگر به گونه ای قاطعانه تر و در نتیجه اشتباه تر اعلام شده است) به عنوان کشورهایی که صاحب "پیش شرط مادی لازم و کافی... برای ساختن کامل سوسیالیزم" می باشند. هم چنان که از قبل می دانیم، این فقط بازی با عبارت پیش شرط "لازم و کافی" لنین است: یک کلاه برداری فریب کارانه و نامشروع، چرا که لنین به طور قطع *پیش شرط های سیاسی و تشکیلاتی*، از جمله پیش شرط های *تکنیکی، فرهنگی، و بین المللی* آن را بر می شمرد. اما نکته ی اساسی ای که باقی می ماند این است که: چگونه می توان از *قبل* "حداقل صنایع لازم" برای ساختن کامل سوسیالیزم را تعیین کرد، وقتی که مسأله بر سر مبارزه ی جهانی بی وقفه ای بین دو نظام اقتصادی، دو نظام اجتماعی

www.hks-iran.com

است، مبارزه ای که، افزون بر این، پایه ی *اقتصادی* ما در آن به نهایت ضعیف تر است؟

اگر تنها اهرم اقتصادی را در نظر بگیریم، واضح است که ما در ا. ج. ش. س.، و حتی به مراتب در چین و هندوستان، اهرمی کوتاه تر از آن چه سرمایه داری جهانی دارد، صاحبیم. اما کل مسأله با *مبارزه ی انقلابی* این دو نظام در رُویه جهانی حل می شود. در مبارزه ی سیاسی، بازوی درازتر اهرم در طرف ما قرار دارد، یا به بیان صحیح تر، می تواند و می باید در دست ما باشد، اگر مشی ما درست باشد.

در همان مقاله "درباره انقلاب ما"، پس از ذکر این که "سطح معینی از فرهنگ برای ساختن سوسیالیزم لازم است"، لنین اضافه می کند: " معهذا هیچ کس نمی تواند بگوید این سطح معین فرهنگی چقدر است". اما چرا هیچ کس نمی تواند آن را تعیین کند؟ زیرا که این توسط مبارزه و رقابت در *رُویه ی جهانی* بین این دو نظام و این دو فرهنگ تعیین می شود. با بریدن کامل از این ایده ی لنین، که از جوهر مسأله ناشی می شود، برنامه ی پیشنهادی اظهار می دارد که در روسیه سال ۱۹۱۷ دقیقاً "حداقل تکنیک" و در نتیجه هم چنین فرهنگ لازم برای ساختن سوسیالیزم در یک کشور موجود بود. نویسندگان برنامه ی پیشنهادی سعی دارند در برنامه مطلبی را بگویند که *از پیش* "هیچ کس نمی تواند آن را بگوید".

در حالی که کل مسأله توسط دینامیزم بین المللی تعیین می شود، غیرمجاز، غیرممکن و بیهوده است که در جستجوی معیاری برای ((تعیین)) "حداقل لازم" در چارچوب دولت های ملی ("روسیه قبل از ۱۹۱۷") باشیم. در این چنین معیار نادرست، دل بخواهی و منفرد، پایه ی نظری کوته بینی ملی در

www.hks-iran.com

سیاست، و هم چنین پیش شرط اشتباهات فاحش تجدید نظرطلبانه -ملی گرایانه سوسیال- پاتریوتیستی آتی نهفته است.

۷- در مورد ایده ی ارتجاعی "حزب دو طبقه ی کارگران و دهقانان" برای شرق

تجارب انقلاب دوم چین درسی است برای کل کمینترن، ولی بیش از همه برای تمام کشورهای شرق.

کلیه ی استدلالاتی که در دفاع از خط مشی منشویکی در انقلاب چین پیش کشیده می شوند می باید، اگر آن ها را جدی بگیریم، برای هندوستان سه چندان بیشتر صادق باشند. یوغ امپریالیزم در این کشور مستعمره کلاسیک شکلی بی نهایت مستقیم تر و محسوس تر از چین گرفته است. بقایای روابط فئودالی و سرواژ در هندوستان به مراتب ژرف تر و عظیم تر است. به هر رو، یا بهتر است بگوییم دقیقاً از این رو، روش هایی که در مورد چین به کار رفت و انقلاب را به نابودی کشاند، در هندوستان می باید به نتایج حتی مهلک تری منتهی شود. سرنگونی فئودالیزم هندو و بوروکراسی آنگلو- هندو و نظامی گرائی بریتانیا فقط با یک جنبش عظیم و سرکش توده های مردم می تواند تحقق یابد، جنبشی که دقیقاً به خاطر غیر قابل مقاومت بودنش و جریان نیرومندش، و به خاطر اهداف و پیوندهای بین المللی اش، نمی تواند هیچ گونه اقدام فرصت طلبانه نیمه کاره و سازش کارانه رهبری را بپذیرد. رهبری کمینترن به نقد اشتباهات زیادی در هندوستان مرتکب شده است. ولی هنوز شرایط فرصت آن را نداده که این اشتباهات خود را در مقیاسی مشابه با وقایع چین نشان دهند. از این رو می توان امیدوار بود که درس های وقایع

www.hks-iran.com

چین فرصتی برای اصلاح به موقع خط مشی سیاسی رهبری در هندوستان و سایر کشورهای شرق فراهم آورد.

برای ما مسأله ی اساسی در این جا، مثل همیشه و همه جا، مسأله ی حزب کمونیست، استقلال کاملش، و خصلت عدم سازش طبقاتی اش است. بزرگ ترین خطر در این راه، تشکیلات کذائی "حزب کارگران و دهقانان" در کشورهای شرق است.

از ۱۹۲٤، سالی که به عنوان سال تجدید نظر آشکار در چندی از تزهای اساسی مارکس و لنین به شمار خواهد رفت، استالین فرمول حزب- دو طبقه "کارگر و دهقان برای کشورهای شرق" را پیش کشید. این ((فرمول)) براساس همان ستم ملی ای قرار داشت که در شرق در خدمت پوششی برای فرصت طلبی بود، هم چنان که در غرب در رابطه با "تثبیت" به خدمت گرفته شد. تلگراف های رسیده از هندوستان، و نیز از ژاپن، جائی که ستم ملی وجود ندارد، اخیراً اغلب از فعالیت های "احزاب کارگری- دهقانی" حکایت می کنند، از آن ها به عنوان تشکیلاتی دوست و نزدیک به کمینترن نام برده می شود، گویی که آن ها تقریباً تشکیلات "خود ما" هستند، بدون آن که هیچ گونه تصویر جامعی از سیمای سیاسی آن ها داده شود؛ به یک کلام، درباره ی آن ها همان گونه گفته و نوشته می شود که فقط اندک مدتی پیش درباره ی کومین تانگ می شد.

پیشتر از این در ۱۹۲٤، *پراودا* گزارش داد که: "نشانه هایی در دست است که جنبش رهایی بخش ملی در کره به تدریج دارد در قالب ایجاد یک حزب کارگری- دهقانی شکل می گیرد" *(پراودا*، ۲ مارس، ۱۹۲٤).

و در این اثناء استالین به کمونیست های شرق می آموخت که:

www.hks-iran.com

"کمونیست ها می باید از سیاست جبهه ی واحد ملی... به سیاست بلوک انقلابی بین کارگران و خرده بورژوازی تغییر موضع دهند. در چنین کشورهایی این بلوک می تواند شکل یک حزب واحد، یک حزب کارگری- دهقانی، از نوع کومین تانگ را بگیرد..." (استالین، *مسائل لنینیزم*، ص ۲٦٤).

محافظه کاری و احتیاط در مورد مسأله ی استقلال احزاب کمونیست، (به وضوح استقلالی نظیر استقلال یونس در شکم ماهی)، صرفاً در خدمت سرپوش نهادن است. اعتقاد ما بر این است که کنگره ی ششم می باید اعلام دارد که کوچک ترین ابهامی در این زمینه مهلک است و می باید مردود شناخته شود.

این جا مطلب بر سر یک فرمول بندی مطلقاً جدید، کاملاً نادرست، و سر تا پا ضدمارکسیستی از مسأله اساسی حزب و رابطه اش با طبقه ی خود و سایر طبقات است.

دفاع از لزوم ورود حزب کمونیست چین به داخل کومین تانگ بر این اساس صورت می گرفت که از نقطه نظر ترکیب اجتماعی کومین تانگ یک حزب کارگری و دهقانی می باشد، یعنی نه دهم کومین تانگ- این نسبت صدها بار تکرار می شد- به گرایش انقلابی تعلق داشته و حاضر است پا به پای حزب کمونیست رژه برود. با این همه به هنگام *کودتا* در شانگ های و وُهان، و از آن پس، دیگر خبری از این نه دهم انقلابی کومین تانگ نبود، گویی که معجزه ای صورت گرفته. رد پای آن ها را هم کسی پیدا نکرد. و نظریه پردازان سازش طبقاتی در چین، استالین، بوخارین، و سایرین، حتی این زحمت را به خود ندادند که توضیح دهند که چه بر سر این نه دهم اعضای

www.hks-iran.com

کومین تانگ- نه دهم کارگر و دهقان، انقلابی، طرف دار، و کاملاً از آن "خودمان"- آمده است. ولی، پاسخ به این پرسش دارای اهمیتی حیاتی است، چنان چه اگر بخواهیم سرنوشت همه ی این احزاب "دو طبقه ای" را که استالین در باره اشان موعظه می کند بفهمیم؛ و یا اگر به خواهیم در مورد خود این ایده روشن شویم، که ما را نه تنها خیلی عقب تر از برنامه ی سال ۱۹۱۹ ح. ک. ا. ش. قرار می دهد، بلکه هم چنین عقب تر از *بیانیه ی کمونیست* ۱۸۴۷ بر می گرداند.

این سؤال که آن نه دهم کذائی به کجا ناپدید شدند فقط برای ما روشن می شود که اولاً، به عدم امکان وجود یک حزب دو- ترکیبی، یعنی دو طبقه ای، که در یک زمان بازتاب کننده ی دو مشی از دیدگاه تاریخی ناسازگار مشی پرولتاریایی و مشی خرده بورژوایی- هستند، پی ببریم؛ و ثانیاً، به عدم امکان ایجاد یک حزب مستقل دهقانی، یعنی حزبی که بازتاب کننده ی منافع دهقانان بوده و در عین حال هم از پرولتاریا و هم از بورژوازی مستقل باشد، در جامعه سرمایه داری، وقوف حاصل نمائیم.

مارکسیزم همواره آموزش داده است، و بلشویزم هم تأیید کرده و تعلیم داده است، که دهقانان و پرولتاریا دو طبقه ی متمایزند، که اشتباه است که منافع آن دو را در جامعه ی سرمایه داری به هر طریقی که باشد، یکی بگیریم، و این که یک دهقان فقط در صورتی می تواند عضو حزب کمونیست گردد، که از نقطه نظر مالکیت، بینش پرولتاریایی برگزیند. اتحاد کارگران و دهقانان تحت دیکتاتوری پرولتاریا خط بطلانی بر این تز نمی کشد، بلکه آن را، از جنبه ای دیگر، و تحت شرایطی دیگر تأیید می کند. اگر دو طبقه ی *مختلف* با منافع *مختلف* نمی داشتیم، صحبت از *اتحاد* نمی شد. چنین اتحادی فقط تا آن اندازه با

www.hks-iran.com

انقلاب سوسیالیستی سازگار است که در چارچوب آهنین دیکتاتوری پرولتاریا جای گیرد. در کشور ما، چنین دیکتاتوری ای با بودن چیزی به نام اتحادیه ی دهقانان ناسازگارست، چرا که هر تشکل مستقل دهقانی ای که تمایل به حل کلیه ی مسائل سیاسی ملی داشته باشد، ناگزیر به آلت دست بورژوازی تبدیل می شود.

آن سازمان هایی که در کشورهای سرمایه داری خود را احزاب دهقانی می نامند در واقع یکی از انواع احزاب بورژوائی می باشند. آن دهقانی که موضع پرولتری اتخاذ نکرده، روحیه و بینش مالک بودنش را ترک نگفته، وقتی که به مسائل اساسی سیاسی می رسد ناگزیر به دنبال بورژوازی راه می افتد. البته، هر حزب بورژوائی که به دهقانان متکی باشد یا به خواهد که به آن ها- و در صورت امکان به کارگران- متکی گردد، ناچار می گردد که خود را در لفافه ای بپوشاند، یعنی دو یا سه رنگ مناسب به خود گیرد. ایده ی کذائی "احزاب کارگری و دهقانانی" به نظر می رسد که مخصوصاً به منظور پوشش گذاری بر احزاب بورژوائی، که ناگزیر از جلب حمایت دهقانانند ولی به نقد حاضر به پذیرفتن کارگران در صفوف خود هستند، به وجود آمده است. کومین تانگ، به عنوان نوع کلاسیک چنین حزبی، نامش در تاریخ ثبت شده است.

جامعه ی بورژوایی، همان طور که می دانیم، چنان بنا شده که توده های بی چیز، ناراضی و فریب خورده در پایین قرار دارند، در حالی که شیادان راضی در بالا. یک حزب بورژوایی هم، اگر واقعاً یک حزب باشد، یعنی اگر توده های قابل ملاحظه ای را دربر گیرد، بر همان اساس بنا شده است. استثمارکنندگان، شیادان، و ستمگران اقلیت یک جامعه ی طبقاتی را تشکیل

www.hks-iran.com

می دهند. از این رو، هر حزب سرمایه داری ناگزیر است، به این یا آن طریق، روابطی را که به طور کلی در جامعه بورژوایی وجود دارند، در روابط داخلی خود تجدید تولید کرده و بازتاب نماید. از این رو صفوف پائینی هر حزب بورژوایی توده ای دموکراتیک تر بوده و بیشتر متمایل به "چپ" است تا رده های بالائی آن. این در مورد مرکز ((گرایان)) آلمانی، رادیکال های فرانسوی، و به ویژه سوسیال- دموکراسی صادق است. از این رو است که شکوه های بی وقفه ی استالین، بوخارین، و سایرین بر این مضمون که سران ((کومین تانگ)) احساسات توده های کومین تانگ "چپ"، "اکثریت"، "نه دهم"، غیره و غیره، را بازتاب نمی کنند، چنین خام و نابخشودنی است. آن چه که آن ها در شکوه های عجیب خود به عنوان سوء تفاهمی موقتی و ناخوشایند که می بایستی توسط اقدامات تشکیلاتی، دستورالعمل ها، و بخش نامه ها برطرف شود، جلوه می دهند، در واقع سیمای اساسی و اصلی یک حزب بورژوائی است، خصوصاً در دورانی انقلابی.

از این زاویه است که بحث های اصلی نویسندگان برنامه ی پیشنهادی در دفاع از به طور کلی کلیه ی اقسام بلوک های فرصت طلبانه- هم در انگلستان و هم در چین- می باید قضاوت شوند. به زعم آن ها، برادری با سران صرفاً به خاطر منافع اعضای پائینی انجام می گیرد. اپوزیسیون، چنان که می دانیم، در خارج شدن حزب از کومین تانگ اصرار می ورزید:

بوخارین می گوید: "این سؤال پیش می آید، چرا؟ آیا به این خاطر که رهبران کومین تانگ متزلزل اند؟ در مورد توده های کومین تانگ چه؟ آیا آن ها صرفاً ((نقش)) گله ی گوسفند را دارند؟ از چه وقت برخورد ما به یک

www.hks-iran.com

سازمان توده ای با آن چه که در رأس "بالای" آن صورت می پذیرد، تعیین می شود؟ *(اوضاع کنونی انقلاب چین)*.

حتی امکان پیش آمدن چنین بحثی در یک حزب انقلابی غیرممکن می نماید. بوخارین می پرسد، "در مورد توده های کومین تانگ چه، آیا آن ها صرفاً ((نقش)) "گله ی گوسفند" را دارند؟ البته که آن ها گله ی گوسفندند. توده های هر حزب بورژوایی همواره گله ی گوسفندند، اگر چه به درجات مختلف. ولی برای ما، آیا توده ها گله ی گوسفنند؟ خیر، دقیقاً به این خاطر است که اجازه نداریم که *با پوشانیدن بورژوازی در لفافه ی یک حزب کارگری و دهقانی*،آن ها را به آغوش بورژوازی برانیم. دقیقاً به این خاطر است که ما اجازه نداریم حزب پرولتاریایی را به انقیاد یک حزب بورژوائی در آوریم، بلکه برعکس، می بایستی در هر مرحله، اولی را در مقابل دومی قرار دهیم. رأس 'بالایی "کومین تانگ که بوخارین از آن چنین کنایه آمیز به عنوان چیزی بی اهمیت، جزئی، و موقتی سخن می راند، در واقع روح کومین تانگ، و گوهر اجتماعی آن است. البته بورژوازی تنها "رأس" حزب را تشکیل می دهد، هم چنان که تنها "رأس" جامعه را فرا می گیرد. ولی این رأس به خاطر سرمایه، دانش، و ارتباطاتش نیرومند است: همواره این امکان می رود که به امپریالیزم برای کمک رو آورد، و از همه مهم تر این که همیشه می تواند به قدرت سیاسی و نظامی واقعی که با خود رهبری کومین تانگ از نزدیک درهم آمیخته، متوسل شود. دقیقاً همین رأس است که علیه اعتصاب قانون وضع کرد، شورش های دهقانان را سرکوب کرد، کمونیست ها را به کنج تاریکی راند، و حداکثر، به آن ها اجازه داد تنها یک سوم حزب را تشکیل دهند، و آن ها را وا داشت تا سوگند یادکنند که سون یات سینیزم

www.hks-iran.com

خرده بورژوائی بر مارکسیزم ارجحیت دارد[۲۹]. اعضای ساده ی حزب توسط این رأس دست چین شدند، و تحت کنترل اش در آمدند تا هم چون مسکو از "چپ" به خدمتش در آیند، همان گونه که تیمساران، سرمایه داران وابسته و امپریالیست ها از "راست" در خدمتش بودند. کومین تانگ را *نه به مثابه ی یک حزب بوژوائی، بلکه به مثابه عرصه بی طرف مبارزه برای توده ها* در نظر گرفتن، و بازی با کلمات در باره ی نه دهم اعضای عادی چپ به منظور طفره رفتن از پاسخ به این سؤال که چه کسی ارباب واقعی است، همه به منزله ی بالا بردن توانایی و قدرت رأس، در جهت کمک به آن برای تبدیل توده های هر چه وسیع تر به "گله ی گوسفند"، و در مناسب ترین شرایط تدارک مقدمات *کودتای* شانگ های را فراهم کردن است. استالین و بوخارین براساس ایده ی ارتجاعی حزب دو- طبقه می پنداشتند که کمونیست ها، هم راه با "چپ گرایان" در کومین تانگ اکثریت را به دست آورده و در نتیجه به قدرت می رسند، چرا که، در چین قدرت در دست کومین تانگ است. به

---

[۲۹] - پس از کودتای ۲۰ مارس ۱۹۲۶، که مطبوعات کمینترن آن را به کلی انکار کرده بودند (به یادداشت ٦١ مراجعه شود)، چیانک کایچک، امتیاز سیاسی خود را در پلنوم ماه مه کمیته ی اجرائی مرکزی کومین تانگ مطرح نمود. به پیشنهاد وی قطع نامه ای اتخاذ شد که در آن از کمونیست ها خواسته می شد که "هیچ تردید و یا انتقادی در مورد دکتر سون (سون یات سن) و یا اصول او روا ندارند" . از حزب کمونیست خواسته شد که فهرست اسامی اعضایش را به کمیته ی دائمی کومین تانگ تحویل دهد. برای کمونیست ها قدغن شده بود که رئیس یک بخش از حزب ((کومین تانگ)) و یا یک بخش از حکومت شوند. عضویت کمونیست ها در کمیته های شهر، ایالات و یا کمیته های مرکزی به یک سوم کل محدود شد. برای اعضای کومین تانگ پیوستن به حزب کمونیست ممنوع اعلام شد. (برای متن این قطع نامه به ت. ب. وو، *کومین تانگ و آینده ی انقلاب چین*، لندن، ۱۹۲۸ ص ۱۷٦ مراجعه کنید). در این پلنوم، چیانگ به عنوان رئیس کمیته ی اجرائی مرکزی، رئیس کمیته ی دائمی، رئیس شورای نظامی (که در اصل توسط وانگ چینگ وی رهبری می شد و برای "کنترل" بر ارتش طرح ریخته شده بود) و دیکتاتور کانتون انتخاب شد، در عین حال کلیه ادارات دولتی نیز تابع ستاد کل فرمان دهی قرار گرفت. در عوض موافقت برودین با این انتصابات، چیانگ تن از وابستگان راست گرای خود را "اخراج" کرد که به انتظار ورود وی به شانگهای بنشینند.

www.hks-iran.com

عبارتی دیگر، آن ها تصور می کردند که *با انتخابات عادی در کنگره های کومین تانگ، قدرت از دست بورژوازی به پرولتاریا انتقال می یابد.* آیا می توان زمانی که پای یک حزب بورژوائی در میان است، از "دموکراسی حزبی" بت سازی ای رقت انگیزتر و پندارگرایانه تر از این ساخت... چرا که در واقع، ارتش، بوروکراسی، جراید، و سرمایه همه در دست بورژوازی است. دقیقاً بدین خاطر، و فقط هم به همین خاطر، است که بورژوازی زمام حزب حاکم را در دست دارد. "رأس" بورژوازی فقط تا جایی "نه دهم" چپ گرایان (و چپ گرایانی از این نوع) را تحمل می کند (و یا می کرد) که آن ها شهامت تعرض علیه ارتش، بورکراسی، جراید، و سرمایه را نداشته باشند. "رأس" بورژوازی با این وسیله ی نیرومند نه تنها به اصطلاح نه دهم اعضای "چپ گرای" حزب، بلکه هم چنین کل توده ها را در انقیاد خود در می آورد. و در این کار، نظریه ائتلاف طبقات که به موجب آن کومین تانگ یک حزب کارگری-هقانی است، بهترین یاور ممکن برای بورژوازی می شود. بعدها، زمانی که بورژوازی در برخورد خصومت آمیز با توده ها قرار گیرد و آن ها را به گلوله می بندند، حتی صدایی هم از آن نه دهم کذائی در این پیکار بین دو نیروی واقعی به گوش نمی رسد. افسانه ی دموکراتیک رقت انگیز، بی آن که در رویاروئی با واقعیت خونین مبارزه ی طبقاتی ردپایی بر جا گذارد، ناپدید می شود.

چنین است تنها مکانیزم واقعی سیاسی ممکن "احزاب دو- طبقه ای کارگری و دهقانی برای شرق". مکانیزم دیگری در کار نیست و نخواهد بود.

****

www.hks-iran.com

اگر چه انگیزه ی ایده ی احزاب دو- طبقه ای در ستم ملی است، ایده ای که نظریه ی طبقاتی مارکس را نفی می کند، ولی ما به نقد در باره ی مخلوق دو رگه کارگری- دهقانی "در ژاپن"، کشوری که هیچ ستم ملی در آن نیست، شنیده ایم، تازه داستان در این جا خاتمه نمی یابد، و قضیه صرفاً به شرق محدود نمی شود. سعی در این است که ایده ی "دو- طبقه ای" جهان شمول گردد. در این زمینه، مضحک ترین نمونه کوششی است که حزب کمونیست آمریکا، که در بالا از آن نام برده شد، در حمایت از نامزد ریاست جمهوری شدن سناتور لافایت بورژوا و ضد- تراست به خرج می دهد، تا بدین وسیله دهقانان آمریکایی را به دنبال ارابه انقلاب اجتماعی به حرکت درآورد. په پر، نظریه پرداز این مانور یکی از کسانی که به خاطر نادیده گرفتن دهقانان مجاری، انقلاب مجارستان را به نابودی کشاند[۳۰]، کوشش زیادی به کار برد (بدون شک، برای جبران گذاشته اش) تا با تحلیل حزب کمونیست آمریکا در میان دهقانان، آن را به نابودی کشاند. نظریه ی په پر مبتنی بر این بود که سود افزونه ی سرمایه داری آمریکا، پرولتاریای آمریکا را به اشرافیت

---

[۳۰]- برخلاف بلشویک های روسی که در اتخاذ برنامه ی ارضی حزب سوسیال رولوسیونر و واگذاری زمین به دهقانان تشنه زمین تردید نکردند، کمونیست های مجارستان فوراً شروع به استقرار جمهوری شورائی کردند که همه ی زمین ها را اشتراکی کنند و بدون در نظر گرفتن حساسیت ها و علائق توده های دهقانی و میانه حال می خواستند تولید سوسیالیستی در کشاورزی را یک شبه در رویه ی وسیعی آغاز کنند. در نتیجه با غافل ماندن از توده ی دهقانی، بلاکون، په پر و سایر رهبران کمونیست، کار ضد انقلاب را در میان جمعیت روستائی آسان نمودند و به سقوط جمهوری شوراها سرعت بخشیدند. "اگر چنین راه حلی برای مسأله ی ارضی نتوانست وحدت پرولتاریای شهر و روستا را تحقق بخشد، لیکن به هر رو وحدت بورژوازی شهر را با دهقانان مستحکم کرد و در نتیجه آن ها توانستند حکومت پرولتاریا را خفه کنند... ضدانقلاب دهقانان را دعوت به مقاومت نمود و بسیار آشکار اعلام داشت: دیکتاتوری تنها می خواهد که دهقانان را استثمار کند؛ تنها می خواهد دهقانان امسال امکانات لازم را فراهم آورند تا بتوانند دیکتاتوری را مستحکم کنند و از این رو دیکتاتوری قادر خواهد شد که سال آینده اشتراکی کردن را ادامه داده و زمین را از دست دهقانان برباید" (بلازانتو، *مبارزه ی طبقاتی، و دیکتاتوری پرولتاریا در مجارستان*، چاپ وین، ۱۹۲۰، ص ۸۳).

www.hks-iran.com

کـارگری جهـانی تبـدیل مـی کنـد، در حـالی کـه بحـران ارضـی باعـث فلاکـت کشاورزان شده و آن ها را به مجرای انقلاب اجتماعی می راند. به زعم بینش پـه پـر حزبـی کـه دارای چند هزار عضو و عمدتاً متشـکل از مهـاجران اسـت، مـی بایـد بـا اسـتفاده از یـک حـزب بـورژوائی و در نتیجـه بـا تشـکیل یـک حـزب "دو- طبقه ای" خود را با دهقانان درهم آمیخته، پیروزی انقلاب سوسیالیستی را در برابـر انفعـال یـا بـی طرفـی پرولتاریـائی کـه بـا سـود افزونـه فاسـد گشـته، تضمین کند. این ایده ی واهی در میان رهبری عـالی کمینترن، طرف داران و شبه طرف دارانـی پیدا کرد. بـه مـدت چند هفتـه مطلب، گـاهی بـه این طرف و گـاهی بـه آن طـرف، در نوسـان بـود، تـا ایـن کـه بـالاخره امتیـازی بـه *الفبـای* مارکسیزم داده شد (پشت پرده گفته می شد: تعصبات تروتسکیستی). لازم شد که به کمک کمندی حزب کمونیست آمریکا را از حزب لافوله [۳۱]، که خود حتی پیش از بنیان گذارش به درود حیات گفت، جدا کرد.

هر آن چه تجدیدنظر طلبی جدید برای شرق ابداع کرد، بعدها بـه غرب برده شد. در اثنائی که په پر در آن سوی اقیانوس اطلس سعی مـی کـرد بـا توسـل بـه حزب دو- طبقه ای بر تاریخ سبقت جوید، آخرین گزارشات جراید حـاکی از آن است که تجربه ی کومین تانگ مقلدین خود را در ایتالیـا یافتـه است، جـایی کـه

---

[۳۱] - "ما هیچ توهمی درباره ی لافوله نداریم. می دانیم که وی به کارگران صنعتی و دهقانان تحت استثمار خیانت خواهد کرد؛ گرچه حتی ما قول داده ایم کـه در انتخابات بـه او رأی دهیم، لیکن کمبودها، سازش کاری ها و خیانت او به منافع کـارگران صـنعتی و دهقانـان تهـی دسـت را بر خواهیم شمرد. ما نمی توانیم لافوله را چون پیروانی شیفته مورد پشتیبانی قرار دهیم. لـیکن موقعیتی که با آن رو به رو هستیم این است که ما ناگزیر از وحدت انتخاباتی بـرای پشـتیبانی از لافولـه هسـتیم؛ زیـرا کـه تـوده هـای دهقـان و کـارگر کـه حـزب دهقانـان- کـارگران را پشـتیبانی می کنند هنوز این توهم را دارند که لافوله موسـی آن هاسـت و آن هـا را از بیابـان عبـور خواهـد داد. هـم زمـان بـا پشـتیبانی از لافولـه، وظیفـه ی مـا اسـت کـه ایـن تـوهم را بـزدائیم" (س. ای. روتنبرگ، *جبهه ی واحد دهقانان و کارگران*، شیکاگو، ۱۹۲٤، ص ۲۷). بنابه تصمیم کمیتـه ی اجرائـی کمینتـرن در همـان سـال (۱۹۲٤)، موضـع کمیتـه ی اجرائـی مرکـزی حـزب کـارگران (کمونیست) آمریکا به نفع حمایت از حزب لافوله و نامزد ریاست جمهوری شدنش تغییر کرد.

www.hks-iran.com

ظاهراً در تلاش آنند که شعار وحشت ناک "مجلس جمهوری بر پایه ی (؟!) کارگران و دهقانان" را بر حزب ما تحمیل کنند. در این شعار روح چپانگ کایچک روح هیلفردینگ را در آغوش گرفته است. آیا واقعاً به آن خواهیم رسید[۳۲]؟

****

در خاتمه می باید یادآور شویم که ایده ی حزب کارگری- دهقانی کل مبارزه علیه خلق گرایان (نارودنیک ها) را از تاریخ بلشویزم به دست فراموشی می سپارد، مبارزه ای که بدون آن حزب بلشویک وجود نمی داشت. اهمیت این مبارزه ی تاریخی در چه بود؟ در ۱۹۰۹، لنین در مورد سوسیال- رولوسیرنرها نوشت:

"ایده ی اصلی برنامه ی آن ها، به هیچ وجه این نبود که "اتحاد نیروی" پرولتاریایی و دهقانی ضروری است، بلکه این بود که *هیچ شکاف طبقاتی* بین پرولتاریا و دهقانان وجود نداشته، لزومی برای کشیدن خط تمایز میان آن ها نیست، و این ایده ی سوسیال- دموکراسی مبنی بر این که خصلت خرده بورژوایی دهقانان است که آنان را از پرولتاریا متمایز می کند، اساساً نادرست است" *(کلیات* جلد ۱۱، قسمت اول، ص ۱۹۸).

---

[۳۲]- در دوران اولیه انقلاب آلمان (۱۹۱۹- ۱۹۱۸)، رودلف هیلفردینگ، یکی از نظریه پردازان سوسیال- دموکراسی آلمان، یک ساختار قانونی برای جمهوری پیشنهاد کرد که در آن ترکیبی از شوراهای کارگری و دموکراسی پارلمانی وجود داشت. و شوراها تحت دموکراسی پارلمانی عمل می کردند. پارلمان از حقوق مقننه و اجرائی قاطع برخوردار بود. در عمل هم در آلمان و هم در اطریش این شکل مرکب آسان ترین راه حل انحلال شوراهای کارگری موجود به نفع تسلط نهایی و انحصاری رژیم جمهوری پارلمانی بود.

www.hks-iran.com

به عبارتی دیگر، حزب دو- طبقه ای کارگری و دهقانی ایده ی مرکزی نارودنیک های روسی بود. حزب پیشگام پرولتاریایی تنها در مبارزه علیه این ایده توانست در روسیه دهقانی رشد یابد.

لنین در دوران انقلاب ۱۹۰۵ مصرانه و بی وقفه تکرار می کرد که:

"برخورد ما به دهقانان می باید از روی بی اعتمادی باشد، می باید *جدا از آنان متشکل شویم*، و هر آینه آنان به مثابه ی یک نیروی ارتجاعی یا ضد- پرولتاریایی گام بردارند، آماده مبارزه علیه آن ها باشیم" (*کلیات*، جلد ٦، ص ۱۱۳. تأکید از ماست).

در ۱۹۰٦ لنین نوشت:

"آخرین اندرز ما: پرولترها و شبه- پرولترهای شهر و روستا، خود را جداگانه متشکل کنید! به هیچ خرده مالکی، حتی اگر کوچک هم باشد، و حتی اگر "زحمت می کشند"، اطمینان نکنید... ما از جنبش دهقانی تا به آخر حمایت می کنیم، ولی باید به خاطر داشته باشیم که این جنبش از آن طبقه ی دیگری است، *نه آن طبقه ای* که می تواند و یا می خواهد که به انقلاب سوسیالیستی تحقق بخشد" (*کلیات*، جلد ۹،ص ٤۱۰).

این ایده در صدها کار عمده و جزئی لنین مشاهده می شود. در ۱۹۰۸، او توضیح می دهد که:

"اتحاد بین پرولتاریا و دهقانان در هیچ مورد نمی باید به معنای *در هم آمیزی طبقات یا احزاب مختلف* پرولتاریا و دهقانان تلقی شود. نه تنها درهم آمیزی، بلکه حتی *هرگونه توافق درازمدت* برای انقلاب سوسیالیستی طبقه ی کارگر مهلک است و مبارزه دموکراتیک انقلابی را *تضعیف* می کند" (*کلیات*، جلد ۱۱ قسمت اول، ص ۷۹، تاکید از ماست).

www.hks-iran.com

آیا می توان خود ایده ی حزب کارگری- دهقانی را از این شدیدتر، بی رحمانه تر، و مؤثرتر محکوم کرد؟

استالین، از سوی دیگر، می آموزد که:

"بلوک انقلابی ضد امپریالیستی.... می باید، اگرچه نه ضرورتاً ((!)) همیشه ((!))، شکل یک حزب واحد کارگری- دهقانی که با یک بیانیه ی مواضع واحد که به گونه ای صوری به هم پیوند دارند، را به خود بگیرد" *(مسائل لنینیزم*، ص ۲۶۵).

لنین به ما آموخت که اتحاد بین کارگران و دهقانان در هیچ مورد و هیچ موقع نباید به ادغام احزاب ((آن ها)) منجر گردد. اما استالین تنها یک امتیاز به لنین می دهد: اگر چه، به زعم استالین، اتحاد طبقات می باید "شکل یک حزب واحد"، یک حزب کارگری- دهقانی، از نوع کومین تانگ به خود بگیرد- *ولی این ((فرمول)) همواره اجباری نیست*. دست کم به خاطر این امتیاز باید از او تشکر کرد.

لنین این مطلب را با همان روحیه ناسازگارانه، در دوران انقلاب اکتبر هم مطرح می کرد. لنین، در عمومیت دادن به سه تجربه ی انقلاب روسیه، از ۱۹۱۸، از هر فرصتی برای تکرار این مطلب استفاده می کرد که در جامعه ای که روابط سرمایه داری در آن غالب است، دو نیروی عمده وجود دارد- بورژوازی و پرولتاریا.

"اگر دهقانان به دنبال کارگران نروند، پشت بورژوازی رژه خواهند رفت. راه بینابینی وجود نداشته و نمی تواند داشته باشد" *(کلیات*، جلد ۱۶ سال ۱۹۱۹، ص ۲۱۹).

www.hks-iran.com

اما "حزب کارگری- دهقانی" دقیقاً کوششی است برای ایجاد یک راه بینابینی.

اگر پیشگام پرولتاریای روسیه موفق نمی شد که خود را در برابر دهقانان قرار دهد، و اگر نمی توانست به مبارزه ی بی رحمانه علیه ناهم گونی خرده بورژوائی مخرب دهقانان دست یازد، به گونه ای اجتناب ناپذیر از طریق حزب سوسیال- رولوسیونر و یا یک "حزب دو- طبقه ای" دیگر خود را در میان عناصر خرده بورژوا تحلیل می برد، و این به نوبه ی خود پیشگام را به انقیاد رهبری بورژوائی در می آورد. برای رسیدن به اتحادی انقلابی با دهقانان -که آسان به دست نمی آید- قبل از همه پیشگام پرولتاریا، و از این طریق طبقه ی کارگر در مجموع، می باید خود را از توده های خرده بورژوا مستقل کند، که آن هم تنها توسط آموزش حزب پرولتاریایی در قاموس روحیه ی راسخ ناسازگاری طبقاتی تحقق پذیر است.

هر چه پرولتاریا جوان تر، هر چه "پیوند خونی" آن با دهقانان تازه تر و مستقیم تر، و هر چه نسبت دهقانان به کل جمعیت بیشتر باشد، اهمیت مبارزه علیه هرگونه کیمیای سیاسی "دو- طبقه ای" بیشتر می شود. در غرب ایده ی یک حزب کارگری- دهقانی صرفاً احمقانه است. در شرق این ایده مهلک است. در چین، هند، و ژاپن این ایده نه تنها با سرکردگی پرولتاریا در انقلاب بلکه هم چنین با ابتدائی ترین استقلال پیشگام پرولتاریائی در تضادی مهلک است. حزب کارگری- دهقانی نمی تواند چیزی باشد مگر پایه ای، حائلی، تخته شیرجه ای در خدمت بورژوازی.

در مورد این مسأله، که برای تمامی شرق اساسی است، تجدیدنظرطلبی مدرن و مخرب تنها به تکرار اشتباهات فرصت طلبانه سوسیال- دموکراتیک

www.hks-iran.com

کهن در روزگاران ما قبل انقلاب می پردازد. اکثر رهبران سوسیال- دموکراسی اروپا مبارزه حزب ما علیه اس. آرها را اشتباه قلمداد کرده و مصرانه تلفیق دو حزب را توصیه می کردند، چرا که به زعم آنان، برای روسیه ی "شرقی" دقیقاً حزب دو- طبقه ای کارگری و دهقانی در دستور روز بود. اگر به اندرز آن ها گوش فرا می دادیم، هرگز نمی توانستیم نه به اتحاد کارگران و دهقانان و نه به دیکتاتوری پرولتاریا دست یابیم. حزب "دو- طبقه ای" کارگری و دهقانی اس. آر. عامل بورژوازی امپریالیستی گردید (و در کشور ما جز این چیزی نمی توانست باشد)، یعنی، ناموفقانه سعی کرد همان نقش تاریخی ای را ایفا کند که در چین، به شکرانه ی سیاست های تجدیدنظرطلبان بلشویک، به نوعی متفاوت و با روش "خاص" چینی، با موفقیت توسط کومین تانگ انجام گرفت. بدون محکوم کردن بی امان خود ایده ی احزاب کارگری- دهقانی برای شرق، کمینترن برنامه ای نداشته و نمی تواند داشته باشد.

۸- مزایایی که از بین الملل دهقانی عاید می شود باید بررسی گردد.

یکی از اساسی ترین، شاید هم اساسی ترین، اتهامی که بر علیه اپوزیسیون اقامه شده است، ((مسأله ی)) "کم بهادادن" به دهقانان است. این مطلب را نیز تاریخ به دفعات چه در سطح ملی و چه در سطح بین المللی به بوته ی آزمایش و قضاوت نهاده است. و هر بار به اثبات رسید که رهبران رسمی گناه *کم بهاءدادن به نقش و اهمیت پرولتاریا در رابطه با دهقانان را به گردن* داشته اند. در این رابطه بود که بزرگ ترین اشتباهات و تحولات اقتصادی، سیاسی و بین المللی به وقوع پیوست. ریشه ی همه ی اشتباهاتی که از

www.hks-iran.com

۱۹۲۳ به بعد در زمینه ی داخلی صورت گرفت در کم بهاءدادن به اهمیت صنایع دولتی تحت مدیریت پرولتاریا، در رابطه با کل اقتصاد ملی، و جهت اتحاد با دهقانان، نهفته است. در چین، انقلاب به خاطر عدم درک نقش تعیین کننده و پیش برنده ی پرولتاریا در انقلاب ارضی محکوم به شکست شد.

هم از این دیدگاه است که بررسی و ارزیابی تمامی کارکرد بین الملل دهقانی[۳۳]، که از همان ابتدا تجربه ای بود درخور نهایت احتیاط و رعایت بی چون و چرای اصول، ضرورت می یابد. فهم دلیل آن چندان دشوار نیست.

طبقه ی دهقان، به خاطر سابقه ی تاریخی و شرایط زندگی اش، کمتر از همه ی طبقات دیگر، بین المللی است. آن چه به نام ویژگی های ملی مصطلح اند، ریشه ی اصلی اشان دقیقاً در طبقه ی دهقان است. در میان طبقه ی دهقان، تنها توده های شبه- پرولتاریایی دهقانان تهی دست قابلیت هدایت شدن در راستای بین المللی گرائی را دارند، و آن هم تنها به رهبری پرولتاریا. هرگونه کوشش برای میان بر زدن، تنها به منزله ی بازی با طبقات است، که نتیجه ی این بازی همواره به زیان پرولتاریاست. طبقه ی دهقان را فقط در صورتی می توان به سیاست بین المللی گرائی جلب کرد که توسط پرولتاریا از زیر نفوذ بورژوازی بیرون آید و پرولتاریا را نه تنها به مثابه ی متحدش، بلکه به عنوان رهبرش به پذیرد. برعکس، هرگونه تلاشی جهت تشکل دهقانان کشورهای مختلف در یک سازمان مستقل بین المللی، فراسوی

---

[۳۳]- کرستینترن، لغتی مرکب از خلاصه ی لغات روسی برای بین الملل دهقانی است که تحت حمایت کمینترن در مسکو در اکتبر ۱۹۲۳ تشکیل شد. غیرممکن به نظر می رسد که به توان زمان دقیق انحلال آن را تعیین کرد، زیرا هیچ اعلام رسمی مبنی بر انحلال آن در مطبوعات کمونیستی پدیدار نشد.

www.hks-iran.com

پرولتاریا و بدون توجه به احزاب کمونیست ملی، از پیش محکوم به شکست است. چنین تلاشی، در تحلیل نهایی، تنها می تواند به مبارزه ی پرولتاریا برای کسب سرکردگی بر کارگران کشاورز و دهقانان تهی دست در هر کشور لطمه وارد سازد.

از جنگ های دهقانی سده ی شانزده به بعد و حتی از قبل آن، قشرهای مختلف طبقه ی دهقان نقش مهم و گاه تعیین کننده ای در تمامی انقلاب ها و هم چنین ضدانقلاب های بورژوائی ایفا کرده اند. ولی این نقش هرگز نقش *مستقلی* نبوده است. طبقه ی دهقان همواره، به گونه ای مستقیم و یا غیرمستقیم، یک نیروی سیاسی را علیه نیرویی دیگر پشتیبانی می کرد. به خودی خود هرگز یک نیروی مستقلی که توانائی حل تکالیف سیاسی ملی را داشته باشد را تشکیل نمی داد. در دوران سرمایه مالی آهنگ فرآشد قطبی شدن جامعه سرمایه داری، در مقایسه با مراحل قبلی انکشاف سرمایه داری، شتاب بیشتری گرفته است. این بدین معناست که وزنه ی نسبی طبقه ی دهقان کاهش یافته، و نه آن که این وزنه ی سنگین تر شده است. به هر رو، در دوران امپریالیزم دهقانان حتی بیش از دوران سرمایه داری صنعتی ناتوان از انجام یک عمل سیاسی *مستقل* در سطح ملی اند، چه رسد در سطح بین المللی. کشاورزان ایالات متحده امروزه خیلی کمتر از چهل و پنجاه سال پیش قادر به ایفای یک نقش سیاسی مستقل اند، در آن زمان هم آن ها نه می توانستند و نه توانستند حزب سیاسی ملی مستقلی تشکیل دهند، چنان که جنبش خلق گرایان شاهد این مدعاست.

تکان موقتی ولی سریع کشاورزی در اروپا، برآمده از رکود اقتصادی ای که به سبب جنگ پیش آمده بود، توهماتی در باره ی امکان نقش طبقه ی

www.hks-iran.com

"دهقان"، یعنی نقش احزاب بورژوائی شبه- دهقانی که خود را با نوعی عوام فریبی مقابل احزاب بورژوائی قرار می دهند، به وجود آورد. هر آینه در دوران ناآرامی های طوفان زای دهقانی در طی سال های پس از جنگ هنوز می شد برای آزمودن رابطه ی جدید بین پرولتاریا و دهقانان و یا دهقانان و بورژوازی، به خطر تجربه ی تشکیل بین الملل دهقانی گردن نهاد، هم اکنون زمان آن فرارسیده که ترازنامه ی سیاسی و نظری پنج سال تجربه با بین الملل دهقانی را ترسیم نموده، پرده از روی جنبه های منفی پلید آن برداریم، و بکوشیم تا جنبه های مثبت آن را نشان دهیم.

به هر صورت، جای هیچ چون و چرائی در این نیست که تجارب احزاب "دهقانی" بلغارستان، لهستان، رومانی، و یوگسلاوی (یعنی تمام کشورهای واپس مانده)؛ تجربه ی قدیمی سوسیال رولوسیونرهای خودمان؛ تجربه ی اخیر کومین تانگ (که خون قربانیانش هنوز جاری است)؛ و تجارب کم اهمیت تر در کشورهای پیش رفته ی سرمایه داری، مشخصاً تجربه لافوله- په پر در ایالات متحده تمامی نشان داده اند که تلاش برای یافتن حزب *مستقل* دهقانی ضد بورژوازی انقلابی در دوران رکود سرمایه داری حتی بیهوده تر است از چنین تلاشی در دوران شکوفایی سرمایه داری.

"شهرها را نمی توان با روستاها یک سان شمرد، و روستاها را نمی توان در شرایط تاریخی عصر حاضر با شهرها برابر گرفت. شهرها ناگزیر *رهبری روستاها را به دست می گیرند*، و روستاها ناچار *شهرها را دنبال می کنند*. مسأله تنها بر سر این است که*کدام* طبقه ی شهری روستاها را رهبری خواهد کرد" (لنین، کلیات، جلد ١٦، "سال ١٩١٩"، ص ٤٤٢).

www.hks-iran.com

در انقلاب های شرق طبقه ی دهقان کماکان نقش مهمی خواهد داشت، ولی بار دیگر، این نقش نه مستقل خواهد بود و نه رهبری کننده. دهقانان تهی دست هوپه، کوانگ تونگ، و یا بنگال قادرند نه تنها در رُویه ی ملی، بلکه در رُویه ی بین المللی هم نقشی ایفا نمایند، لیکن فقط مشروط به این که از کارگران شانگهای، کانتون، هنکو، و کلکته حمایت کنند. این تنها راهی است که به دهقانان انقلابی امکان می دهد تا در مسیر *بین المللی* قدم بردارند. هرگونه تلاش جهت پیوند دادن مستقیم دهقان هوپه با دهقان گالیسیا یا دوبروجا، فلاحان مصری با کشاورزان آمریکائی بیهوده است.

ماهیت سیاست در این است که هر چیزی که در خدمت هدف مستقیمی نباشد، به ناچار ابزار اهداف دیگری می شود که به کلی با هدف اولی مغایرند. آیا نمونه هایی از احزاب بورژوایی، متکی به دهقانان یا طالب اتکاء به آنان، را سراغ نداریم که به منظور حفاظت خود در برابر ضربات حزب کمونیست کشور خویش لازم دیده اند خود را در بین الملل دهقانی برای مدتی بیمه کنند، البته هنگامی که امکان انجام این کار را در کمینترن نداشته اند؟ همانند پورسل که در قلمرو اتحادیه های کارگری، به کمک کمیته ی انگلو- روس از خود به حفاظت پرداخت. اگر لافوله کوششی در جهت این که به عضویت بین الملل دهقانی در آید به خرج نداد تنها به علت ضعف شدید حزب کمونیست آمریکا بود. او اجباری به این کار نداشت. زیرا که، بدون انجام آن، په پر ناخوانده وبی واسطه لافوله را در آغوش کشید. اما رادیچ، بانک دار- رهبر دهقانان ثروتمند کروآت لازم دید که سر راه خود به هنگام داخل حکومت شدن، کارت ویزیتش را نزد بین الملل دهقانی باقی گذارد. کومین تانگ به مراتب از این هم فراتر رفت و نه تنها برای خود در بین الملل دهقانی و انجمن

www.hks-iran.com

ضد- امپریالیزم جایگاه امنی دست وپا کرد، بلکه حتی بر در کمینترن کوبید و به لطف دفتر سیاسی ح. ک..اش. تنها با یک رأی مخالف، به او خوش آمد گفته شد.

خصوصیت برجسته ی گرایش های سیاسی در رهبری سال های اخیر این گونه بوده است که به هنگامی که گرایش های طرف دار انحلال پرفینترن ((بین الملل سرخ اتحادیه های کارگری)) بسیار نیرومند بودند (حتی اسم آن هم از اساس نامه ی اتحادیه های شوروی حذف شد)، در جراید رسمی در هیچ کجا، تا آن جا که حافظه ی ما اجازه می دهد، مسأله ی محتوای دقیق پیروزی های بین الملل دهقانی حتی مطرح هم نگردیده است.

کنگره ی ششم می باید به طور جدی کارکرد بین الملل دهقانی را از دیدگاه بین الملل گرائی پرولتاریایی بررسی کند. زمان آن فرا رسیده که از این تجربه ی به درازا کشیده شده ترازنامه ی مارکسیستی ای ارائه شود. این ترازنامه می باید به نحوی در برنامه ی کمینترن منعکس گردد. برنامه ی پیشنهادی فعلی، نه در باره ی "میلیون ها" طرف دار بین الملل دهقانی، و نه اصولاً در باره ی موجودیت آن حتی یک کلمه هم بر زبان نمی آورد.

جمع بندی

در این جا ما نقدی بر بعضی از تزهای اساسی برنامه ی پیشنهادی ارائه داده ایم؛ محدودیت زیاده از حد زمانی ما را از بررسی تمامی این تزها بازداشت. فقط دو هفته برای این مهم در اختیار داشتیم. از این رو ناچار شدیم خود را به حادترین مسائل محدود کنیم، آن مسائلی که بیش از همه با مبارزات انقلابی و کشمکش های داخلی حزب در دوران اخیر پیوند دارند.

www.hks-iran.com

ما از پیش، به لطف تجربه ی قبلی مان از به اصطلاح "مباحثات"، می دانیم که عباراتی که از محتوای شان تهی شده اند ونیز لغزش های قلم می توانند به نظریه های جدیدی به منظور نابود کردن "تروتسکیزم" تبدیل شوند. یک دوره ی زمانی کامل، آکنده از این گونه فریادهای پیروزمندانه را شاهد بوده ایم. لیکن ما جاروجنجال های پوچ نظریه ای را که این بار نیز بر سر ما راه خواهد افتاد، به آرامی تحمل می کنیم.

به هر رو، بسیار محتمل است که نویسندگان برنامه ی پیشنهادی به جای انتشار و پخش مقالات انتقادی و افشاگرانه ی جدید، ترجیح دهند که به ماده ۵۸ قدیمی متوسل شوند، لازم به تذکر نیست که ما این گونه استدلال را حتی ناواردتر بر می شمریم.

کنگره ی ششم جهانی موظف به اتخاذ یک برنامه است. در سرتاسر این نوشته، ما سعی در اثبات این کردیم که پذیرفتن طرح پیشنهادی استالین و بوخارین به عنوان شالوده ی این برنامه به هیچ وجه ممکن نیست.

لحظه ی کنونی نقطه ی عطفی است در تاریخ ح. ک. ا. ش. و کل کمینترن. کلیه ی تصمیم گیری های اخیر و اقدامات کمیته ی مرکزی حزب ما و پلنوم فوریه[۳۴] ک. ا. ب. ک. بر این گواهی می دهند. اقدامات مزبور به کلی نابسنده و قطع نامه ها متضادند (بعضی از آن ها، چون قطع نامه فوریه ک. ا. ب. ک. در باره ی انقلاب چین، از بیخ و بن نادرستند). معهذا، در تمامی این قطع نامه ها گرایش سمت گیری به چپ مشاهده می شود. دلیلی ندارد که به آن پربهاء داده باشیم، خصوصاً که این گرایش هم زمان با سرکوبی جناح انقلابی

---

[۳۴]- تصمیمات پلنوم فوریه ۱۹۲۶ کمیته ی اجرائی بین الملل سوم که ثبت رسمی گشایش دوران "گردش به چپ" بین الملل را نشان زد، در مقاله ی *اکنون چه؟* با تفصیل بیشتر نوشته شده است.

www.hks-iran.com

جریان دارد، و در عین حال حمایت جناح راست را هم دارد. با وجود همه ی این ها، ما یک لحظه هم قصد نادیده گرفتن این گرایش به سمت چپ را، که توسط*بن بست* ناشی از مشی قدیمی تحمیل شده است، در سر نمی پرورانیم. هر انقلابی واقعی و در هر موقعیتی باید با تمام توانائیش، تسهیلاتی جهت انکشاف این علائم زیگزاگ به چپ، به مشی انقلابی لنینیستی، با حداقل ممکنه اشکالات و تشنجات در درون حزب، فراهم آورد. لیکن امروزه هنوز از آن خیلی به دوریم. در واقع، در حال حاضر کمینترن احتمالاً حادترین مرحله ی انکشاف خود را می گذراند، مرحله ای که در آن مشی کهن به هیچ رو از میان نرفته است، و در عین حال مشی جدید بحران های عناصر بیگانه را با خود به هم راه می آورد. برنامه ی پیشنهادی در مجموع و در جزئیات بازتاب کننده این اوضاع انتقالی است. ولی، این گونه مراحل، به دلیل همان خصلت انتقالیشان، نامناسب ترین فرصت ها برای تهیه و تدوین اسنادی می باشند که می بایستی کارکرد حزب بین المللی ما را برای چند سال آتیه تعیین کنند. با تمام دشواری ها باید شکیبائی به خرج داد- آن هم پس از این که زمان بسیاری به نقد از دست داده ایم. باید فرصت داد تا اوضاع دوباره آرام شود، سردرگمی به پایان رسد، تضادها از میان بروند و مشی نوین شکل نهایی به خود گیرد.

مدت چهارسال است که کنگره برگزار نشده است.۸سال است که کمینترن بدون یک برنامه ی مدون سر کرده است. اکنون تنها یک راه چاره وجود دارد: کنگره ی هفتم تا یک سال دیگر باید برگزار گردد، یک بار و برای همیشه باید به اقتدار بیش از حد و به ناحق کمینترن به طور کلی پایان ببخشد، باید در سرتاسر حزب و نیز در بین الملل مشی جدیدی مجدداً استقرار یابد که

www.hks-iran.com

بحث واقعی برنامه ی پیشنهادی را ممکن ساخته، و به ما فرصت دهد که در مقابل برنامه ی پیشنهادی التقاطی، برنامه ای دیگر، برنامه ای مارکسیست- لنینیستی، ارائه کنیم. در کمینترن، درگرد هم آئی ها و کنفرانس های بخش هایش، و نیز در جرایدش هیچ مسأله ممنوعه ای نباید وجود داشته باشد. در طی سال جاری تمامی زمین باید به کلی با بذر مارکسیزم کشت شود. تنها در نتیجه ی چنین کاری است که حزب بین المللی پرولتاریا می تواند برنامه ی تضمین شده ای داشته باشد. یعنی، چراغی که با اشعه نافذ خود برآیند پرتو افکند.

آلما- آتا، ژوئن

۱۹۲۸

مترجم : هوشنگ سپهر (م. آگاه)